4117820

M 88

Khayru't-tajārib,

on treatment of diseases,

by Muḥammad Akbar Arzānī (lived in the beg. of the XII/XVIII c.).

See EIO 2341; Mehren No. 27; Pertsch, n. 579; IvASB 569-70.

The copy dates from about the end of the XII/XVIII c.

M 88

رساله عشق و طب فارسی

[illegible]

خواجه [illegible]

[illegible] بشهر [illegible] [illegible] سنه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول در امراض سر و این باب مشتمل بر بیست و پنج فصل فصل اول در صداع یعنی درد سر اگر از خون باشد
علامتش آن سرخی روی و چشم و پری رگها و درد پیشانی و خواب بسیار و شیرینی دهان و گرانی سر و گرمی آن علاج فصد
قیفال باید کرد و اگر تنش بسوی لاغری بود صندل و کافور بگلاب سوده یا صندل تنها با سرکه طلا کنند
و بر کنجد یا سلم بر سر بستن نفع تمام دارد و دیگر افیون مصری چند بعد بسیار سوده در سرکه طلا کنند و اگر از صفرا بود
علامتش آن زردی چشم و روی و تلخی دهان و خشکی آن و تشنگی و بیخوابی و سوزش سر و راحت یافتن
از [illegible] علاجش [illegible] باید بود و [illegible] لعقه [illegible] تا سر [illegible] بخورد و دیگر [illegible] درم قدری
نبات آمیخته شربت ساخته بخورد و سکنجبین بقدری آب [illegible] ساخته نافع است دیگر [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] صندل سفید افیون [illegible] صمغ عربی گلاب سوده صندل [illegible] سوده بر پیشانی طلا کنند
دیگر [illegible] کاغذی [illegible] چند قطره در گوش چکانند و دیگر [illegible] که [illegible] باشد
[illegible] پیشانی [illegible] دیگر [illegible] آمیخته بخورد [illegible]
[illegible] نافعست دیگر در صداع [illegible] علامتش [illegible]

علاج خوردن گشنیز خشک یک کف دست یک لاده بعد طعام و وقت خواب هیچ بادام خوردن نفع تمام بخشد

و اگر از بلغم بود علامتش آنکه گرانی گوش و چشم و درد و سستی و خواب بسیار و لسان علاج آن قی کردن با

ترب و سکنجبین و بعد از آن آنکه در آن گرم بیت بعضه حوت نهند با سنبل تجویز کنند با قدر مسطرقی تر بود و خوردن

لکا ایل بلتی با سه روز دیگر مرغ سیاه بوران مرغ در آن تو به کفه در سه پید درد بر روغن سیم بفقد ابو لی بود

دلو به که از بالا تا علامت آن انتقال درد از موضعی بموضعی دیگر و حس دماغ و عدم علاج آن هیچ بد

ریحیلب با بعضه و کم کفه بر سیاطلد کنند بحنس صد لعج فار و بالا هیچ قطره بیره بکه بیز و هیچ قطره

بیز و مخلوط ساخته باسن دهن و عن تعوط کنند در دهن دالفلا بکه خساک با سه با نیز بسا ئده

ده قطره تعوط کنند دیگر دارو که بلمی برون با شد بیش بل بود باجزای آن روغن لکا دالا افیون قدر

بلکه در یک آن از نیت خاصه حل نموده لکاه دالفه و یک آن روغن کنجد و در او فرا کرم نماند و آب

افیون با سباخ بنت بکرده آنکه نه بگمار لعقد روغن بود خالجه عام از محو خته بود لعد از آن

صاف کرده لکاه دالفه و در بر حالد و تعوط کنند و یک سیطار از اطراف و درکرده از آنجا تا گ

نموده با یک نیم و با هم کنند آن روغن کنجد و آب سرد حوش آن بعضه بوق جا فنموده لکاه والفه

وقت حاجت بر بر حالد و تعوط کنند دیگر درد بر عش ... آنکه آن القاره از سبب آن خنک بود

با روغن گل حار ولم از نب هیچ بوست آسیا گون و و حینا اور و غن مخلوط کرده به روحون آب

نماز و غن بحنه بکر و لعد از آن هم جند روغن از آنک مرزنجوش لعی دلونه مرواه بر روحون آب

بی دو نخته روغن بکر و وقت حاجه نوشادر و سیاه دانه از زرنیک و دو برنج خلسر که اس کرده بر روغن

مذکور ضم ساخته ده قطره در روی گوش لاحی تحکانند دیگر نوشادر و سیاه دانه از زرنیک و سرنج

با بابونه روغن گاو امیخته تعوط کنند مجربست دیگر فلفل سه عدد کافور و برنج مصری بکماه

یکماشه همه را با آب سایده در بینی [illegible] سعوط کنند و درد صفه [illegible] دفع شود ابا راب [illegible] قطره [illegible] باشد

دیگر برای صفه هیچ قطره شیره [illegible] نیز راست سعوط کنند اگر درد [illegible] باشد و [illegible] بالعکس **دیگر**

فلفل تخم [illegible] سفید یکماشه با [illegible] درم روغن گاو در بینی چکانند همه اقسام صداع و درد صفه را نافع است

اگر شعوران و احلام [illegible] باشد **دیگر** روغن کنجد [illegible] در بیخ [illegible] روغن [illegible]

در [illegible] ملک و ماری [illegible] هر یک یکدرم شیره [illegible] و شیر [illegible] از هر یک [illegible] تمام یکجا

کرده روغنی [illegible] وقت حاجت [illegible] قطره در بینی بچکانند [illegible] دیگر که اگر گلو [illegible] باشد بیشتر نفع [illegible] شود دیگر

خوردن [illegible] در سه روز نفع [illegible] شود و برای صفه [illegible] **دیگر** سر گاو [illegible]

بعسل [illegible] کرده بخورند تا سه روز [illegible] نافع است **دیگر درد صفه را نافع است** شعوران را [illegible]

[illegible] طلا کنند **دیگر بخور** روغن بادام [illegible] حاصل شود **دیگر جهت درد**

شقیقه [illegible] سه [illegible] سه بار این اسم بخوانند اسمعو لی

[illegible] من کل کرب عظیمه [illegible] در سه جا [illegible] شود

[illegible] در سفید [illegible] هست

[illegible] دیگر بار [illegible] سفید [illegible]

ساکن شود و اگر [illegible] دفع شود [illegible] احتیاج نیست درد چشم و گوش [illegible]

و دیگر [illegible] اگر [illegible] دفع شود **فصل نهم در برسام** [illegible] و آن [illegible]

که [illegible] حاصل شود [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] در [illegible] سات [illegible]

[illegible]

اسم فارسی [illegible]

علاج [illegible]
[illegible]

تنفس و رقت بول ابیض منتشر یا رضی و حکیما مایل بزردی بود اگر حمرة با ضعف قوه نبض و اشتهو سخت

بی خوابی و رزوده باشد کوکبه علامات صفراوی علاج صندل سفید و کافور جوداده در کلاب و سرکه

سائیده بعوط کنند و اگر ادویه بنشوی لسل یقعا حجامت کنند یا فصد قیفال و چون البسه و دفع ما بر گرفت

با سفف طبارس شود و اگر در سرسام حول روان کرده آن ابحران گویند منکند موضع صحت و اگر از حد

اعتدال در گذرد با ربست و حد اعتدال است باشد دیگر آب جو سرشت سر مبدکا

و شیره خرفه و آب کاهو سرکه جوشش بیرانمایع او همچنین بعد از یک باشد که آب جو منقد ابهر دکهه لگا آرد سته

خورده باشند خسیم در سکنجبین ساده در آب حل کرده بخورند و اگر لیکن لسان باشد از کدو بریان کرده بحد

خرفه جودرم در آن سائیده ما فکرده با عذرم مکیا بوده بخورند و سبستان و تب و بابا که کل بنفشه در آن

جوشانده باشند و اگر بالسان باشد ترک بنفشه گیرند کلسرج باره و صندل سفید و کلاب و کافور

در حوانکامد القعد و اگر زبان باشد سکوت در سر بمعتدل با مرو بیمار بالفالجرقه که باب العول

وقت بکه باشد بما النه عند المرباری کدو و ربحا یاح لعن یا لک موافق بود علامت سرسام دموی و اتحاد

ورمان و سرخی زبان و چشم و بی ارکمان برو عروق معصوره و جسته دیگر علامت غلبه دم

علاج آن خون تاشت عمه و تحلیه قند تسقبه بولیجه در نه بولیجه لب بسته و جهار بولاب کشیز تر

و دو بوله کلاب مکروه در شیشه کنند و بان زیاده یاج و انبه لب سرسام صفراوی و دموی کل ملوفر سه درم

عنابه دانه آلو بالوست دانه آلو بخارا نشانه کشنیز خشک دو درم بلیله دو درم هندانه بس باسه

صندل سفید سه درم در یک آثار آب بجوشانند تا جوش ام آب بماند صاف کرده بنوشانند و اگر

از بلغم باشد غلامه الاکرم ذالم و الصلا عقل و لسان خواب و اکثر و رطوبت و سای علامات بلغم

و البصم لو مالبد عرق گیمه علاج بترتیب بلغمی بماند و علامات سرور سرسام بالیه لوات

فصل سیوم شده باده بیر باغ لوحه های اگر بواسطه سوء دالست لب رنگ بوا لعین سبب

ابتدا یا بلغم یا خون یا صفرا آن قسم از آن سبب رفاشن بوقی شم سرو بار یکی گرد بعیر سعود والوس

اگر علامت صفرا یا خون ظاهر بود فصد و فصد قیفال یا حجامت ساقین بارک الکحل کشاید بعده مطبوخ

حب ایارج فیقرا بعده آن در مرکبات نوشته شود بعد الاصفوا دوای بست جشنجاس هر روز قدری بخورد

دیگر صندل و کافور با حصی بارده شیاف کلیرح و بنفشه و میبختج بو مدلی نافع و اگر از بلغم بابا بعد

بخم با بونه نمیدو آن خو بعد از فلفل بلبلی بیا بوده نیموزن آن افند سیاه که ته ام محبه علو له معلک

بهم در هم هند بابک کویه نار بجو بعد دور آن نشو و دیکر ادامه سرکه لدو بیاد بلبر روغن استعمال نماید

علاج روغن کنجد یا آب انار بخم دمتوره اکر سیاه با نهر هم انار کو به و کاهل لو بت بج الله ار ر

نیم باو جو کوب کرده در آب بجوشانند چون نصف آب بماند صاف نموده با روغن آمیخته بجوش دهد

والس ادویه بیامیزد بو بابک دار چینی و فرو مازیره سیاه فلفل گرد مساوی همه یکدرم چون آب بسوزد

روغن بماند صاف نموده بکار برد دیگر سیاه دانه در برگی بکرده در سایه خشک کنند بادو درم سر عورت

بیامیزد و بکار برند نافع و خوردن فلفل با کپی پلپل با آب نیز نافع است احتراز از خوردن بوند

روغن کنجد نماید فصل چهارم در باب رو کب لعل نهادکه از یاد بسید آلود مثل فالج

که در بعض اجتماعات کو منده حمول بخارش نامند فالج کر دو و تسنج و نمند که عبارت از کشیده شدن

وقد بیست نام از اعضو باش و لقوه و رعشه اطبای هند حدوث این از یاد بسید لعل و در عضو

که بی علت خلطی از اخلاط باشد قوال نیز از اضر بات روکست علاج آن اگر سیر ده درم بکوبند

و اکثر دو زیره سفید نمک سیاه فلفل از کو فته بیخته یکجا کرده شیر بدکو حزم ع نموده

ملکدم با دو درم بخورد و خوش بوست بد اکثر با الدر آن بخورد با آب یا حلبه با آلا فکم

و درد پشت و کمر را نافع است دیگر از صاحب نسخه بالنگو تخم دتوره هر چهار وزن برابر بطبخ نموده چون
چکانند خوراک هم رعشه برای حموله و تشنجات وارد شک و دیگر امراض بارد و بلغمی را نافع است
دیگر برای حموله بالنگو جدوار تخم دتوره کلونجی موصلی سیاه تخم کنوچه از هر یک درم کوفته بیخته نموده
در سی درم روغن کنجد خمیر کرده در شیشه چکانند و هر روز مالند و از آن مالش بر نخاع فایده تمام و فالج را نیز نافع
دیگر معجون نیز نافع است شیر میش ده درم شیر گاو و پنج تار رخته شیر را در شیر بجوشانند چون غلیظ شود شیر را اندک
دور نمایند تمام آن را بدن را طلا نموده کفچه رند با تمامی چون غلیظ شود حل کرده کف را آن قدر خوراک اندک یک کف
با یکصد بانیم سیر مصالح معجون لعل نفع طلای سود دیگر برای رعشه اعضا کنول و تخم و پیاز را بمالند بعد یک پاس
سوده بمالند علاج کلونجی پوست ریشه کچور سوخته بمالند دیگر پوست درخت سرس
سوده بیخته چسبک بر عضو در دمه بندده بود دیگر سوخته کچور وزن برابر کوفته بیخته بمالند با آلت
لای پشمینه کهنه به بندد و شب بخوابد صبح دور کند حس تندی عمق قسم بمالد دیگر برگ آک در شب بسته
صاف کرده رنج دهد چسبک کوفته بیخته برای کمان آن را که موزن با آبشیر تا بسته کنی نموده به بندد دیگر
برای بالای کوبه که در اعضا باشد مستک سکرف با روغن کنجد لباه و در عضو که درد از پای باشد بمالد فی الحال
صحت بود دیگر موم چهار درم سکرف یکدرم موم را گداخته دران سکرف سوده داخل نموده
بر پارچه بگسترانند و نیم گرم بر عضو در دمه بندند فصل چهارم در فالج این علت ... در بدن
حکما کمات و از دماغ گویند که بهمین نوع ... سست شود و در ... تا سه روز مجموع
علاج آنست که نخست تمامی ... در ... نیم پاسه نموده لعل محلول ساخته تا آب
همگی سه روز متوالی ... کند ... نمود و باد ... عسل ...
نسخه دیگر عسل ... نسخه دیگر که از کتاب ...

نوشته که مجموع بار و هر بار ست در جوش بعد هر بار به نمک یا آنکه روز بخورد و اگر لسان بسیار باشد که
آب نمو لذا ... نسخه اکر البعل الفعلیه و در سه روز بار لعل الاصول هر یک صفت تلا که نوشته فتح باشد
نوشته هیچ کس نوشته هیچ کس نوشته که هیچ لوح هر یک نحدرم و رشاند آب بجوشانند تا نیمه بماند
صاف نموده و در آن وزن آب باده درهم اصل آن نسخه بخورد و بعد از آن کوبیده که نیم نجه بایده و هر
بروغن و با آب در روز دو بار این است که در این کتاب نوشته میشود **دیگر نسخه برای فالج البارد**
بیت بجمیل رسته دارچینی تا اما مولانا ... هر یک حد اسامیه یک مثقال نموده مثقال
مثقال قرص سازد و با آن روغن کند ساه بر آتش هم بحوشاند علت قرص بانو ولد روغن کند
آنداخته ... بکوبد و با ساه و سوخته شود و بعد از آن قرص بجمیل برابر بسازد و در روغن کند بکوبند
هیل طرح بیع قرص اکثر بعد دیگر روغن مکور ... بکنند همه سیاه و سوخته شود بعد از آن آن
بر آورده بجوشانند نموده که کاید العلة ... اگر ... بالد سوخ از ... ارباب اجماعا ...
بالکل و در ... باشد تا ... بالد و ... فالج ... **علاج** قلقل بکمر گرفتن ... یک
بماند یک دولو دارچینی دالا ... یک دالا ... پیل الدر ماند هر ... درم بجمیل هندی در ... بند ... الا
کوفته بیخته قند سیاه کهنه بموزن ... بعد از آن ... پیل ... بعد از آن ... با جهل و در
لقوه ... و دیگر لکی کوفته جنگ بامده بیحند یک اسحنه باب کم دو درم بادو ... بخورد
بجمیل فلفل ... سیاه کهنه بر ... بامده بموزن ... مخلوط ساخته ذو درم با آب کم ... بخورد برای
لقوه و صرع و ... علامات ... سر در سر ... و ... در این ... **فصل ششم**
در سکته محوست و ... که حس و حرکت ... اعضا باطل شود ... و ... هر
است که هر دو ... بعد ... کف ... که ... بسیار ...

مگر شود و بر دکان با نفر و میان سکوت و سبب آن است که اگر عکس بکام نظر افکند از او دیده او بدیده شود

زهره بود و کاه سه بعد مناسبت مس از حدوث این سکوت سوی اطراف و درمس صعب بدو

والله و ظلمت جسم و بیم سود و ملال در خواب از مس بود گفته اند و ذوده هیچ سر روز سکوت

و فرو کنند و علاج او از علامت دلیل دیگر رود و بیاورند که در جانب خود بحقه دیگر می شود و ظهور دوق ساقی

و نفس او غلیظ بود و افعال او بود که کسی در جوار شود تا علاج رگ بیرون بالا زهر جهت کشاید

و با حجامت باقی کنند زیت روزگر و باز پس محکم مند و بعد از اعضا جارحه در آب سر کشیدن مدتی طلی شود

و ما فکرده کرم به ها لقوت و علاج اصندل و کلاب کنند و علامت تلخی سعدی جهره و رفیق تر

و دهان و کف آن و غلط اغلیظ علاج در و فی سعوط سازند **نسخه** مثل کسی و نحو و بحل کاهل

و دل سکوت هیچ نوع مویبار شود و از او اهرای آشن و باقی و یک بار اول بر بار الف ان کلط

تحلیل بر دو هوس ابل بعلاد و نفست تر یاق ار بعه با معاجنه با کره ها فش علاج صرع **فصل هفتم**

در لقوه و العلة کرده بالکلیه شود و جسم و اگر دیگر چراغ اندرون فانوس علاج کرد تا سه روز

مخوفست علاج آن در باب بلوبکسو بالح کفت اند و اقع ابر فی رست عاقر و حافشا خردل

ازو با بکس مصطکی بکدر هر روز در آن عسل آمیخته بر روی کنند علاج سنگ کاو و سکر بود آن اندر

با همه بخورد و دیگر چوب سیاه لیون از زهره به سرکه با و دو ابه الکحول و همه را با سه روغن کنجد گرفته

اندر آنجا و در بوته کرده ساعت محکم مندو دیگر روغن خوردنی با روغن و نورده بی جانه

حرکت اطراف کنند با شش خورکین سکنند و فارزین توانند **دیگر** سرو انگوره با جوی بادرود جوش کنند

فصل هشتم در ریاب نسخ مخوفست و آن جوالیست در علت کرده آن هم با یک بود بسند

حشم با کند یا بکوید بقی علاج آنست که فلفل کرد بوده با نوره بنهاد در آب و شدید **دیگر** کلی

بکوبند و تخم کتان را با بوره دو درم حب کنند با عطسه آورها هر دو بار و محکم بندند و اگر بدین مرض برسد البته بود دیگر تخم سعتر منطل

ده درم خردل و سمیلیت هر یک بحلوا کوفته درست بسرد آب بجوشانند و مانده را بجای در جامه نیز

کرده حقنه کنند با بخارات از سر فرو آید و شربت علاج

در فالج بحر بیامیزد بعض نیز بعقیدت

فصل نهم در کابوس که آنرا بعربی خنق گویند سبب آن اخلاط بلغمی بود و علامت علت آنکه

مریض چنان خیال کند که چیزی گران بالای سینه او در آمده و گرفته بر سینه که نفس تنگ است که آواز بسته شود و

منقطع گردد این بیماری صرع بود یا سکته علاج اگر علامات علت خون باشد فصد کنند و اگر علامات

غلبه بلغم بود جار و یک تک بجدر عود و جدر بابس کن و غذا باقی بود و بلغم را بود و بار به دو بکر با عسل و زن

بریان اسپخته نکوله باب تکه بخورند **دیگر** و تک بکر بکدرم مصطکی بلیله ابلیله هلیله منع توسن الحانکو بعبکینه

بیمرنقد و دو درم ریحل چار دام و تک بکدام سفه سجینه با روغن گاو چرب کرده در چار دام اسپخته بر روز

نشتسن درم بخورند باقی علاج صرع **دیگر** حب السفا القدر بخوریست سه چهار که مثل نخود باشد فرود

برای بلغم مزاج قسم که با سکنجبین عسل سجینه بیست برابر سیر و چهار کنند باد با فلفل سیاه و بخور لغذیه

بیحه و بوم فلفل طعام خاصه در شب **فصل دهم** در صرع یعنی مرگی اگر علامات جمی طاری فصد اکحل باسلیق زود

لباس کرده حجامت کنند یا رگ صافن بکشایند و اگر سیاطی دیگر باشد سه روز بیخ و مسهل سقمونیا مرض

علاج حب السفا هر روز القدر بخورد و که زر الصواف و ثمیش و فیت بخور لعد که بر این جمیع اعضاء صرع

نافع است علاج مو قحم و عوره و عود آن با بسته را با آب بماند وقت صبح در بر منبع سه قطره بچکانند **دیگر**

قدری تخم باج منطل در بیر که بمانده با کس ده درم و ملایا ارو بیار کنیت **دیگر** تخم خیتهٔ عوده و تخم

فلفل کبر و بار بود در یک جراح سه شان الفو بهر که مرباع رسد سحنج حسک هم تعلل کرده **دیگر**

هم لعکک کرسم از تک دست با بجعه سه قطره در بینی بچکانند **دیگر** بلبغ لاروفار که برد رخت لک لبنید.

یکی از عاقرقرحا نیز پاک کرده مرزنجوش با مویزج برابر کوفته و بیخته صرع را سودمند بود اگر بکار برند دیگر ایرسا کرده

بیخته و یک مثقال سعتر و جند بیدستر و نعنع سوده از هر یک دو درم با شراب درم بیاد بخورد و عنصل ابح و تیر

دیگر عاقرقرحا اسطوخودوس کلیج تعالج کوفته بیخته و مویز منقا برسنه برابر و مقدار چهار مثقال شتی

از نوبت بخورد و در آن منفعت بسیار کند و المصطکی بالبدن و پاس بکر فرزیر باقع الکرم صرع

اگر کیت عضوی از اعضا بود و یا باشد علامته العضو پیش از نوبت چنانکه ناسخ تعالی

دست و پا بجنبد و صرع بود علاج آن در وقت نوبت بالای العضو محکم مند با نجابر بلع بعو کند البهار

داغ نهند و گند حاد برای انبار با الهای دفع نهند نیز از نوبت نکرشش و از حجام و پاکند و دراز گرد ارا

دیت و از دوی کرد شل اعضا برافند با بوار بنده باشی یکدم و پس و نیز در کالوس که یغبه سید

پیر از الدرحمه لقا صرع للام است علاج در وقت صرع آن نادر کوش است و کوش حد برابر بارنجو

کیرسح و لاغر بود بنحو کفته نیست بمانو فربه بود بار بیاید لکن اما نا سخن لعل در کوش حب لعد اللا نا

در کوش راست مجرب است **فصل پانزدهم** در رعشه یعنی لرزیدن اعضو سبب آن بلغم بود یا گرد

نیز سبب شراب بالبارد حجاع و لا کبر بعض جهل بالی زیاله باشد بر بعو امانه بود علاج اگر بیرون یا دارد

باشد عمل عنب لبهو و حب العشنی در سیاف لعابی دفع است **نسخه آن** صبر سقوطری ده درم حنظل

سه درم جند بیدستر سه درم مقل ارزق انگوره حب کنند چنانکه رسم است دو درم با شیر پر کاه یاب

کرم بخورد **دیگر دافع جمولو رعشه** بیک مثقال دارو در بیک بوده بر بیک یکدم اسنیدو دو درم کم سوزد

نیم درم نعمل با کوفه صحنه لقد کمار صحرای کوی منده بر روز روی مجوردن یا نیم **دیگر** حب القفا

و سعی بخاط الصحت خور رفقا نافع و لکن حسنه و لایت حلاج یا بستعمل بر حلات کنند و موسیای فاضل

لعد تخور یکدم روغن کاو بخور و لعب آن نیز است علاج آن در فصل سر دوب کفته

می آید **فصل دوازدهم** در مالیخولیا و الفساد الفکر و گمان و در بیست معنی این در لغت یونان خلط سیاه است

از آن جهت که علامت این مرض سنجد و فکر و غم و وسوسه و خیالات دور و دراز است و خلوت و تنهائی دوست دارد باشد

علاج فصد قیفال کنند بعد تنقیه بود ابر ... معدلات سد لینی سر و مراج را اشتمال عود و شهر و ...

محرور را آب دیگر صندل سفید گاو زبان و گل سرخ ... بوید و بست تخم خشخاش را با تکمه ...

با دو تولہ گلاب حل کرده خوردن نافع است **دیگر** مویز کو سفید با آن ... بادام ... یا ...

خشخاش خوردن نافع است **نسخه الا** ... خشخاش و بیکی دو دوام در حیات ... آب ... آ

بجوشانند مثقال القدر یک پیاله ... خوردن ... تمام بیکار ... همگی بجوشد تا بکهفته ارزان خوردن کفایت الفاصل

سیزدهم در بیماری که بود ... انار ... خوردن حب ... است ... آب

... بخورد **دیگر** گوشت ... گوسفند کباب ... و ... توته ... مرچ ... آب

... یک ... کوفته ... نعت ... در روغن گاو ... بعضی ...

بخورد و دیگر جگر گوشت ... در روغن گاو ... چند روز بخورد ... گوشت و کردن

جگر گوشت یک هفته بخورد و دیگر ... مرچ انگوره نمک ... نخل ...

... کوفته ... در ... گاو و چشم کشند دیگر ... بالیدن ... سر ...

... دیگر نسخه ... و افیون و زعفران ... روغن گاو

... دیگر ... که ... خوردن نافع است

دیگر قرص ... حل کرده ... کنند دیگر قرص ... زعفران ... بیخ

... ازین یک ... کوفته ... قرص ... در ...

... کنند و در ... نافع است **فصل چهاردهم** در ... سوداست ... لیو ... الاکبار

خواب و لیکن نشود در مجلس واحد و در موسم کند علاج آنکه فصد از بعد او و شکر بعد ... بکند
باشکنیم و در بکوفته پخته نهار باب بجوشانند و بعد ... دیگر فلفل سفید آنکه کنند ... نبات ...
باید کوفته هر روز بکنیم در باب ... بجوشانند دیگر ... القند ... باب بجوشاند
دیگر روغن بادام با گل گشنیز برگ تنبول بجا آورد ... آنکه ... بمالند و شکر ...
آن را با میوه ... چنانچه رسم است بخورند و بدان عادت نمایند فصل یازدهم در زکام و نزله ... گویند
چون زکام رود ... علاج آن ... چهار روز ... روغن و ... بکنند
و ... دیگر ... روغن ... خوب ...
... سیوم روز ... خوب ... آب ... چهار حصه ... باشد
... بکنند ...
... دیگر روغن ... بالا ... بکنند
علامت زکام ... علاج ...
در ... آب ... دیگر ... دیگر تخم خشخاش
... دیگر ...
دیگر زکام ... علاج ...
... دیگر ...
در ... دیگر ... دیگر ...
بکنیم ... آب ... دیگر ...
بجوشانند ... زکام ...

یک دانگ در بینی از دماغ بچشانند بار اربع بجا نزد زرنیخ و فرطوانیا منفعه بخورانند ماسه سپید تا دو دانگ

بر معده ابتلای سست دیگر نسخه زنجبیل و فلفل حب بیست یک اکتساب بلیلت زیره همه برابر سپید کرده بکار

خوشبو قدری مع مرض البلغم کوفته بیخته با آمیزد و در دست نهند محلول از زرد و در دم بخورند کام و لب

شش رفع شود حب الشفا معجون صحت زایل کند بغایت مفید است علاج زنجبیل و فلفل حوار

الطوخودوس از دو درم تا سه درم خوردن و بدل و دست کردن تا بهتر شود و زنجبیل و قند و صمغ الطبیب

به یک روز در کرده و لیمو بخوراند دو ایام که خورده و بیخ عدس بنوشانند و قبول کند و بیخ به کرفس

بیخته زیره و پارچه کاغذ دیگر از دست آن بوراع کرده باشد طلا کرده بر پیشانی سه بار

کنند عطش علاج زنجبیل کوفته بلیله زرد سپید سفیدار روغن کنجد بیمر در دهن نگاه دارند فصل چهارم

در خارش و بیشتر که این را گویند علاج ان حکم نیست کبابه و الفلفل زرد کرد همه متساوی در

کلوی آزرده و دو مغز بر روی ساییده روغن الدوی سیاه کنند دیگر خورده باکم شاه یک کاو بار بساید در

لعاب الفوس سبک باشد نوشد فصل هفتم در بیعت و ساید کن و شهان و کرده در سر و رو

برسد و بریم سرخ از و فطار و تب و دست عسل و کاهی رقیق و کاه سک علاج رگ مشایخ و قیفال بگشایند

و ما حجامت با زلو ها خون بگیرند مسهل ماده یا زرد الو و گل افضل و بیاد معتدل باشد دیگر ارک ریاس

که ضماد کنند دیگر نوبت مار که از زرد بنددان حقنه ساز بخار آبار در شیره سماق لیمون کاغذی گرم

یکی و در سینه هر گل صبر عود کشیده و دو درم در کتیرا آب میزد انگار الو و حوت ماکس دلیمه ملد

دیگر حب امرد از سنگ دانه ماز و نوبت مار زرد چوبه هر یک سه درم بار یک کوفته بیخته درم هوم

از بادنه ده درم روغن بلیح بگذار الو و بیست درهم که بطر آخته بمالد با یرم شود بر سر بمالند دیگر و سیله یکی

و دیگر نیم خرما مده در روغن بلیح ملط کنند و بمالند دیگر نوبت سه کوفتن کیسه توخمه بر روغن بلیح سحیه

بمالند دیگر طلا کردن سرگین تازه گاو بابت السعال که در مدن کانه گویند در تذکره محمد نوشته است و باد خوره قبر فصل مستقیم
در داء الثعلب و داء الحیه آمیخته یعنی باد خوره این علت بیشتر در موی ریش روید و کم در سر حدوث این از اجتماع
رطوبت فاسده که متعفن و گشته موی ضعیف کند و بریزد علامتش آنست اگر از خون بود رنگ موضع
سرخ باشد و در بلغم سفید و در صفرا زرد و اگر از سودا سیاه علاج نخست فصد قیفال و حجامت زیر زنخ
دیگر کلک در آن موضع زند در یکماه سه کرت و بعد تریاقات و همون آنجا مالند و مرهم لوبیا کنند دیگر گل کیر تازه
بهر دو دست مالند رطوبتیکه از آن برآید تا سه روز نهار مقعد روغن مالد اول آن موضع را بکرباس
سرخ کنند دیگر بعد کلک زدن سرگین موش با روغن بهم کرده طلا کنند دیگر داک محمد ماهی هندو با عسل
دیگر کندر و قند سیاه هر دو برابر آن مشاوی سائیده طلا کنند که علاج از خون گشته بود موی با
ظاهر شود مجرب است دیگر قند سیاه و سیر ایکوفته بهم سائیده طلا کنند و اگر از بلغم باشد تخم حنظل
سه تا سه گنبد بود در باب بوده بتیر گرم بجوشد سه مقبه هر یکی و بعد خوردن ادویه آن موضع را به باریک
درست بمالند چون سرخ شود بسیار دوری کاله کرده بمالند دیگر کیمسان بیله که به هندی احهانیو گویند نا
موی سیاه او را باید در روغن کنجد بریان کنند چندانکه بسوزد در روغن مذکور هر روزی آن موضع طلا کنند
الواع بادخوره دفع شود دیگر روغن حبه الکوبل مکر نه نهایت بهر سه بر آنجا طلا کنند طرق روغن
حبه برآوردن آنست که حبه را الطرق سال حبه خورده نکند دیگر موضع مرض را کلک زده تباک
خراشیده حنه یعنی کمکی باب درس کرده طلا کنند دیگر دهن آن فیل برمطلی بسوزد کرده درس
بمواد رود فاکره آنها سیر نشس ارکرده طلا کنند اگر ریش سیاه سیاه بود دیگر لعل فانی آن
در لوبیه روز روغن کنجد بوخته و صاف کرده طلا کنند دیگر الفقع سار عسل هندی کاره آوار در
خورب سیر استه کوبیت اری لوبیا ورق و تسلح در ریسمان حساک کنند بعده که قبه بعسل طلا

طلا کنند فصل نوزدهم در انتشار الشعر و آن علتی است که تمام موی سر و ریش و مژگان و ابرو بریزد علاج آن نوشیدن
منقیات مالیخولیا و فصد باسلیق دیگر و فصد کنند بعده باب اهلیله بلیله سیاه بشویند دل الادا روغن کنجد طلا کرده
سر و ریش بمالند و موی الحیس سر مژگان بمالند دیگر منقی جو کهنه دهم با سرکه کرده شانزده درم آب و نمک
روغن کنجد بجوشانند تا آب بماند و روغن را صاف کرده بگیرند و هر شب موی بالای آن چرب کنند دیگر روغن گل
با نمک ماهی بمالند دیگری آب الحیس موی و جای ریش و بگذارند موی ابرو و ریش خورد آمیخته کوفته بالش نمک نمک
بکوبند ملوح و لعل کتولا از ... یک دانه سبعه و نیم دواها با سرکه کرده و بشویند آمیخته بمالند و بگذارند
بگذارند و حساب کنند بار دیگر فصل بیستم در شقوق الشعر یعنی شکستن موی ها و سر و شاخ شدن آن علت موی بود
علاج آن نتیجه بوسیدن ... کنند سیاه کل هلو و ناک کسیر بار بود طلا کنند دیگر سه کوزه اهلیله بوس الرنج بسیار
رنگ اسبرک زرد آن هندی بود و در سر ایشان الله دیگر موی های خوب خوب رسد سرا یا بدود و زسوده نمک و روغن گل
طلا کرده چند روز بمالند فصل بیست و یکم در الغرط بود و سر دو ارزوی انجاس است بوت که بکند سر نکنند
علاج آن نتوان موی و هموزن آن افرند سیاه با بید و در سر ایشان الله و بمالند با ما بکشاده بود و دیگر لعاب
اسپغول روغن بادام در سر کنند فصل بیست و دوم در ابات بود یعنی رویانیدن موی علاج روغن
بادام و حصبه و محل رستن بلدم تمام و حرب دالله دیگر بیضه مرغ در آب جوشانیده زرده او گرفته در بیشه
نگاه دارند تا هر موی بیا کند بسیار روز بمالند بمالند جون پاک علاج روغن حصبه ده درم یک من حسب
بگیرند آب اهلیله و روغن همه به آمیزند جون آبجا بکا برالله و هر روز سه مرتبه بمالند علاج
در این باب نیز با فضع اطراف بعد استعمال آن در پا خوره بوتته شد فصل بیست و سوم در طول الشعر
یعنی درازی موی علاج کتولا با حیل تم را بید بسیار بیاید طلا کنند و در باعث بکند آنها بعد از آن
باب اهلیله و مبدل الکر الدر را نافع است علاج کوسه روغن کنجد بوده رور سبتل بمالند مارستان و در ابر

دفع کند فصل بیست و چهارم در جرب علاج [illegible] چهار درم [illegible] تر و [illegible]

بانقو باب [illegible] نموده [illegible] بالذات [illegible] صباح باب [illegible] سوده دیگر [illegible]

و هم صبر بوست بلیله [illegible] این را سوده با کتیرا جمع کنند [illegible] بار بیست و سه روز [illegible] طلا

کنند و برگ [illegible] بامداد [illegible] صباح [illegible] فصل بیست و [illegible] فصل [illegible] علاج [illegible]

در روغن کنجد [illegible] تا [illegible] بالاکه [illegible] سر [illegible] دیگر [illegible]

بر ساله کند [illegible] در امراض چشم [illegible] بیست و هفتم فصل فصل اولی درد [illegible]

[illegible] چشم [illegible] علاج رگ قیفال [illegible] ده درم [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] کشایند [illegible] مطبوخ بلیله مطبوخ [illegible] طبیع

[illegible] کنند [illegible] در [illegible] دیگر [illegible] چشم [illegible] رگ [illegible]

[illegible] چشم [illegible] در گوش [illegible] عکس [illegible] دیگر ادویه دفع [illegible] چشم

در [illegible] چشم [illegible] علاج [illegible] افیون [illegible] نموده باشد

و [illegible] بوست خشخاش [illegible] گرفته [illegible] نموده در چشم میکنند

[illegible] دیگر [illegible] الارض چشم [illegible]

[illegible] اصل السوس [illegible] کتیرا [illegible]

[illegible] نموده [illegible] گرد چشم

و [illegible] طلا کنند دیگر افیون [illegible] بلیله [illegible]

در چشم کشند [illegible] طلا [illegible] دیگر [illegible] افیون [illegible]

[illegible] طلا [illegible] دیگر [illegible]

در انقلاب شعر ... آنک که در زیر پلک موی زاید باشد اگر چشم زرد باشد در ناخن یک انگشت یا بیشتر

دیگر چشم باشد در ناخن زرد انگشت پای آبیست و اگر سرخ بود در هر دو ناخن حنا کنند دیگر در انقلاب

جهت دفع سولاق مهره کوفته بیخته در پوست ... سفیده و کوکنار لب بر کلیمو ... کاغذ

و اگر کاغذ ما شد ... لیمو بکه باید لب ... و لطف الله ... ماهیان چهار کرک کنند بعد

برآورده بر اطراف چشم طلا کنند دو سه مرتبه مکرر کنند و ولادی ... دیگر در انقلاب

پوست بلیله کابلی ... سائیده مالیده ... طلا کنند دیگر ... و دار بلیله پوست کیسر بلیله

بر ... آب سائیده طلا کنند و دیگر برگ ... مالیده و در پارچه پوست بلیله

صبح دو سه قطره در چشم بچکانند و در ... مکرر عمل کنند و ... روز ... دمنوی و صنوار

بهر ... دیگر ... با کوزه در آب سائیده طلا ... نظر ... الله ... و حدت

بعد ... دیگر ... با ... دیگر پوست ... بود ... که ...

از ... دو درم کوفته ... پوست ... زبان ... در چشم حکاکه

و ... هر روز ... اللّه دیگر ... در انقلاب بلیله سیاه ... کافور

دو ... و ... کنند ... سائیده ... طلا کنند ... ساعت ... طاهر بود

دیگر ... ملکها ... کنند ... و دو ... و ... آهو ... و ...

در چشم طاهر بود علاج ... کنند و خاقه ... بعده ... و ... زرد

... بوده ... در چشم کشند و اگر ... الله ... سائیده در چشم کنند

دیگر ... خوب ... سائیده ... طلا کنند و اگر ... زبان چشم

... بحت ... با ... چشم ... و اگر ... چشم کند ... الله

زنگار صاف کرده علاج سیم بعد از آن کحل نموده هر دو را جدا جدا بعد از آن روغن گاو و جان بریان کنند

که بوته شود در همان روغن سائیده طلا کنند دیگر دلعید از هر یک به نسبت سیر با نیم استخوان کرده

کم نموده طلا کنند دیگر صندل سفید و زرد کشنیز و پوست عوض هلیله کابلی با شب یمانی کم کرده طلا کنند

دیگر کحل نمک سنگ سیاه پوست نموده همه را سوده با روغن گاو در چشم کشند دیگر عوض پوست کاج

و هلیله بلیله را سحق نموده جمیع امراض چشم را مفید است و کلی در دید چشم از گرمی

افتاده باشد سرد به باشد در بلیله کلفی کحل کنند دیگر بلیله زرد لیمون سحق کرده در چشم

کشیدن نیمی منفعت دهد دیگر لک کیسه از درد چشم کهنه سوده با سحق آن کم کبود پخته در چشم

فی الفور نیک شود چون سیر کرده باشد و در چشم کشیدن برای آب دید کهنه و اگر لکر از چشم را

نفع تمام دارد و دیگر برای بحر چشم و دمعه و دیگر از درد چشم که کهنه و در بسیاری کثرت با استعمال

مزاج جسیم هم شده باشد که بریان آمده یک کوهه اقوی الفی کردیم و در طرف [illegible] علاج باد نیته

خوب نیست که شیشه بسیار بان و میل کرده باشند بیور یک میل که هم باشد به یکباره متصل طلا صله ملحی کنند

نشیره مذکور بر کاسه که در سحق شکار نمود و دیگر ابلال الفا اگر در بار یک بسیار سال هرم بود و در صندل کار ابله

لر انگشت سحق و نام در چشم کشند و اگر حسنک بود در بسیار ملیب و در زور گید اسه قرص

نموده اکثار الله و استعمال کنند خاصه برای دمعه فصل دوم در روح العین لعی از لبش چشم حدد

این علت از شدت احوال باشد و اخلاط حاده متحرقه از عصب رید ماتر باصره با بعطه

واقع شود در بیای طبقات حارت کرد و اما ملتحمه زیر غضبا و سقف چشم الوبیح

بدالود بار ده تری سرخی چشم در عینیه زرنیس حدقه متبلقطه سرخ لود در رگهای سرخ مانعه

کدار و در رفیه بقطه سفید بود در حانی چشم ظاهر کرد و بعد از این طلقات تحت [illegible]

اند لیکن در چشم منافع عظیم شود و طبیبان این را بکرات دیده اند و چون اسهال کنند بعد کردن دود و رطوبت

رقیق سیلان نماید علامات در جمیع اقسام در ابتدای علت درد و خشکی کند و فضولات

و سیلان اشک علاج انتشار آنست که زیر پلک و در زیر کم [illegible] سنجیده [illegible]

بپاشند دیگر افیون را با آب سوده بر پشت چشم طلا کنند دیگر تخم کتان مسهل یعنی [illegible] کرده

ولعاب آن در چشم چکانند و زرده بیضه مرغ و روغن گل سوده طلا کنند فصل سوم در [illegible]

علاج آنکه اگر از اول [illegible] با شیر و لعاب [illegible] بود علاج چون باشد فصد کنند [illegible]

زیر ریح کنند [illegible] کم دالف و دیگر آب انار شیرین سحق کرده در چشم کشند چند روز

در وقت [illegible] دیگر [illegible] الکحل سحق کرده در چشم کشند دیگر کل

بودن [illegible] روغن ملح [illegible] هر دو [illegible] خون [illegible] بود و کف [illegible]

[illegible] ساییده در چشم کشند اگر [illegible] ضم کنند [illegible]

ضعف اصارت لکافور [illegible] دیگر بلیله [illegible] زهره کرده [illegible] دیگر

[illegible] سوده در چشم کشند بوده [illegible] دفع کند فصل چهارم در [illegible] که [illegible]

[illegible] لکحل [illegible] بعد [illegible]

[illegible] ساییده [illegible] در [illegible] تا [illegible]

در [illegible] علاج [illegible] و بعد [illegible] بلیله [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] سوده [illegible] در چشم کشند [illegible] وفارسی [illegible]

دفع بود فصل پنجم در [illegible] کنند [illegible]

[illegible] کرده در چشم کشند دیگر [illegible]

با حدت سازد و هر روز تا سه بار در چشم کشیم دیگر بوره سفید کشیدن نافع است دیگر موی محجم ایله

کمینه موی محجم بلیله دو حصه موی محجم بلیله سه حصه کوفته بیخته را با آب لا کنند و صاف سازند و در چشم کشیم

خارش و آب روان چشم باز دارد فصل ششم در سلاق یعنی بادامه و آن ریختن موی پلک‌ها و سرخی کنار و غلظ

شدن پلک چشم باشد در آغاز علاج هر دو نیمه غیر للعلاج اعلاج اول دماغ را بعوطات

پاک کنند اگر غذای خورد پاک کنند باز بخارات گرم و اللا اول یا کم حب ایارج بخورد چون بنفشه

دماغ بعد پلک‌ها لوبیای سرخ و سماق بعضا و نیز برای در کلاب گوگرد سحق کرده پلک‌ها را بلقه و پلک

ملکده در چشم کشند و اگر با قی باشند چشم را بالد با آب کلیه موی الم کوفته بیخته عود ریب اسحیه

بریشت چشم طلا کنند و بعد او بشت کنند دیگر برد سیر و برگ دانه بوره و سیره برگ یکی شبه

بکرده در سایه خشک کنند در روغن گاو میش و زرد و دود آن به بفشه در چشم کشند موی تازه

بیاید دیگر مگس سوخته چهار یا کسیس سوخته نیست مامیثه زعفران چهار یا مرغ چهار یا سه

بطل و کحل سحق نموده پلک‌ها را بلقه و بر سلاق کشند دیگر لاجورد را بوده بفشه به سه مرغ منجمه

بر سلاق کشند فصل هفتم در بعض یعنی زیادتی گوشت که در گوشه چشم بود تا و چون بلقه در

کنار پلک‌ها رفتن یا هر دو یا بعده بر وی ملک له اگر دفعه بود سیر و اللاک گوشت ببرد

و سیدی اسفیدی و بالد فصل نهم در سرطان یعنی دمیدن و آن زیادتی سه در پلک با لکد

علامتش کراملک و روغن مار کردن این علت را دوا به بود الله دیر که آنجا زمان لغار

بد دوا به بود علاج آن تبایی و بیای سیر ... باب سیر پر وی طلا کنند فصل دهم در بعر

یعنی ربلچه پلک‌ها باشند در الله در ار هستم مرد لب علاج بی جا لک کرده با حجامت کردن

پای حجامت کردن دیگر اگر تم اسب باری بی کنگیت زبانی حب نیم بیخ عکس ریته خام معقد با مصطلکی

بپزند و دیگر عکس البیر ریوند کرده با لعاب بمالند دیگر اسپند را سوده گرم کرده بروی بهند و حسد کرت
حبر کنند دیگر کشمش دو پاره کرده یکپاره از آن گرم کرده بزیر گلو الصاق کنند دیگر [illegible] با [illegible] کرده طلا کنند
دیگر زالک ماش صبر سوده بمالند دیگر ریوت با سوده [illegible] بپزند و گرم کرده ضماد کنند دیگر [illegible] بزند

باب [illegible] و اکل العلاج دیگر در معالجات [illegible] بیاید فصل یازدهم در طلوع
ناخونه علاج نخست [illegible] را پاک کنند [illegible] ریم [illegible] نباشد در چشم کنند دیگر
کنند [illegible] سوده در چشم کنند [illegible] [illegible] دیگر [illegible] رسند [illegible]
بسیار [illegible] نموده [illegible] در چشم کنند فصل دوازدهم در ظفره و آن خطی [illegible] باشد [illegible]
بر بعضی چشم علاج [illegible] کرده با [illegible] کرده [illegible] دیگر [illegible] کنند چون [illegible]
[illegible] در چشم کنند فصل سیزدهم در سبل و آن پرده است [illegible] در چشم [illegible]
که از خون [illegible] علاج فصد [illegible] گردن [illegible] هر روز [illegible] درم
بروغن [illegible] دیگر [illegible] کنند [illegible]
بیضه [illegible] بوده [illegible] هر روز در چشم کنند و [illegible] در باب [illegible] شد
تمام [illegible] کنند فصل چهاردهم در شترا [illegible]
علاج افیون خالص با [illegible] حل کرده [illegible] طلا کنند دیگر دود [illegible]
و بیضه مورچه افیون با شیر [illegible] نموده [illegible] با [illegible] نموده [illegible]
کرده [illegible] طلا نمایند دیگر [illegible] کنند [illegible] کنند و بیضه مورچه
بر [illegible] کنند دیگر [illegible] که در [illegible] آورده [illegible] طلا [illegible]
دو [illegible] دفع میشود دیگر کف دهان [illegible] در ظرف [illegible]

زرداله لیمو و کوبند و نیف سوده و قال نموده در چشم آن کوبند کو حاشیه آنست
سود بسیار بود و این فصل ثانی از نهم در غشاوه است که ... انتقاله جو بار فصد قیفال و بادام
مفید بود دیگر سالونا بآب بیخی کرده در چشم کنند در ساعت رفع بود ... البیاض است
فصل ششم از نهم در جرب که در ... زرد و سرخ کحیل فلفل صندل در چشم دار سند سه بار
بوده همواره چیز ... سماق کرده آمیخته بانیسه بالعاب ... در چشم کشند عذا کوبت
و در سبب بیاض است فصل هفتم از نهم در نزول الماء که فرود آمدن آب در چشم حدوث آن علی
از ... باشد که پیش منعقد بور شیم بالیند و از ... بالغ آید علامت نزول الماء آنست
که پیش از نزول الماء آلت سر و در چشم مشاهده کند مثل ... مگس و پشه و موی و این حالت
از آنجا معده سر ... فاسد است که معده در علو و ابتلا معده کم و زیاده بود و در ...
بالکل ... در سر ... و مرشده عصب مناسب نزول آب ... در ابتدا نفع نزول الماء و فوق آنست
که ... شد و چشم گشاده ... اگر مردمک ... دیده بود آب ... و الا بند
عصب علاج در ابتدا ... بدن ... مداوا کنند ... و ...
در روغن ... سوخته که سیاه بود و ... سوخته هر دو را حد ... سیاه کنند
اول ... در چشم کشند بعده مردارسنگ ... نماید نافع دیگر جهت نزول
آب ... که ... که ... در چشم کشند ...
... نافع دیگر ... کشند ... کلان ...
... نموده و
حاجبه ... در چشم کنند و ... نماید و ... که علیل را در ...

در [illegible] بمالند [illegible] باشد و با فشاره چشم بیمار بود و دارد

و چشم بیمار گردد [illegible] کنند [illegible] بود قدح [illegible] و الله اعلم [illegible] قابل قدح

آن نقطه [illegible] بود و رنگ آن کبود و نیلگون که رونق آفتاب و چشم درباید [illegible] عطشه زند

در پیش چشم روشنای ظاهر بود و آنکه صلاحیت قدح ندارد و سفید است و [illegible]

و پاره ای نقطه [illegible] بسیار [illegible] که روز جمع نشود و باید که بعد تنقیه بدن

و دوماه قدح نماند [illegible] است [illegible] و از آن بعد [illegible] نام که یکسال [illegible] باشد [illegible] کنند

[illegible] نسیان نام آنست که تمام [illegible] بپوشد **فصل هیجدهم** [18] در دمعه یعنی دویدن آب از چشم

علاج دوا که در [illegible] بسیار [illegible] تجربه رسیده دیگر [illegible] بصری بود

[illegible] انداخته [illegible] کرفته در کوبیت [illegible] بعده [illegible] نموده در چشم

کشند دیگر فلفل گرد [illegible] کوفته بیخته با [illegible] چند [illegible]

فصل نوزدهم [16] پس یکبار [illegible] کنند بعده خشک نموده روغن [illegible] نموده [illegible] در چشم کنند

[illegible] یعنی [illegible] صلابت [illegible] در باطن پلک و [illegible] اوقات درد کند [illegible] بعضی مجاور

علاج [illegible] در [illegible] بصری [illegible] در چشم کنند

فصل بیستم در انتشار یعنی [illegible] و [illegible] طبیعی

پس نور بصری [illegible] مجرد [illegible] کم [illegible] خوب [illegible] شد

از [illegible] علاج [illegible] بصری [illegible] نموده بیخته

در چشم کشند **فصل بیست و یکم** در [illegible] یعنی [illegible] نور چشم در آغاز که [illegible] نشده باشد علاج

زرچوبه یکدرم با نخود چهار درم همه سائیده بر روی بپراکنده کنند دیگر ... بسته بقدد
معصفر زیره با بول شتر ... سائیده با فتیله کرده در ناصور نهند و اگر ورم ... سود دهد
دیگر صبر سقوطری کندر انزروت چون سیاوشان شب تمام در اسکاب بر یکدیگر ...
بوده ریسمان سخت تافته با دویه آلوده کرده در سوراخ فرو نهند ۲ ... نماید دیگر
سقیفی پنجال کباب ... اگر با ناصور طلا کنند در استعمال چند روز زایل شود
دیگر صبر انزروت چون سیاوشان فربه کنند گلنار در هر باب ... هر روز ... چهار
بوده با بسته ... سازد با ... در ناسور ... در همه ... ناسور نافع است دیگر ...
چنان بسوزد که خاکستر شود سائیده سائیده بلعاب ... کرده بر ناصور نهند ...

فصل بیست دوم در علاج جنبیک پوست جسم ... چون ... و چشمهای ...
بار بود علاج ... روغن ... کرده سائیده ... بشوند دیگر ... و سفید ...
... اندکی ... چشم طلا کنند **فصل بیست سیوم** در ... شب ...
... علامتها ... بول و ... کباب بسیار ... علاج ... مشک کافور ...
بوده در چشم کشند دیگر ... کباب و کرکس و ... و ... گاو سیاه
زن ... هر کدام که درست ... در چشم کشند دیگر ... باشد در چشم کشند ...
... دیگر ... سحاب ... یک ... درم ... دوازده درم ...
آمیخته ... در چشم کشند و اگر ...
... کنند بهتر بود دیگر صاف کردن ... و دیگر ... دیگر شرب ...

کند لیکن سه بار در روغن کنجد سه نوبت در دوغ نیم جوش سه نوبت در بول گاو و گاهی خورند
کلیچه بریز کنند صاف گردد **فصل بیست و چهارم** در ضعف بصر آب بسیار باشد مساوی امیروج کنند
وقت خواب در چشم کشند دیگر بلیله زرد با آب دو دور را در شیر زنان سوده در چشم کشند
اگر ابتدای نزول آب باشد دیگر سلیخه جوارش خوردن نجاح است نافع است دیگر بعد خسته بلیله پوست
فلفل دارچینی سنگ بصری مهر شته برابر سوده حبه بندد در چشم کشند دیگر زعفران کافور خود
مسطگی الکحل بیخ بالنگو دارچینی صندل سفید همه برابر سوده حب بندد و ضعف بصر را نافع است
دیگر برای ... چشم سنگ بصری را در سنگی که سوده شود سحق بلیغ نموده هفت نسخه سیره کوبیدی
همه بیان حساب نموده صاف سازد و باز سوده در چشم کشند دیگر همه بلا هفت روز
در آب گوشت و هفت روز در روغن گاو بدل آن بعد آلان در دیر بار سیاه اندازند و خشک گردانیده
نه بندد و باز بدکور را در گاه دو دست سحیده باب یکماه بدارند باز برآورده کلیچه کلیچه اجاد نمک سنگ
نمکچاکرده لبابد و در چشم کشند مرض اگرچه قوی و مزمن باشد دفع کند دیگر پوست بهله و برشی
ابن کشته مس کشته ... در چشم کردی باشد عوض کشته مس حب کشته همه را کوفته بیخته بدارند
در روغن گاو و شهد آمیخته در اکثر روز مدام بخورند خوراک از دو درم تا سه درم دیگر کحل
روشنائی در انتشار لعاب مقعد ... بیخ از الماس مروارید باسفته و درم بابونه ... سه درم
سنگ یکو ... لطیف بود که چهار درم قرنفل زعفران همه از هر یک یکدرم همه باریک سوده
بجامه دارلی بیخته در چشم کشند دیگر سنگ بصری درم و نیم قدر قند که به برد و در آورد
سفال بالبس ... چنانچه سوخته گشتو و از آتش فرود آورده در کود اندازند بعده
در سکه گاو و عسل خالص از هر یک شش درم و افیل ساخته حل کنند در لوله کرده سر بسته

در ورد ریابد یکبار بلس زالش دید بعد بر رسیدن دهان لوله گشاده سر بگو بگیره اگر جشید دارو

سرد و بار بعمان طرق اول چون بکوله بر الواح جمع شود در چشم کشند دیگر ... پیله کرم در لطافت

هند مشهورست لیکن اول اوباحتیاط باحقنه یا بجنبش از طعام بکیدن بخورند و در جسم تحالد یابد

لسبب حجم سوء مزاج در اکثر امراض گوش لیکن از حرارت باشد علامتش خارش و درد رگ پیدا گوش علت

فصد قیفال ... طبیعت باطریق صعتر کنند دیگر روغن گل یا روغن بادام و سرکه انگوری

در دیگ زیر آتش لوله جوشانند تا روغن بماند صاف کرده بگیرد هر روز در گوش چکانند مفید بود

و اگر در وسیم ... زرد باشد علامت صفرا است که سر و چشم زرد نماید ملحت ... و بسیار بود

علاج ... که ... در گوش در بیدن مفید است دیگر ... در گوش درد و ...

مجرب است پوست ... بسیار ... دست ... چند ... گور روغن کنجد

بکیرند و در روغن ... روغن ... نبرند چون سوخته شود صاف نموده بکانند ... چند

قطره در گوش چکانند دیگر آب ... لیمو در گوش ... دیگر ... دو درم روغن گاو

چهار درم ... دو درم بجوشانند چون روغن بماند صاف نموده روز بروز در گوش چکانند

علامت ... در گوش که ... فارش و صداع مختلف چون آواز ... و طبل

و حرکت در ... علاج ... چند ... کلک ...

روغن ... بکیرد ... روغن ... چون روغن بماند نیم قطره ... در گوش

چکانند دیگر ... که در گاه ... در گوش ... دیگر ...

و ... روغن ... درم ... ربع درم بوده و ... کرم در گوش

چکانند و ... دیگر ... بکیرد ... بوده ... سازند

عرق کهوکرو — نیم پاو
عرق برگ نیم — نیم پاو
گوبر بهینس — نیم پاو
روغن السی — نیم پاو

اول ۳۳ بار آب کرده در ۲ عرق سرد کنند بعد ازان یک ماه
یک آب داده همه عرق دران داخل نموده در آتش جائز

سازند و بعده در روغن کنجد بپزند چون شود روغن را صاف کرده نیم گرم در گوش اندازند و ساعتی توقف

دیگر نصف لیمو بگیرند و نمک سوده بر آن پاشند و بر آتش گذارند تا گرم شود قطره چند از آن در گوش

بچکانند نافع است درد گوش که از بلغم بود درد و حس [illegible] و اماس [illegible] گاه [illegible] و در هوای سرد متغیر شود

علاج [illegible] حساب بود [illegible] دیگر [illegible] روغن کنجد [illegible] کند

چون [illegible] شود روغن مذکور نیم گرم در گوش ریزد ساعتی توقف کند دیگر [illegible] در گوش

بریزد [illegible] گوش و درد دیگر که از بلغم و باد باشد و حرکت رفع کند دیگر برگ [illegible] و درد

بروغن [illegible] کنند در آتش نهد چون گرم و نرم بود بمالد [illegible] و آب آن در گوش چکانند [illegible] گوش

[illegible] یکساعت فصل دوم در دود و [illegible] کرم که در گوش رفته باشد یا در گوش پیدا شده باشد یا دانه یا [illegible]

[illegible] در گوش [illegible] علاج بوده باشد که در گوش [illegible] کند دیگر آب برگ شفتالو [illegible]

[illegible] مخلوط کرده در گوش ریزد دیگر صبر سقوطری با آب [illegible] در گوش [illegible] کند دیگر آب [illegible] گرم

در گوش چکانند [illegible] دانه [illegible] حساب [illegible] در گوش

[illegible] فصل سوم در قرحه [illegible] گوش علاج زهره گاو [illegible]

[illegible] در گوش نهد دیگر [illegible]

بوده در گوش [illegible] قرحه قدیم و جدید دفع کند [illegible]

[illegible] در گوش [illegible]

[illegible] روغن کنجد [illegible] روغن [illegible]

[illegible] روغن [illegible] کرده [illegible]

در گوش چکانند فصل چهارم در [illegible] گوش [illegible]

[illegible] ضعف [illegible]

علاج روغن و افیون حل کرده قدری در گوش چکانند و اگر از بادی بود و بدان مالک کنند و گفته است

علاج روغن بلسان [illegible] در گوش چکانند و روغن زیت در گوش چکانند نافع است و اگر علاج بود نقل

سر گوش است که از درد باد باشد و [illegible] همان طعام اند که خوردن عادت کنند و اسهال [illegible]

[illegible] است و اگر در سبب ضعف باشد [illegible] دراز [illegible] علاج آب [illegible] در گوش چکانند

[illegible] بماند فصل پنجم در طرش یعنی گرانی گوش [illegible]

که [illegible] رسیده باشد [illegible] آب [illegible] در گوش چکانند و دیگر بول [illegible] در گوش کنند

و دیگر [illegible] که خورده باشد با بول گاو [illegible] روغن کنجد [illegible]

و چهار [illegible] آب [illegible] مخلوط کرده [illegible] روغن بماند هر روز در گوش [illegible]

اقسام گرانی دفع شود و دیگر [illegible] در گوش [illegible] کرده و [illegible] در گوش

[illegible] دفع شود و دیگر آب [illegible] سفید [illegible] روغن کنجد [illegible]

چون [illegible] بماند [illegible] چند قطره در گوش چکانند [illegible] و قند سیاه [illegible]

[illegible] که از باد و بلغم باشد و دیگر [illegible] در گوش چکانند و دیگر [illegible]

و قند سیاه با آب [illegible] در روغن [illegible] در گوش [illegible] و سه بار

[illegible] کنند و از باد محفوظ باشد [illegible] فصل ششم [illegible] گوش که [illegible] اگر [illegible] باشد

علامت [illegible] و دیگر [illegible] علاج [illegible] چون [illegible] بعد [illegible]

[illegible] طلا کنند اگر از بلغم باشد [illegible] یا از باد [illegible] سفید [illegible] و گران باشد علاج [illegible] کنند

[illegible] طلا کنند علاج [illegible] کلونجی [illegible] کوفته [illegible] کرده [illegible] طلا کنند

علاج [illegible] طلا کنند علاج [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] مساوی کوفته [illegible]

ببیجه کرم ساخته جان طور سیاک پنبه کهنه لعنبه نماید بعد یک تنبول بند تا سه روز عمل نماید اگر
موسم بهار باشد کاهیل هیر اوفر ایسه باب چهارم در امراض انف مشتمل بر شش فصل فصل اول در رعاف
یعنی خون بینی علاج زاک بریان نموده دو حصه افیون یک حصه باریک سوده قدری در پاسور
نهاده در بینی دمد علاج گلنار سحق دوب با آب گشنیز تر سائیده سعوط کند دیگر سنگری خون خنازیر سوده
در بینی دمد علاج مهاو در شیره گلنار از هر یک نیم درم کافور دو رج با آب فلکه ده سعوط کند و اگر
سائیده باب پرسه کند دیگر با خاک سیه دیگر سحق کرده مشک در بینی دمد اگر درد سه باشد عمل ... ار
بهرسند دیگر مرنه درم ایله در یکنیم ما و آب ... کنند خون نرم تود فشرده نه درم شکری داخل کرده
بجه بنو ایله با بائده حیار کر نند دیگر گل ملتا و سرپس بود برابر سائیده و قدری آب لیمو حبه کرم کرده
در بینی دمد ملالد کند دو دیگر ابر السا سنت علاج نام صاحب رعاف بر کاغذ نوشته بر ابرو دال
و دیگر حان در رعاف نویسد بیت دیگر بالای رعاف بر بینی نویسد یا نوشته بر پیشانی بندد لعنت بر آن
مار که با حوفر مهر روز سینه بکرد فصل دوم در خشم یعنی بینی و باطل شدن شامه علاج زعفران مصطکی
سنبل الطیب همه را کوفته و در جامه باریک بسته بو کند دیگر بالا پارچه این را بانک الس آفتیمه
و بزرگ تد بال زحته حشم الویه بکریه بخار آن دالد و دیگر تورری حنکل ملح سحق کرده در بار سه
بسته دو سه مرتبه بو کند و با بوده سه ساخته اندک بکجنه در اسوبه کرده در در بینی دمد بعد این آن
ازیمک و شیر منش بعوط کنند دیگر دار فلفل زنجبیل سیاه زیره ملک بر لیه بوده با بول در رحکا بعد قست
و هم زکام را لفع کنند دیگر مرنت وام همو زن قند سیاه کهنه آمیخته نه درم علوله بخد دو مرد دور
سه لحو زرد دیگر شیر لوکی با قند سیاه خوردن نافع است دیگر زنجبیل برج دار فلفل ایکه هر یک آثار
و نه همه برای همه قند کهنه آمیخته اندک بکار خوراند حبه بندد و بخورانند و بالای آن خلکه با قند سیاه

شیرین کرده بخورد نیشتر و سنگ بینی و ثقب الانف الذی باز دلالت [illegible] و زنبق

الالف یعنی بد بوی قلیه سنبل و قرنفل بود بنه همه را حسک بوده در بابونه نهاده [illegible] دیگر بخور

بر نک سنکرف را جوارش اسیار زعفران همه را بدیتش ها کوچند درم بقدر طاقت کنند [illegible] تا بوقع

دیگر عود لوا آشتر کعراوی واقع دیگر خردل با آب بوده بیه در چکانند و دیگر انار دانه بسبب چهار درم شکر

پر نو و شغن درم زنجبیل فلفل تنبله هر یک دو لازده درم سرخ اللحی هر یک چهار دام همه را

آتش کرده از سیش باشه یا ده ماشه بخورد هیش و برفیه دفع بود الدجاب خوردن کوبند دیگر بیمار

آب کدو و ملح یعنی نو مرخی را با آب قطره در انف الف واکر کدوی تازه باشد کدوی با ملح حسک را

در آب پی نموده در شبنم لکابد الالف بعد از طلوع آفتاب یک قطره در بینی چکانند و آخر روز بنان بخورد

دیگر مار در زرچوبه دیگر لسباسه قرنفل وزن را برابر بوده سخته از یکدرم تا دو درم یا بعد آمیخته

بخورد و خلط کند کنده از رعش باز دلالت فصل چهارم در بوی بینی و آن گویند بآب

سرخ با سفید در بینی و نبید علاج و فصد و تعال کنند در اکا ریکدرم لعبل آمیخته فسله از راسمان

با پارچه ساخته و بدان آلوده کرده در بینی نهند و در دلالت بر آید ریش کهنه پاک کنند اگر قدری

از روت داخل کنند بهتر باشد و کهنه را علاج گفته اند دیگر گل کند [illegible] و کل [illegible] برای

همه را باجامه و چهار چند او را به روغن کنجد بکوب و چهار چند روغن آب همه را بجوشانند

تا روغن صاف کرده در بینی چکانند دیگر بوده [illegible] دود خانه مس سرزرچوبه از هر یک یکدرم

سفوف نموده با شهد آمیخته طلا نمایند دیگر اکر درون بینی حسک باشد و چون لسته آید و بینی بجا الف

زعفران بوده در روغن گاو مخلوط کرده سعوط کنند بینه یا کتان یا پنبه با روغن گاو و بمالد فصل پنجم

در قرحه الانف یعنی ریش بینی که حسک بود علاج بیه بادیان و موم و روغن گاو به هم آمیخته

آمیخته فتیله ... گرده دیگر سفیده خایه و پیه باکیان با مرغ ضم ساخته طلا کنند
نافع ... سفیده ... دیگر آماده و پیه ... کما ... دیگر نهند ... سنگ ... دیگر ...
سوخته روغن گل و روغن گاو چرب ... طلا کنند ... پس سیاه ... بماند و ... بشوید
دیگر ... سنگ ... و ... گوسفند و ... هم آمیخته ... بالا و ... کرده در ... نهند
فصل ... در آماس و ... و ... علاج ... یکدرم ... دارم ... حصه
بماند ... سیاه ... بوده چند بار طلا کنند ... و ... دفع بود دیگر بار ...
... کنند و چهار چند ... روغن ... بماند ... بود و بار ... کرده ... آماس
و ... طلا کنند باب پنجم در امراض لب و دهان و زبان و دندان و حلق مشتمل بر نوزده ۱۹ فصل فصل اول
در ... لب ... دندان ... باشد علامت آن آماس گوشت دندان و درد ... کسره
... و ... باب ... علاج ... بود
و ... قدری کافور ... کرده ... مضمضه کنند دیگر ... مضمضه کنند نسخه
در ... قدری کافور ... کرده ... دیگر ... قدری
... نهند ... دو درم ... عاقرقرحا چهار درم ... بوده و ... کرده
... نهند ... دیگر ... بود دیگر روغن گل و سرکه ... درم ... بان
یکدرم در ظرف ... روغن ... دندان
... باشد علامت ... بود ... نسعوط
... بوده ...
... دندان ...

نهند دیگر عاقرقرحا و ماسطیخ برابر سوده بر بن دندان بمالد دیگر قرنفل کرد عفص و مازو اگر برابر کوفته بیخته بنجل

برابر سوده بیخته بشهد علوله بسته در سایه خشک کنند اکنون بر دندان بمالد و این را نیز باقی کنند

دیگر عفص و مازو و پوست کوفته بیخته بر دندان بمالد دیگر کره در دو حب ... نافع بمار

و الله کاته فلفل دراز سیاره لذیذ نمک سنگ تا تاک نیله سوخته یکجا پاک اول کاته و سیاری را کنند

در آتش سوخته خاکستر کنند و فلفل دراز را همچنان خام بساید و نیله سوخته را در روغن زرد بمالد

چنانچه بوی او نیاید هر چهار ادویه یکجا ممزوج ساخته بساید و هر روز اگاه بر دندان بمالد و بان بمالد انگا

بجوید یا دو سه گیری آب نیز بساید دیگر از مجربات حکیم عبدالرزاق نیله سوخته پوست هر زرد

کند سفید شکری ازره سفید ... نمک سنگ مصطکی موزج یک بار برابر کوفته در جنب

برابر همه ... کوفته بیخته بر دندان بمالد در شب ... استعمال نماید مضمضه کند دیگر گل انار پوست انار

مازو نراع سفید گندم ... کوری سوخته عود هندی سوخته نمک سنگ سنبل الطیب کوفته بیخته

سنون ... بجله را باریک سائیده در پارچه بسته بر دندان بمالد و ... مبارک برای ...

و ... بای ... بر دندان اگاه ... الساعت است دیگر صمغ ... کوفته

بر دندان ... وردو حرکت نفع تمام رساند دیگر ... در آب ... جوشیده

در شب مضمضه کند همان نفع دهد ... درد بن ... فصل دوم در حرکة الاسنان

یعنی جنبیدن دندان اگر از صدمه بر آمده باشد باز بکار رفتن و محکم شدن دشوار است اگر ... آهسته

و سست شده باشد بدو ... محکم شود علاج ... سنگریزان کرده و سوده ... سرکه دور

عسل ... بهم مخلوط ... ساخته سوده بر دندان بمالد دیگر ... سیاری ...

... فلفل دراز فلفل گرد نمک سنگ مصطکی ... دو دام همه را سنگ ... کرده

کرده بر دندان بمالد دیگر گل سرخ مازو بلیله تمامت یکسان بسایند علاج ورم مصطکی گوکنار الار بابت بلیله کوفته بیخته

شیر گرم سولیدی یا صعتر [illegible] سازد دیگر تمامت یکسان سوده در روغن کنجد آمیخته و گرم ساخته

مضمضه نماید دیگر [illegible] کند [illegible] دیگر [illegible] که انگوری تند بخیسانند تا آنکه نرم بود

وسیل [illegible] کرده بر [illegible] که [illegible] احتیاط که بدیگر [illegible] رسد قلع بود فصل سیوم در ورم

بودن دندان بجواب و کندی آن تا صورتیه یای خروس باشد کاو بجوشانند و بدان مضمضه کنند

و سماق [illegible] زرده [illegible] بودن دندان دفع بود دیگر مصطکی در روغن کاو کنند [illegible] مضمضه کنند

کندی دندان دفع بود دیگر [illegible] که [illegible] بساوی کوفته در [illegible] که جوش [illegible]

فصل چهارم در [illegible] دندان علاج زنجبیل [illegible] نمک بساوی سوده بیخته [illegible] دیگر [illegible]

سوده بادی [illegible] طلا کند فصل پنجم در علاج [illegible] دندان [illegible] سه نوع سرخ و سفید و سیاه

رنگ سیاه بد بود علاج لاک زرچوبه و صندل با [illegible] کشنیز و طباشیر سه یک وزن [illegible] سوده و بیخته قدری

کافور بآن آمیخته بر زبان و دهن مالند دیگر علاج قلاع سفید بود رنگ یکدرم [illegible] دو درم سوده با [illegible]

در دهان و زبان بمالد دیگر قلاع سیاه [illegible] درم [illegible] آمیخته [illegible] در آب [illegible] بمالد

بار بر روز [illegible] بار بر زبان بمالد دیگر هلیله با خویش [illegible] غرغره کنند انواع قلاع [illegible] دیگر کافور

یکدرم کافور نیم [illegible] نه درم [illegible] درخت [illegible] خشک کرده [illegible] از هر یک دو درم همه را کوفته

بیخته بر قلاع پاشند دیگر [illegible] که [illegible] قلاع

پاشند دیگر [illegible] کرده بر دانه های [illegible] که در دهن باشند بماله دیگر غرغره [illegible] نافع است

و [illegible] پاشند [illegible] قلاع [illegible] که باشد [illegible] کهنه

[illegible] قلاع [illegible] دیگر [illegible] کهنه کافور [illegible]

طباشیر سماق اگر سماق هم رسد للست بکنند و سفوف نموده بوزن چهار درم در دهان اندازند و در
روزی دو بار باشد بهتر است فصل ششم در ترکیدن لب و دهان علاج همه اقسام فصد چهار رگ کرده روغن گاو
مضمضه کنند دیگر گوگل جو الکبار دار فلفل با بوره بر لب طلا کنند دیگر ترکیدن لب که از اطراف الطفل بود
بر البوزن دام دو درم و دو دام آب کوبانند چهار دام گرفته قدری بلبله در روغن چلگده مضمضه کنند جو
دهن و زبان و کلو و زبان که آبله که چهبه کوبند باز و الله و دیگر آسه گیند بکنیم سیر باشی در چهار چند
با چهار حصه ماده باز یازده دام گیرند سار یعنی کاشه از لخته بکوبانند با غلط بود بعده گا نور حسه وکبا
و قرنفل و الشابته هر یک بیجدرم سوده و روغن کنند و گرد لبنته نانا بخورد و در چهار زبان و دهان
و جوشش از قسمیکه باشد دفع شود دیگر بروت با چلگده و کرمه نموده غرغره کنند مفید است
دیگر بای ریاک بلیله بلیله آمله سوده و زبان ار کوفته بیخته لعیل گیسه بر لب طلا کنند جوشش
و آماس و رفتن که لب را نافع است دیگر گوجوش دار بلد گل و یک حسیاج ور باز آمله سمعه
نیمه کوفته بجوشانند بعد در دهن بیهد با برزه و ملاغ غرغره کنند جیلک و دیگر امراض دفع گردد
فصل هفتم در ترکیدن لب و آنچه در روی بت مکس از ترکیدن و دوم از حنکا علاج اول اسهال دهند
و لغعه صفرا و بعده آب ستته و کتیرا و سفیده لذر بکجا کرده لیناه و سبوس با کتان ... بکدا چند
با هم مرهم سازند و بر ترکیدن لب طلا کنند دیگر قیر قدری اسپاه و بار روغن گاو در قدح مرهم سازند
و بر لب و بر هر عضو ترکیده مالند و اگر بعد فصد خون آید در آن نوعه فصد چهار رگ کنند
بعده سیاه بلیله بار تلخ سوده طلا کنند فصل هشتم در ورم لب یعنی آماس لب
که از حرارت ... علاج ... پنجاه مثقال ... یازده دام
عناب ... باره ... عدد ... وقت صباح ... و بعد ...

سفید سرشتن سوده بسیل نماید و غذا الوکاب مقشر و کشمش زرد و آب [illegible] بعد از هضم قند بلیله بلیله

ببول بلیله زنگی سوده طلا کنند و بگیرند ماکیان مرداسنگ چهار ماشه موم کافوری هم توتیا موم را با بید

بگدازد و از پارچه صاف کرده مرداسنگ سوده آهک آهک در روی زیر وحل کنند با هم سوده

طلا نمایند دیگر بازو سوده شهد را طلا کنند و ناف و مقعد و عنق هفته و بادام چرب کنند دیگر لاک کاغذ

باید اسفیداج در که بر کرده بر کف الفشد و اگر زرد باشد سفید و اسرب سوده بهم ضماد کنند

فصل نهم در انشقاق یعنی خشونت و شکستن زبان و این علتی است که در دهن می‌شود چون زبان علاج

سهل است علاج شود با القدر که در پکنه پان بوتل خوابانند چونه سائیده القدر که در دو [illegible]

در قدحی آب به مضمضه بودن که آمیخته سه مرتبه مضمضه کنند در روز سه مرتبه بر نظر [illegible]

ماشیه روز از گوشت و روغن احتراز لازم دارد و در اثنای مضمضه قدری عسل و [illegible] غذا [illegible]

و سنجد بجای [illegible] بلدرا نیز [illegible] شیر گفته دیگر مرداسنگ در [illegible] باید به زبان بمالد

و لعاب [illegible] دیگر [illegible] لیمون کاغذی [illegible] که شیر شود [illegible] هر لحظه در دهن دارد و هم چنین بکنند

لیمون با فلفل کرده فصل دهم در ثقل اللسان یعنی گرانی زبان که سخن به دشواری گوید علاج خردل دو درم

در [illegible] بهم کوفته در [illegible] بمانند [illegible] فاتی [illegible] سوده زبان زبان هم گرم

غرغره کنند غذای [illegible] باب [illegible] دیگر [illegible] نماید دیگر [illegible]

ده درم درست و [illegible] که [illegible] چون به همه [illegible] غرغره کنند دیگر [illegible] فلفل [illegible] سوده بر زبان

بمالد و لعاب [illegible] اناس و [illegible] زبان دفع شود دیگر [illegible] فلفل [illegible] مطبوخ الحمود

بلیله [illegible] هر یک چهار درم سوده [illegible] بگذارند [illegible] روغن گاو آمیخته

بکوبند تا مغز [illegible] و بادی [illegible] کند [illegible] دیگر زبان که از فالج [illegible] ماند این مانند

تا کیست فصل یازدهم در عظم اللسان یعنی بزرگ شدن زبان علاج فصد از زیر زبان کنند و نوشادر و زرکه
بگیرند سوده بمالند دیگر نمک خرخره و نوشادر و زعفران و کوکرد و چند نقیه دیگر بعد از آن قدری زبان بمالند دیگر
لعاب ... و تخم کتان آب الجبن جوشانیده با روغن گاو هم سوده مضمضه کنند فصل دوازدهم در
زبان علاج اگر بادی کرم و حساب باشد کنند و نمک لسان ... کوفته در روی ... و اسغول کرفته جرعه
جرعه بیاشامند غرغره ... هم ... و از حیرها ... بر زیر نهاده دیگر ... و فلفل در ...
فلفل ... کوفته جوشانیده با علوله کرده در روی ... و ... بدلو بست نماید ...
... و همه ... زبان دفع شود دیگر پوست ... کاره ... سازد
... و ... در ... مضمضه کنند سوده ... زبان هر قسم دفع شود دیگر ... باشند
بر زبان ... دیگر لعاب ... باشد ... مضمضه کنند ... زبان دفع شود فصل سیزدهم در
... از ... علت ... و کلو ... شکم و ... عارض شود ... از ... باشد
... و ... فرو ... از ... با ... و ... باشد ... بود و ... شکم ... و سیاه
... و ... و ... علاج ... با ... کوبیت ... از ... بسبب
علاج ... سوده بمالند دیگر ... از کلو ... و شکم ... خوردن آب ... قدر که تواند
بسیار ... دیگر انار ... کلدن خام با پوست ... کوفته آب او ... باشد
نبات ... صبح ... و ... تا ... اگر ... رسیده ... انار ... با ... و ... کرده
... باشد ... بخورد ... انار خام ... پخته ... ... و ... دیگر ...
... خام ... باشد ... باشد ... کرده در ... که ... باشد
... عسل ... بخورد و اگر در مزاج گرمی باشد ... عسل ... کنند دیگر

دیگر مویزه الله کوفته خوردن نافع است دیگر همه اقسام را نافع است اکل الربیة کبر با طباشیر اقاقیا با صمغ بول گه الد
اوست عصاره لحیة التیس کثیرا صمغ عربی نشاسته الحبات از هر یک دو درم همه را کوفته بیخته با آب
خرفه بوزن سه درم قرص کنند دیگر برگ مالسه اگر حساک باشد با آب نعنع لوله بخورد و شیره او یکتوله باشد
دیگر گل ملتانی صمغ عربی را بشکوفه ... قدر دو درم بخورد دیگر سرخ یکدرم دانه الدحی دو درم یکر
سه درم صندل چهار درم کهربا پنجدرم طباشیر شش درم اصل السوس هفت درم مغز تخم ملوک
ازگیله نه درم کبابه ده درم قند سفید پنجاه درم همه را کوفته بیخته هر بار قدر چهار درم با شیره تخم
بخورد دیگر گل سرخ سه درم خون سیاوشان سه درم و تخم کهربا پنجدرم سادج گل مختوم دو درم هر یک
دو درم کوفته بیخته با آب ... اقراص ... هر روز چهار درم با ماست درم آب ... بخورد همه انواع
خون رفتن از دهن باز دارد فصل چهاردهم در بخور ... کنند ... علاج ... و بعد کباب ... و خورد
نشاسته عود ... بوده با ... بخورد ... سند و در ... کنند ... دیگر ... سک
دیگر جوهر ... چهار ... بوزن یک سیر ... حب ... دیگر صبح ... بوقت شام ... دیگر ...
ما ... نافع است دیگر ... تخم ... زیره سفید ... کوفته بیخته یکدرم ... بخورد
و بدن ... فصل پانزدهم ... از باک
و بلغم ... صفرا ... در ... بود که ... یا ... بود
... از ... کنند ... کردن ... کردن و خوردن ... بگیرد
... و بعد ... بلیله ... کنند که ... در ... نوشته
علاج ... بلیله ... دیگر ... عناب ...
... دارد ... بلغم ... علامت ... دیگر ... قبط

زیره سفید ممزوج قرنفل سوده بعسل آمیخته دو درم بخورد اماس و درد گلو و بستگی آواز رفع شود دیگر آنکه

اسپند در آب جوشانیده با آن غرغره کنند و چون لیته شود که آب جوشانیده بجای آب بنوشد حب السفا در دهن دارد

و لعاب آن فرو برد فصل شانزدهم در ذبحه یعنی خفه شدن حلق که مخصوص ست علامتش آنست که هیچ از گلو نتواند

فرو برد اگر چه اندک بعد آب برابر حرف نتواند زد و چشم فرو رود و از رنگ گوشت ما گوشت دیگر اماس سرخ

شکل ملهلی عارض شود و ضیق النفس علامت حرارت اگر از خون باشد و اگر از بلغم بود سفیدی باشد

و ضیق نفس و سردی ملمس علاج بدو وجه خون بگیرند و یا فصد و فصال نمایند و اگر کشکات آب سعول

و نیلوفر و بارد غن ما ذلم غرغره کنند بلغمی را بلین طبیعت و بعد از غرغره با لکامه و عفر فرما کنند و عدل انحود آب

و باش نقش و زبان مرض و از علامات ردیه آنست که چون دو وجه بجنبانند همه همین خود بخورند فصل

۱۷ هفدهم در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز علاج هیچ کسو نیا سه چهار ساله که در زیر زبان ما شکر نشیند و دیگر

والا دیگر بلیله و تمامی سنگ و از قلفل های کوفته بیخته هیچ ما سه بعسل بکهفته در دهنه بخورد داد از ان صاف کنند

دیگر تمامی ابلب ... سنبل فلفل شریک ما گلنار ریزه نخس حبه همه برابر و بیدری بیخ

و ممزوج ارسکوره بامیز و برابر دوا مشد آمیخته حبها سازند و درم بخورند نشستن و علیه بلغم عشر

طعام را میزنا و مع دیگر بلیله تمامی سنگ فلفل از سوده باد و مع بخورند و با لبیر که هندی دیگر انگور و ما حلک

باشد مسکه با نبات خوردن بصفت شد فصل ۱۸ هژدهم در قرحة الحلق یعنی ریش گلو علامت آن

درد و سوزش زخم است علاج رگ کیفی کشوت و ابلیلی سوده از هر یک درمی و دو درم نبات بخورند دیگر فلفلی

۱۹ هر یک درمی حواکمار باز دار از هر یک دو درم سوده حب سازند و در دهن دارد فصل نوزدهم

در خناق و ضیق که خارج حلقوم پیدا شود و گردا گرد گلو و دشوار بات ... علاج اگر در بدن

فضول مختلفه مثل امتلا باشند فصد و ثقا کنند و مسهل و مند و یکر در ابتدای حبه تمرهندی را با

بالا برسانیده قدری زعفران از اخته غذا کنند دیگر مرغ نوبت در حبّت کنجال سفید و زنب باد یا بوده
سحیه دو درم با نک شهد بخورد و دیگر عقرب پنجاه عدد در یک آثار روغن کنجد و یک آثار آب ادراجیه
بیز بیند چون آب نوخته شود روغن صاف نموده نگاه دارند و چنان زیر سینه کرده کند او مو دیگر چند مرغ
با گمیز گاو سوده طلا کنند تا دو هفته دیگر برگ لیمو سوده چنار ریخته تا ده روز بمالند و دیگر فلفل مار
در آس کرده بر مرض طلا کنند دیگر گوره موش را بکشند و پوست دور کنند و در روغن کنجد بپزند چون
پخته شود روغن صاف کرده طلا کنند استعمال هندی بهترین علاج است دیگر مندیا نیم درم باید بخورد
تا سه ماه مداومت کنند با حسک مندیا را شب در آب تر کنند صباح از آن حرکت داده آب برارد
کمرا [illegible] بخورد و بران مداومت کنند دیگر سیاه کوفته نعیل ضماد کنند و چون [illegible] نافع است
باب بیستم در امراض صدر یعنی چهار بیماری سینه مشتمل به فصل فصل اول در سعال یعنی سرفه و آن علتیست
مخصوص [illegible] و انواع او بسیار است از بلغم و صفرا و خون و باد و دق پیدا میشود اما علاج سرفه تر
مطبوخ زوفا نافع است علاج کلی کمان حرا با شیره بلبلاد را ابریج از یک [illegible] همه را کوفته نعیل
جنها ساز د و بونیا [illegible] بخورد و دیگر مجرب برادر حافظ اعظم برای سرفه کهنه دشوار
[illegible] و شیر [illegible] کرده قرص ساخته [illegible] تر کند [illegible] مرض ساخته
[illegible] ازان [illegible] بکند [illegible] از روغن [illegible] و [illegible] کنند [illegible] با هفت روز دیگر دار فلفل
[illegible] در می [illegible] دو درم ادویه کوفته بیخته با [illegible] کرده باشد
ادرک سوده جنها ساز د و بقدر دانه [illegible] دو حبه یکی را دو باره نموده بخورد
و یکی شب در روز [illegible] نافع است [illegible] طعام [illegible] نافع است و دیگر [illegible] لوبیا نمک [illegible] مور
دار فلفل مویج همه را برابر کوفته بیخته نگاه دارند [illegible] سرفه علیه کنند قدری در دهان اندازند

دیگر انار دانه چهار درم نعنع دو درم نمک یک درم همه را در آب باید بجوشانند نمک ... بخورد

دانه و دیگر کندر یک درم رب السوس چهار ماشه کشنیز چهار ماشه ... یازده عدد نبات نیم و کتوله در نیم انار

اگر بخواهند که نیم پاو آب صاف کرده بخورد و دیگر دار فلفل نیم کنا تمامت باید وزن برابر کوفته

بیخته کاهی ... کاه کره ... قدری در روغن ... طفل و جوان که از بلغم باشد نافع است دیگر

دار فلفل پوست بلیله کابلی وزن برابر قند سیاه برابر دو ... نخود بهاید و هر صبح

بوزن نیم دانگ یکی با آب گرم صبح بخورد و دیگر رب السوس فلفل گرد سکر اجزای برابر باید دو در روغن دار

هر روز صبح و پیش ... آن را نافع و دیگر برگ ... یک قدر عدد نمک ... و نمک

با نمک ... محکم کنند و ... آتش در ... سوخته ... نافع و دو

بخورد و دیگر برای ... برگ ... فلفل گرد ده عدد ... نیم باید بقدر کنار بخورد حب کنند

... بخورد و دیگر گل ... با یک ... وزن برابر ... همراه گل ... بلیع

کرده حب بندد بقدر فلفل ... صبح ... بخورد ... دیگر

... کنند ... رب السوس وزن برابر ... دو وقت

... نفع دارد و دیگر ... فه باد

... بوست ... بلیله کابلی

... حصه ... صاف کرده

... دو

... بلیله ... پوست بلیله ... چهار درم بلیله

... همه را کوفته ... بیخته ...

سوزند و آن بمقدار جوشانیده پوست مغاث که علت شده باشد پشت بیت دیده و حسک کرده
با شهد معجون کنند یکدرم صباح و یکدرم شام بخورد دیگر بلیل گرد شده درم بلیل و از پوست سه درم دانه انار
دوازده درم قند سیاه بیست و چهار درم خولنجان یکنیم درم جمله را پس کرده با قند معجون کنند و ازان معجون هفت ماشه
و بوزن یکدرم هر روز تکمیل بخورد در رفع قوت که حمی از دو دفع شود دیگر برای رفع کهنه بلغمی که سینه از آن درد کند
تربال مار ریگ سیاه هر دو از سینه فتیله ها سازد و هر فتیله را با بان آلوده کرده بروغن گاو چرب کرده در چوب تحته
بسوزد جای مسدود چنانچه دود تنور باشد نای بفته برابر دیعه آن در پیش در چشم دآب دود بکشد دیگر قرنفل خورد
بلیل گرد از هر یک شش درم زنجبیل چهار و ثلث درم یکجا کرده با رب آس کهنه اودی همه
ادویه نبات به اندازه دو از سنج ماشه تا هفت ماشه پیدا بخورد و بعد از طعام بامداد و شب
دیگر مجرب دافع سرفه و ضیق النفس که عدیم المثل است موریح پوست ملله قرنفل هر یک یکدرم
کهنه سفید سه چند هر سه اجزا کوفته بیخته در آب جوشانیده پوست نبول القدر بخورد حبه بندد دیگر برای
سرفه خشک که از گرمی بود و پیدا بود میانه دو شانه جا که دست مرلض برسد از سه تا هیچ دیو القدر قوت
خون بگیرد بعد از سه روز قلفل زرچوبه سفید بخورد ماکره زرچوبه را با بسر بریان کرده به نمک خوردن
در رفع کلی و دیگر سرفه خون اندوت دسته با شکوفه هیچ درم یک تا سه چهار درم هر دو را جهار سیر انار
آب انار و جوشانیده جوی یک انار باید صاف کرده یکماشه دار فلفل یکدرم شهد مار کرده تا سیاه بخورد
تپ دق خون و سرفه و سوزش سینه دفع شود دیگر کافور یکدام زعفران تخم کدو تخم خشخاش کلر یک
نیم دام عسل یکدام همه آمیخته از سه ماشه تا چهار ماشه دیگر سرفه کهنه را لازم ماده که با آب از بخار
اسطوخودوس بیدانه زوفا درم تخم خطمی بخم کدو هفت عدد هر دو را دوا ها و بند سنگ کوفته در ظرف
بلورین آب قلیل و جوشانیده نیم تولهٔ نبات ممزوج نموده وقت سواری بخور پیش با الای ات بخورد
و بعد جوشانیده جدید در شب و عمر قدر ممکن دستور وقت صبح دیگر مسکه گاو و نبات

آمیخته بخورد و دیگر حب السعال صمغ عربی کتیرا بیخ سوس نشاسته مغز کدو رب السوس شکر سفید

از هر یک درمی [illegible] سه درم بلعاب [illegible] بسرشند حب کنند یکی در دهن دارد دیگر رب السوس

کتیرا صمغ عربی نشاسته افیون همه را [illegible] سحق کرده با [illegible] حب بندد بوقت خواب بخورد

دیگر برای [illegible] و سرفه خشک [illegible] پوست خشخاش [illegible] از هر یک [illegible]

یکدرم تخم خشخاش نیم درم صمغ عربی کتیرا از هر یک [illegible] درم [illegible] ماده [illegible]

حب کرده دو درم قند سفید [illegible] نیم درم [illegible]

بخورد و فصل [illegible] درم [illegible] روغن گاو و شهد از هر یک یکدرم آمیخته بخورد

[illegible] ماده بلغم رقیق و غلیظ دفع [illegible] علاج [illegible] خون [illegible] دوشانه [illegible] دست [illegible]

رسد [illegible] چهار [illegible] منضج بلغم بخشد دیگر [illegible] که در کتب یونان [illegible]

[illegible] هر قدر [illegible] بخورد [illegible] دیگر [illegible] سیاه [illegible] روغن [illegible]

یکدرم است و [illegible] بخورد دیگر [illegible] بریان کرده [illegible] یک [illegible]

هر صباح بخورد [illegible] نفع [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] کرده [illegible] سه درم [illegible] یکدرم [illegible] بود [illegible]

[illegible] یکدرم [illegible] یکدرم [illegible] و هفت درم [illegible]

در [illegible] یکدرم [illegible] درم [illegible] وقت [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] زاده در میان [illegible] کنند [illegible]

[illegible] کرده در [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] روغن [illegible] بخورد دیگر [illegible]

[illegible] بخورد [illegible]

همچنین دو درم بیک هر یک کاکوتی کوبیده تا کیلام بباب چینه اکله کلانها صبح بعضی تا شتا و دکام بالنگو

ودام بهم لودیه بیده نموده لکاه ادویه توزن بلدام باب کل بخورند و مغز تخم مولسری بابابت کاه کاس باشد

بکی را جهل روز لازم دار مدله در کام وصل الیقسل الواقعات فصل سوم در درد لکه طفل تا سه سالگی

خردس یکسبح و برای حیوان دو سبح بدر بتره تمام که بعد پخته با سنیج کرده بدهند خلاج کل معصوف

کم در مندوی کنند کوبیده بکماشه در دوام بول طفل خوشبا مدبار بع بجاه صاف نموده طفل را

یکسال تا سه نو شانند خورد بزرگ را این قیاس کم زیاده کنند دیگر صلاح حسب دهقان تکوال طفل

نموده درباف طلاکنند تا یکدفعه لیس بعادت دمه طفل دفع شود دیگر برای دمه طفل یکساله نسب

چهار رتی تخم تهنبل بوست بسته و بابونه مبالغه در سحق تا سه نباتات چهار کری بلکه یکپاس سحق نموده و حکما

کرده بنوشانند تا سه روز دیگر تخم بسباسه و نیم رتی و مالیخولیا یکسرخ در شیر مادر یاد آب بادیه شیر حکما

لکه طفل یکساله و دیگر برای یکسال کم زیاده کنند دیگر موهای الله بکیر و بادیان تخم بلیغ نموده حب بقدر نخود

بدهند دیگر بیلاد رید بسته روند دیگر کاوزبان دلیه ادویه و فرلفل نیم رتی مساب در سح بدهند

رفع کرده دیگر یک دو رتی تو مالی سنر بسته بقدر سن طفل در شیر مادر یا آب حکم بسته بدهند الله

و قبض شده وسنگی نار مجربست و یکسرخ عنبر قدر در رفع زیاد کرده آن زمان دارد وصل چهارم

در بول الدم مجوست علامت آن الاحوال حرکت کنند باحاده رود و نفس مک کرده و در زرده سینه

درد وقت فصل تمرهند علاج بلیله سه درم کاوزبان و ریسیاه وسه مانده سنبل حاله ازیرابات ورد رم

لیکن صعد و سپستان پانزده عدد موی مفص سه درم درده عدد اکر یابند تا تلک مانند صاف کرد

بدهند دیگر بنفشه و آله و دو درم کوفته الحبس المحنه خورد و دیگر بحث و وفاو لکه عیسی عوض ربانع

دیگر نیفع ملاح سن بزر کفته از حنظل تخم درده اندر الکریه قف تکانه بکم زیبت سن کی بدهند

مخوفست علامت تنگی نفس بدانگونه بود که گوی خفه میشود و سرفه و جهد و تب و حرقت در سینه

و اشتیاق بهوای خنک و سرفه سخت و ورم و خفقان علاج آنست که اگر قوی بود اول روز یا سیوم

فصد الاکحل یا باسلیق کنند و طلب از نیلوفر و بنفشه و تخم خطمی و خیارین از هر یک سه درم

عناب بیست عدد سپستان سی عدد مویز منقی تخم کدوی مقشر هر یک ده درم سپستان دو درم

جو مقشر نیم کوفته ده درم در یک من آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده نگاه دارند تا بنوشند

از آن با سکنجبین شربت بنفشه که بس گلقند شیاف نیلوفری مذکور روغن بادام ساده

میل نمایند و سبب آن بنفشه و لعاب اسپغول کنند و مکرر کنند چو بابت اسهال حسب بسر شد

و پیش تنها سازند و بکار اصل السوس و بلیلج رسیده عکس و خیار خیار تخم

هر یک ده درم بو الا خیار خیار درهمت نیم شیر با سکنجبین بجوشانند با ربع بماند صاف کرده

بگیرند الکیفات حب بنفشه و نیلوفر و عناب و شکر روغن بادام و سوس بعد لعوق کنند

بروره یا اسک با جناره ساده کنند و از حرکت سخت و شراب و غذا بگویند دور نهند

کردن مبرد نمایند و چون بعضه بکند و به بشود میل بسل شود پس باید که روز بعلاج آن

پردازند فصل سیوم در سل یعنی ریش شش مخوفست مدوف ازین علت از ماده نزل علامت

بود لست نزله و بلع مازرفه کهنه و مالقت الحلوم و گاه از اسهال ذات الریه و ذات الجنب

میشود علامتش الا موسته سمار السرفه با لوزیم چون ادویه تب و سرفه حرارت و ملک استیفا نوازی

بدن و کثرت اشتیاق بهوای خنک و قادریدیم و بلغم السن که لحم السرفه بی العرق ابتدای

لکن بوی ابد بعد ریم والابلغم و چون از بالا رود و ساکن از ملک در آب فرو نشود کم

والا بلغم و در اوصم کیج با فرو باسر نامبد میشود علاج بره بر که با شیر علاج ملکتو له

تا مکوله ناب خوردن نافع است لکن حرارت قوی دارد دیگر یک بالنسه ده درم زرنیخ دو درم آن نحو باشد

تا محکم حصه نابد قطر کرده نیم دام عسل آمیخته بخورد دیگر جنجاش یعنی ده درم طباشیر مقشر نشاسته

کثیرا صمغ عربی از هر یک سه درم حرف تخم خیار تخم خیارها از هر یک بیست درم تخم خیارین مغز تخم کدو مقشر دانه

شعیر ده درم طباشیر مقشر بانزده درم کافور یکدرم سفوف ساخته از ده درم تا سه درم با آب شربت

شربت جنجاش که با ب کلاب حل کرده باشد بخورند لکن در تلف خون طاهر شود سر طلا

داخل کرده طرق وقت طلا احتیاط کند دیگر مسک با ریش بیندور طلای زنده در آن نهند و آلش

بی فروبرد با آنکه کسر شود با یک در نالسان بود آن که افعات در انند باشد و قمر برده سبب

گذاشته باشد دیگر شیر بز نشاسته شکر طبرزد و روغن بادام حریره کرده بخورند دیگر لعوق اسپغول با آب

کلاب خوردن نافع است دیگر لعاب بزرقطونا و روغن و شکر سفید کافور خوردن منعقد علم وارد

و طلا کشیدن دیگر سیر جویده که در دوی نوشته میشود و نیز بر نوشتن نافع است و در روزها

که تب داده شود با شربت خواهند داد و نستی و نا بخورد دیگر بسیار خاکه لکد با دار همکه ادعا جد با

بوره حیار باشد دریا و انار کم نموده نحوا تحمیل شود دو دام مات دو دام کلاب داخل

نموده صاف کرده در تمام روز تجرع نماید و قند و انار با کلاب قوام آورده و وزن دو دام

نوبت هیچ و تمام با طعام و هر گاه حوالی خواهند بخورند نویسند و قرص کافور نیز لازم دار

دیگاه که بسیار طاهر شود انحضار نموده با آب بخنب قرابه بسیار مجرب است دیگر باقلا

با آن ده درم نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیارین جدوار هر یک دو درم الیسوس استخراج درم

تخم حبجاش نعیده با دام مقشر هر دانه هر یک ده درم با رنگ سوده هر روز دو درم با آب خورند

سید و سفید زرد زیاده رخنه باک للند و سفا حا تحمیل کند و مغز تخم کدو تخم کتان طباشیر معرب دانه

از هر یک آب دو درم درین ترکیب منفعت مداومت و غیره از اغذیه بود و علاج و محبت

سیبویه و محبت و ضعف و استفراغ و حاجت حمام و سر ... کردن و از ... نوشیدن بلادر داخل

فصل ششم در سعال البحنث معروفست و اما اسباب در صدره ... فاصله در ... جیب وارا

نوشیدن مکونید علامت آن ... و حنث النفس و درد حیوان و جلد ... بیلو

... شد این علت از خون و صفرا و بلغم بود علاج دموی و صولادی مفید ... از اوی آورد

تا سیوم روز ... مخالف و ... از طریق موافق ... و سقنه ... دو درم

... لعد تخم قطمی با دیابی از هر یک سه درم جمله ... بلعاب تخم کتان ... اسعولا

... العراقی ... از هر روز دو درم بخورند ... یک بیدره ... در ... و در

کثیره ... علاج ... صولادی ... و ... مفید ... یکدام ... دو درم

... ملکرده بخورند دیگر ... از ... باشد ... در ... لعاب ... ده

دیگر ... بوده ... ملکرده بخورند دیگر مفید ... تمام با قع و ... هر

از ... و هوای خشک و ... لازم داند ... که ... علت ... سر ... و نیم ...

... از علاج ... کرده ... هوا ... داده ... این جمله از علامت

... فصل ... در ... معروفست ... و ... اساس ... باره بود

که در ... بود ... علامت ... النفس ولوازم ... جسک

و در ... سکم الطرف ... و احلاط ... علت ... بود

... بود و ... در ... که در ... سام اخلاط

... علت بود و در ... که ... علت سلیم العقل بود ... ابدا

در بیماری ثقل و تولد العطش و کشیدن چشم اطراف بالا آید باشد علاج بعد فصد باسلیق اگر رفع نباشد
شربت خشخاش از نیم دام تا یک دام در شیره خرفه حل کرده بدهند و یا شربت بنفشه با عناب از یک دام
تا سه دام در ماء الشعیر حل کرده بخورند و اگر رفع نباشد تمر هندی یا [illegible] تا ده از یک دام
تا دو نیم دام در آب حل کرده بدهند اگر طبیعت قبض شد فلوس خیار چنبر از دو تولچه تا دو دام در آب
آلو [illegible] مذکور حل نموده بدهند تا ملین شود و در کمر بند سر بیمار [illegible] در اغاز علاج
بهتر شود و در [illegible] آمده که اگر بلغمی باشد [illegible] کردن بدهند و [illegible] یک دام [illegible]
دیگر گوشت [illegible] ریزه و الانه خوردن تخم [illegible] که تخم تره سیر تخم
از یک درم هر دو جوشانیده و صاف کرده بخورند و روز [illegible] فصل [illegible] دیگر را
قوت [illegible] فصل [illegible] در وجع الصدر [illegible] در سینه اگر از [illegible] علامتش [illegible]
[illegible] علاج [illegible] صمغ عربی [illegible] زعفران افیون [illegible]
[illegible] طبیعت بخورند دیگر [illegible] در سینه [illegible] کتان [illegible]
[illegible] از یک درم [illegible] کوفته کرده در چهار سکوره [illegible] تا چهار حصه
[illegible] روز صبح [illegible] بخورند دیگر [illegible] صحت [illegible] باشد [illegible]
اگر [illegible] علامت [illegible] خشخاش تخم خرفه از یک [illegible] شکر
سفید [illegible] بخورند دیگر [illegible] نیم ماشه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] روز اول [illegible] باب [illegible] در امراض قلب مشتمل بر چهار فصل فصل
اول در خفقان [illegible] اگر [illegible] علامتش [illegible]
[illegible]

ازدست راست نشانه بود و بلین طبیعت ما کنند و گل سرخ و بادیان حیار ضبر کنند دیگر زره سفید

کوفته یک درم شب در آب ترکرده صباح شیره او کشیده و صاف کرده با یک درم نبات بخورد دیگر تمر و از

اسفغول یک درم با چهار یک درم شیر یکدفعه بخورد دیگر شربت صندل یک درم در دو سه دام گلاب حل کرده

بخورد دیگر پوست هلیله کابلی و نبات هر یک دو دام با یک بوده بخورد و اگر از بلغم باشد علامتش

گرمیست و احساس نماید صاحب او گویا که دل در میان آب است دیگر قرنفل پس باشد دارچینی مسک

یک بوده روباشه بعد به رسد و در عود او فساد فکر و فرح و تنهای مسبل بالبحول ...

بدان و غیره علاج مصطکی دارچینی قرنفل سنبل کبابه به لسان العصفور بوبه قاقله فلفل کرد او حز

پوست ترنج عود قاقله تخم بادرنگ تخم شبت تخم مرزنجوش دارفلفل از هر یک دو درم

سپید کر پا مروارید ناسفته ابریشم مقرض بهمن با وحضی از هر یک دو درم و نیم مسک نیم درم

همه را سوده بعسل بلیله تربرورده سفید هر روز یک درم بخورد دیگر مارپل خوردن مفید

ومالیخولیا سر دیگر بعد گاوزبان از یک دام تا دو دام در قدری گلاب حل کرده بخورد صرع را

مفید نافع است دیگر برای جمیع اقسام خاصه برای رطوبت گاوزبان یکدرم قرنفل پنج ما ...

درسی و پنج دام گلاب در ظرف لوه بجوشانند عوض تا از ده دام بماند صاف کرده درسینه الکام ارد

بکدام صبح و یکدام شام شیرکم بخورد بعد صبح کمی قدری شیر تازه از گاو بخورد دیگر برای جمیع

اقسام رلویند یا حامد که میان دو شانه الطول یک وجب ملالد کنند که از بیش مرعالیها است ور زبد

حطاطی قوی است دیگر برای خفقان و ضعف دل مدام خوردن آب انار مفید است

بیحومی که بلبت السورد و از ادویه غلیظ و مولد سودا از نجارات و بلاد منت ...

خوف دعم دارحقیت و مسبب تر برکند فصل دوم در ضعف القلب ...

۶

دل مفرح القلوب و ادرار المسک موافق مزاج مقصد است نسخه آن ها و را در رساله علیحده در کتاب
نوشته میشود علاج مردمان الله و یاری بسبب نهر مقصد است و حب ... در ربات تمام دارد نسخه آن در ترکیبات
نوشته میشود و دیگر آنکه در فصل خفقان گفته شد بکار دارند فصل سوم در علاج سهو و الکالت است آن
که اطراف یعنی دست و پای در بود و دم سست و کوتاه زود و رنگ چهره زرد کرده و عرق سرد آید
و هر گاه تب و بابت بعد حمان تشود که گرمی از بس و بوار یا از دو مهلکه میشود و انواع است
از دیار و گرمی و امتلاء بسیار و اسهال خلط فاسد و افراط استفراغ و از هر سه خلط میشود علاج آنه
هر وا مده ما بر آمیزند فلفل کرد با بابک کرده با به هر سحق کرده با لوره در دهند و یک سیر صاف چهار
... و را سا مده از آنس که آمیخته است بجدی کند که ... گشته بود سماق چهار یک
گوگرد چهار یک با کسیر با حلقه سه ... یک سه با یک فلفل کرد ملفلفل دار هر واحد سه یک
همه را سا مده از باره که در آمیخته القدر روزی سعوط کند تا بخور دیر ... اصول النفس و عرق ... و سر دیما ...
و هر مان و سماق و حشیش ... دو سیاه ... علاج ... و در د سر ... و ... الله ...
... و ... را باقی ... الا طریق صافی کردن ... آن است که ... را اگر آن هفت مرتبه ... در روغن ... کنند
و هفت مرتبه در دوغ و هفت مرتبه در بول گاو هفت مرتبه در جوشانده ... دیگر ... طریق
صافی کردن گوگرد ... مشهور است ... و ... گاوی ... سعوط کنند یا عطسه آید و اگر بدین
... نشود و ... در ... گاه ... گیجور ... چهار ... اند از هر یک
در ... نو کو نمود ... در ... دود دام ... چهار درم بمانند صافی کرده ... گر ...
یکی ... بعد باقی تمام ... نصح ... دو دام ... در از
یکی ... دام ... جوشانند صافی کرده با ... روغن گاو ... دیگر ... ... نولف

هندی بلیله از هر یک دوازده درم قند سیاه کهنه صفا دو درم سقمونیا ملو لعابها سازند و مقدار
چهار درم هر روز بخورد در جمیع کلالات و حاج و حرکت ضعف معده و ... ابتدا و اعراض انقباض مفید
فصل چهارم در وجع الفؤاد یعنی درد دل و سبب اکثر اوقات گرمی یا سوداست تب نیستند و گر عطش است
علاج بگیرند حبوب دو درم طباشیر سفید از هر یک درمی کافور یک دانگ بکوبند یکجا سازند هر روزی
درمی با روغن گاو یا با شربت بخورد و اگر مزاج دل مایل به سردی باشد و قوت ضعیف علاماتش
کم شدن ... دیگر لعل ... کنند با ... و ... و شهد ... حبوب و اگر ... هر یک
یک درم ... لسان الثور هر یک شش درم کوفته بیخته با آب سیب شیرین بخورد دیگر سماق آملو ... هر یک
یا ماده در ... کرده ... کنند و بسوزد ... از هر یک ... دو ماشه با روغن گاو یا آب بخورند
و وجع درد ... اگر از بادی ... دو درم ... و ... بخنه بخورد ...
... باب سیم در امراض معده مشتمل چهارده فصل فصل اول در وجع المعده یعنی درد شکم
اگر از گرمی باشد علامتش ... دود ... اگر ... و ... بسیار ... علاج ... یک درم
طباشیر سفید یک درم مصطکی یک درم بلیله ... بلیله از هر یک سه درم سماق یک درم ... وزن ادویه
نبات ... با ... بخورد دیگر دار فلفل ... یک ... هر یک
از هر یک چهار ... درم پوست بلیله زرد ... سفید از هر یک یک درم کوفته با ... دو ...
... داده با ... هر روز دو درم فرو برد ... و ... و ... دیوار ... دفع ...
و اگر از ... علامات ... دیگر نمک ... نمک ... در ... سوخته
از هر یک پوست ... دار فلفل فلفل ... از هر یک چهار درم
... کرده یکدرم ... کرده ... دو درم ... با آب فرو برد

علامته در امتلئت فصل دویم در اشتها الکلب معده را قوت دهد و شیرینی دفع بود و فلفل و نفخ و درد بود.
الا درد و نفخ معده و قی و ریت و سکته و بورتی سینه و کلو و بدن و دوار و سدر و دوار و غشی و مانع اکل
طعام و اکل و نفخ بی الکیل دفع بود و بیشتر زرداب و زرد زرداب و با کبود و با سرخ بود و گاه
باشد که گوشت در دسیه با کوره و تلخ و ترش و عرق شود و زردی ابدان و بورتی دست و پا
ظاهر شود و بثورات بدن و گاه خطی کبر محلول البلغم باشد و لعاب و سرعت لان علاج سادر و اسهل
کوفته منخه بشد و شکر جهار ... دفع کرده بهار از تیم تولد بانیم وام بخورد و مالای ان ...
و با بیر کاو ... اهلیت که ماش یا ... دفع بود بدی امر اخن حشیم نافع است دیگر معجون سینه و ابه
شکری ... بدر باب ... کوفته نحیه نخورد در بیت ... نافع است دیگر هلوی برگ نیم ورق
بلوای همه ... کوب کرده ... ادل ... ساینده با جهار دانه ... با صاف کرده ... یک
... بخورد ... اسهال امتلئت را نافع است فصل سوم در ... سوال ... درد معده که بعد از طعام
... حادث شود گفتو یکه صدف را کوفته ... ابراجنه ... سود ده ...
... حون سرد شود ... کرده ... دار ... در ... ماسه در ... دیگر ... صدف
سوخته ... این جمله ... کرده ... همه ... از دو درم ... ماسه درم
حب ... فزود کم و زیاده موافق طبیعت ... دیگر ... و سپلان ... و
استعمال این نافع ... که نسخه الا ... کتابت نوشته ... شد خوردن نافعست
فصل چهارم در ... معده ... و گریه ... و سر ... و بان او ...
چشم و زبان و لفل ... معده و ظهور ... در ... طعام است علاج ... الکحل
و لعد ... معجون ... نحیه ... در ... کاسنی ... ملکرده ... سیر کرده

بخورد تا طبع نرم شود بار گلسرخ و سنبل هندی از هر یک جوی الله کرده بعد از غرغره قدری آب سرکه ده درم روز
بر معده ضماد کنند و اگر از صفرا بود با علاج آنچه بذکر طبع دمد حسک و رزدی در باب تا شد دیگر از علت بلغم باد
شربت بنفشه و نیلوفر هر کدام یکدام حل نموده بخورد دیگر آب جو و آب انار منحوش با لیناصفه بوزن
یکدام آمیخته میل نماید دیگر سکنجبین ساده و ورد و غات نیز مفید است و اگر از بلغم باشد علامتش زردی رنگ
اماس و تپه نرم و کثرت سیلان لعاب دهن و بے رغبتی طعام و استفراغ بلغم و تقیه بخاراتی در رنگ
و اماس و قلت درد و سکه نفس ثقل و غلظ در حجم معده و عدم حرارت و لیس علاج بدو
درم جوز القی و یکدرم نمک سنگ دیا به تخم ترب تخم بویه و سکنجبین ساده قی نماید بعده مسهلی مثل
یا ایارج فیقرا یا صبر سقوطری چهار توله سه روز در گلاب و عرق گاو زبان و عرق بادیان تر کرده باز مصطکی ربع توله
تربد سفید مجوف خراشیده نیم توله رب السوس یک توله در آن حل نموده حب کرده حب‌ها بقدر نخود
دو درم باب کها بخورند زیرا که وقوع عادت تنفس و جب بعد طعام بلافاصله ذکر نماید دیگر
بادیان احمر و هر یک دو نخود روغن بادام با کاو نیم دام در سیاه آب یا نگه دارند تا چهار ایام
بجاز صاف کرده در ظرف گلی مستعمل کنند و دو سیر قند سیاه در آن آمیخته و سر محکم کرده در سرگین اسپ
دو هفته پنهان کنند باز برآورده هر روز از یک تا دو تا یک سیم با و نیم بخورد اگر بود از تا ... علامتش
تیرگی رنگ رخساره و فکر فاسد و تنبیه ... است دیگر علاج بعرق بادیان مغز چهار خیار از یکدام باد در آن
بدهند تا پنهان شود بعده روغنهای گرم و چربهای حاره بمالند دیگر تریاق فاروق و تریاق اربع بار
که الکبلات بدهند بیشتر مفید است که در آن اذکر در بیره و حجم بست بخته باشد فصل پنجم در قلت جوع یعنی
کمی اشتها و انه الاکثر خورد و خوردک و با اگرم اسپرهشی توحد انار دانه کشنیز زیره هر یک یک دام
بلیله ابلیل کرده میل بسود خبره بقند ... ناشتا ... هر یک سیر درم بار

با یکدیگر کوفته بیخته باشند شصت و چهار درم شکر سفید به آمیزند و چهار درم بخورند سبب رفع درد و

معده و فم و امثال آن را نیز نافع است دیگر سفوف لوکاویر که با حرارت و تپ کهنه و ضعف معده را

از هر نیز فایده دهد نسخه آن قرنفل لک کبابه بالادوانه الائچی خورد صندل سفید سنبل الطیب دارچینی الائچی کلان بلیله

لوونر حب کبابه نیره سفید طباشیر جدوار و عرق کشنیز خرنوب کافور نیم سیر همه را کوفته بیخته چهار

جسک موی بنات یا نیز دو درم با شکر در بخورد و اگر کافور چینه باشد تا نسخه ادویه بگیرند دیگر موی

بودالا نیماد چوکیرت کرده در تعویق دارد است مجبا هند صباح که حرکت داده صاف کرده

فلفل بخورد و ساعت بکشند و اگر یاسین نکشد بهتر بود و اگر الاصافان استعمال سیب قبض و لقرص صاف شود را

سیاه بلیله آمله زنجبیل هر چهار کوفته بیخته با قند سیاه حب کرده نیم دام بخورد دیگر بلیله بلیلدر از نمک

هاضم بر یک کوفته از سه باشد با هیچ باشد باب جوارش هر بند اگر گرم باشد والا باب گرم دیگر سفوف

نمک طعام فلفل کرد هر یک نیم درم اجود نیم درم زنجبیل با ده درم پوست بلیله پوست نخود

زیره پوست نوبسیار آنار دانه خرچه هندی با هم سوده کوفته بخورند از هر یک ده درم کوفته بیخته

سیم دو درم بعد طعام بخورند و اگر ثقل باشد پیش از طعام و رفع ثقل را نیز مفید است فصل سیم

لدار در دفع فضلات زیاده به خروج آن کما هر میشود چنانچه فضول ایاز المجری دهان و زنبار و روغن

علاج و دموی بیرون آمدن خون و لبسک و سستی دهان و بلغم از طعم بلغم و سوداوی از علاج خلط سیاه

الائچی برای بلغمی جدوار لوبیه فرنفل هر یک یک درم فاقله نیم درم با رب سوده بعسل بخورند دیگر نیم درم

بخورند صندل عود طین پوست بیخ از هر یک ورق با سیما درم همه را کوفته بیخته دو درم گلقند

الائچی دیگر بلاذری که قسم مدرج است که کوفته زیر اتش بسوزد و اگر نوازد ریگ ماده آب که در

ملک درس کرده با شیر کند میر لوا هنوبیند با شیر ابای چاند سمان آب دو درم با چهار درم

برای عاب چند مرتبه عمل نماید دیگر اگر طعام سبب هضم نشود و صباح قی کند زایل عادت است بلیله پرورده

بخورد همراه عسل دیگر بوره خشک با شکر بادرنجبویه خوردن مفید بود دیگر للذخه سماق کرلوا برد

کوفته و از برای فی جاکه بورش شود و صیری نباید خوردن نافع است دیگر برای فی دایم که بعد طعام در بعا سماق یکدام

زیره بخوردایم کوفته سحیه نیم تولہ باب بخورد دیگر برای قی صفراوی سر بهت لیمو یکدام نا دو دام در آب

ترد ملکرده بخورد بعد آن آلو بالو بکم بجوشانند و در جوش آن دارچینی ... و بعد سکر انداخته بخورد اسهال

و یبسک و حرارت و تپ را نیز نافع است دیگر برای اکثر البواقی و قی نمت الانگبین بخورد موقعه

مغز خشک کنار و مغز ملو فرمللدار و صندل سفید کپس نخی بالکینه و قرنفل بسیار را مساوی کوفته سحیه

سفوف سازد معمول اکثر اطبا است که از سه ماشه تا شش ماشه دو سه دفع با بعد لعوق کنند

دیگر برای حب البسی در قسم که در مشاهیر و نبازار با اراد با سقل با زیج بسته بود خشک شده در بعیل بخورد

و لعوق بعد در آن فی سولف نیم تولہ الانگبین بخورد یکدام با بوبت کوفته سفوف سازد ماشه روز البها

هم می آرد و پیش از خوردن طعام با ملک طعام بیش از هضم لقمل و آب گرم و اغذیه چرب سیار با

فصل ششم در هیضه که از سبب هیضی طعام با علیه اسهال و قی هر دو یکجا بود و کراهت و عشی و سردی

اطراف عارض شود چون اطرا گرد لعلس ص نبت بود و قی صفراوی با الیسک سیار با شد علاج

لیمو خشک و در دهن دارد و سر بالدان رد و عن انار لیموت النبه و صندل سفید تو کوفته سکم

طلا کنند و اگر از بلغم باشد مطبوخ یلغم دیگر علاج بخشل انگور بی باقی ربلست بوست بلیله

همه کوفته سحیه از سه ماشه تا چهار ماشه سیر لیمو نبچه شیر و لعوق کنند و سیر بدون آن الی آنجه

مثل الوابع مصطو و هیضه دفع شود دیگر برای دفع هیضه در قسم قی گرمه سمنت و از آن تا کیمی ره

ربعه از مجا ماشه تا مست ماشه کوفته در تیح سل انگور ب محلول ملکرده و از بارچه کنداند

کنار سائیده قدری شکر کرده بخورد و دیگر کنول بوزن سه چهار ماشه در آب سائیده بخورد و آب البقل وزن [illegible]

دیگر انگور که موموم تخم سپستان کرده اندر سه چهار ... آن قدر دو سه ماشه سائیده بخورد و دیگر جوز [illegible]

بکدیم سائیده در آب ... کرده بخورد که قی آرد و بعد از قی چند ... شربت انار بخورد و دیگر جوز لوبیه

بکدام قرنفل و فلفل هر یک یک درم بعسل آمیخته بخورد ... کرده ... نافع و در مهر از اعدیه [illegible]

و حرکت و ... فصل سیم در قولنج ... که بشدت ... استسقای سالم او ... استسقا

مخوف استسقا است که بعد از ... از علت ... عارض شود و استسقای سبب که بعد [illegible]

... ماده گردد و بالعکس ... علاج استسقا اول ... ماند [illegible]

... بود ... بکند ... و بابونه ... در علم ... کند ... گوددان [illegible]

... و دیگر ... باشد در طرف ... کرده و ... باشد دو ... بکشد و دیگر

... نموده در انگور ... دیگر ... بوده در [illegible]

... بخورد و دیگر ... بعسل خوردن نافع

و دیگر ... باشد ... سیاه ... فرود و دیگر ... نافع ... [illegible]

و دیگر ... که ... کوفته و ... نالیده و ... در علم ... کند و ... [illegible]

کشد و فرود ... غالباً علاج ... تحقیق ... [illegible]

... دو باشد ... در آب ... چنانکه ... [illegible]

... بخورد ... فصل [illegible]

در ... که ... کرده ... بود [illegible]

علاج ... کرده ... در ... بوده [illegible]

با روغن بخور و رفع ظاهر خواهد شد دیگر کما گرینکا موبله موجرس معرس بار ترمس اندر چوب بوده کر احمال اول
کوفته بیخته از ریشه یک شیر بانه باشه باب بخور رساک بصل یکصد و یکم پیچه در اینست که از چوب است یا چای باشد
کهنه نموده در گلاب بر دکند یکحصه از آن و دو حصه باقی را بخو کرده از دو سیر حنا یک منشه فرو برد در شب روز
تا هفت روز دفع شود و در نسخه دیگر بمیان الا الا ده مرتبه ذر کتاب سر پرورده با زور آب کو کفا سر دکند
و بقدر یاس حب مبلند دو حب فرو برد و محرور را قدر یامان حب با سنگه باره بخور و یا یکحصه در نسخه
دیگر بار بیست دیگر نهمه بار از طرف کل حکمه کرده بسوزد و بسوزن الا نمک سنگ با مد بر روز تعسل
بخور رد علاج سائل با معرات دوغ گاو دیگر کلمات کور و رین علت لعابت با نفع ای کتب در بر کتاب
نوشته میشود وصل در علاقه که قسم از شکر است گاه منقبض شود و گاه الکلد و گاه منهضم منهدم شود و گاه
منهضم و گاه بر معال لسان لسند و گاه کم و صاحب رسوم العلاج قسم زرت نعی لدل ایکم با دوار اعلا
علقه تمام کذا اسنه علامه الا در در الموضع کرفته الکلدی شود و بعد الا حفت حاصل شود و ساحه
میشود و بوع حلت رلاز الحیه یا نهال او ر آن لدیکا لطریق عیب یکروز فرصت داده و لد
از صعود ابود و الکه رسنو ربع ابر ان بود الکه بدام شود از بلغم لکر در او در احدی معلوم نشود دایم
باشد و استداد در بعضی اوقات کنند یکی از کب نخوست علاج برای قسم دیگر از صعود
که بان جراحت است این یعقوب حاجته بمناج محرورات رسعی الحم لکو که بحم حسنی اس بحم حماض حب الاس
حرف صمغ عو کمل الدمینی برای کوفته بوالی حب الاس بحم بار برای بان الکند و بوای البعول نمه با کو
در دو درم زمیسا لست با مورد بحری ما ریو ورقه ریاحین یا قعشه و این طلا از کتاب بر الساعت
صندل کافور زرنیک ریحان گردیاف تو مرتو طلا نمانید و علاج البلغم مخود از ابریح مرج با گکند علاج
ارد یک درمی احوال البلول رحیل مرج خیبه سکنجبین با بد دهان نمک تو محل زیره تعید ابریک

لادن یک درم چهار یک گل و هلیله پلپل دراز نیم مثقال انار دانه اجمود لادن یک بیست درم کتیره یکصد و چهار درم همه را

کوفته بیخته بشکر سفید یکصد و هشت درم آمیخته از نیم درم تا یکدرم با آب فرو برد فصل یازدهم در بیخ ناف

باید دانست که چون اشتغال از کثرت تولیدات و قیدهای مطبوخ نیست و کیفیت الوایح و بعضی ...

لاله بخاره در اندک سبب حدوث لا لکه داشتن بار گران و حرکت سخت و ضربه سقطه و لوحینی یا از بالا

بر بستن علامت آن انقباض اشتها و اسهال گاه گاه و بر آمدن فضله غیر منهضم و لقطع و ضعف و موت

و دردی که در حوالی ناف احساس نماید هرگاه انگشت را ... علاج با مالیدن روغن در موضع

ناف و ... ناف ... و بستن ... دیگر ... روغن گاو

محلول کرده با قند سیاه آمیخته بخورد دیگر لیمو ... بره و ... بجای آن ... بادام

بکنند و ... دانسته ... دیگر ... روز ... کوفته سیخ ... از

ملکماشه کوفته ... سیاه ... روغن گاو بخورد دیگر ... با آب ... در کف ... و ...

بمالد دیگر ... که ... در ... علت ... فصل دوازدهم در ... معده

لا طبیعت ... ریاضت و ... حمام ... از طعام و ... و گاو ... کرده در ...

بسته موضع ... کنند و لا طبیعت ... مانند ... ریان کرده و دیگر ... یک دو درم

... اسهال کنند و اگر ... کنند و اگر ... که ... انگشت ... زیره سیاه آمیخته بخاود دیگر ... که در ... نمک ... و نمک سیاه ... و انگوره

... هر ماه ... علاج ... حد ... قول ... دیگر ... هیره ... از

... کوفته ... آتش ... باشد ... بخورد دیگر انگوره ... حصه و ... دو حصه

نمک زبان سه حصه بونه چهار حصه لعروه پنج حصه بلیله کابلی شش حصه بعد سوا هفت حصه کوبنه بیخته حصه

حمله را بس کرده از حار باشه باسه باشتی باب کم بخورند مبتلی را تبت باقع دیگر اهلیا درد تنقیح بکم بو بلیله سو باکه

جم ها کافر ماسبحه که رس ربان مانند و زن برای کوفته که مانند بی لعاب کوره و سیاه کرده و زرد کرده در دهان

پوست درخت سهجنه سحق بلیع کرده بقدر نخود حب بندد یکی بخورد فصل سوم در خشار اهر من یعنی کثرت

الروح که مستولی بود علاج بعد تنقیه این سفوف بکار برد آشنو با بوست بلیله بلیله آمله مصطکی زیره

نانخواه الایچی خورد و کلان رحس علفل سه آس ماکه عوزی بر الا بیاب بر لابهم کوفته بیخته با بدار زرسیده

با سحد زم بخورد دیگر سفوف برگ ریحان که در وجع المفاصل مذکور شود در دفع این مرض ما بد تمام دارد

و اگر مرض مذکور دیر بماند منجر باستسقای طبیعی شود فصل چهاردهم در افراط عطش یعنی بسیار تشنگی

از بلغم باشد علاج مسهلی راحت باشد از صبر کردن بر تشنگی و نیره دن سخت فرنش و باپور باشد دیگر

شیر خوردن و عسل بسیار و آب کم نوشیدن و اگر از حرارت معده باشد آثار زردی و غلبه صفرا بود

علاج مسهلی راحت باشد از آب و میوهای حماض فی بلیغ دیگر بسته تخم کاهو و خرفه شیرین کرده

بخورد دیگر شربت بلیسی دفع حرارت در کشت باشد اگر بماند ظرفی ساحل است که آبله معسر

سیاه باشد در ظرفی کنند مار سیره آبله با و آثار در آبله حساب آنرا ساخته در جای کم اگلاه دارد با تمام آن خورد

آبله شساب بود حسن ده لعقیه دهکر باره نیم رسد باب جوش آبله لعقیه بر بستر بطور بر بعده

یکدانه آبله خشک و گلاب بسا مده و صندل صندل الاکر خوردن و کلان از بر مانب یکدانه مسعری

نیم آثار همه را ساییده و صاف نموده در آن آبله تخم لعل الگمار خورد دهنه بک صحیح و

در دهن دارد دیگر منقع صندل خیار ابسر آسیا از هر یک یکدانه ساییده با ماء سحده و بهند یکدانه

یکدام دران آمیخته در دوا آبار آب مجروح نماید و برگاه تشنه بود بعد از آب بخورند و دیگر منفع بوده بلبله سیا کبر
بلبلان درون خود آرام گرفته در ریگ انبار ار بخورد یا آید تا سیوم حصه بماند صاف کرده غرغره کنند و دیگر حبی که اطفال را حبر آرند کند
منو تخم خیارین شتر درم اصل السوس هست درم تخم خرفه درم همه را کوفته بیخته نقده تخم سپغول بسر بند
و حب کنند در زیر زبان دارند و دیگر نقوع بست تخم مقشر خیار بادرنجبویه آب یا میوه و صاف کرده قدری کلاب و حمرة
نموده بخورد باب نهم در امراض روده مشتمل بر هفت فصل فصل اول در فتق الامعا یعنی تو بر آمدن بعض
از روده مخوفست علامتش آنست که از بعد ابر چه خورد لعبه بر آید در روز و روز زیاده روی در کرد و علاج
سنگه را در و دکا کرده و بستر محکم بسته به توی سبوز دکه خود دمیر در بکست بکسیا یکدرم بابی بخورند
عدلی کاه کاه ماش پخته با حرارت مازه کا وکه چکه نموده باشد بخورند بر لبال اعمال بخور باشد از یکدام تا دو درم
بمقعبت دیگر صاحب تذکره داده از خواص مجرب بعیسی کلدر بالا و سحدرم دران دو تله نقره هفت بار
سرد کنند طلای خالص یکسیم تولچه یا ریز کنند بعد از هفت در نه مرتبه ریز کنند بعد از آن کلاب دو درم
بخورد به علیها یا غذا را ایک داده این ارز عوله مکتوبه فصل دوم در سحج در حلق کناک مخوفست
و لعوالشیح الریس دخیر داد روده به تقافهای بر جاست و بر باد حیر لدگ چند اند و مثل سحاک آغر
دان را ملوم یا سحاک بادرک شر مخوفا عنتی و هیچ خراشکید روده است از اصول اسب از سیلدی اسم
و حرارت و سوزش معقعه کو یا که بعابک سوخته اند و از اثب زحمت یا بد و دیگر عمه در آم
تخم ریحان بریان کرده بر روغن گل چرب کرده بخورد تحسن اسبغول کلان ماشی عدد در روغن که هندی بادیگ بوند
سکلات منعوده یا آن نیم کرده بخورد و دیگر آرد و توله بابک بولیخته در آن یا میوه صدف از بار حبه
گذرانیده و قدری یا نبات نیم کرده بخورد در یلم کسکه بر پاک و راحت یا مفز با شای کرنی علاج
بر العالحسن العم و حون العف بلبله کلان در آب یا میوه یا یکدام نبد اسبحه بخورد دلی جمیع ادام

خروج صبح و برای لیف السلام که با تبخیر علاج رفته حیطن مکتوله بعد آنچه باشد از برد و لعوب آورده مثانه فسوده یک ماشه

روغن بادام اضافه کرده شکر همه نموده بخورد و لیک بسیار گیست دیگر بادیان رخسک بلیله سیاه وزن برابر نبات تورن

همه از ادویه خورد اگر ممنوع است دیگر کشنیز ریزه سفید سولف از هر یک مدام کوفته با نبات دماغ کرده بخورد اگر ثبت بحیا امید

صباح همان ارباب مده که اجابت قوی بود و اسهال آخور امیر باقی است دیگر آمله کلان یک عدد و بیموزن املا بلیله سیاه

و همین قدر زیره سفید و بسیار حکمی برابر کوفته حو کوب کرده در قدر ایام آب تب بحیا صباح بالعد صاحب محموده

بخورد در بیان اسهال سحجی نموده بخورد اسهال خون و بلغم و سحاک را برودی دفع کند برای اندرشه و حرب و شور بعد از

علامه اللد بست و فصل بلغم در اسهال اگر از حرارت باشد علامت اش اسکا و حسک دیر و زردی دیگر حسن بدار

علاج کشنیز خشک بریان کرده همراه بخورند و اگر از سردی باشد علامت اش عدم اسکا و لعاب دهان و سفیدی

دندان با برابرست دیگر سبل الطیب چهار ماشه با ربع بخورد دیگر اجوائن و اجود و زیره سیاه و سفید

بلیله ایوان رخسک و دار فلفل ایکوزه بریان کرده نمک بوتحل برای گیست بریان کرده برابر همه کوفته سفوف حار

در بجه بسه اشکست با دوغ گاو بخورد انواع اسهال دفع شود دیگر بادیان است که اسهال اگر کرده باشد

بالصحیحا بر مدنجار علامت صحیح بحیک است که بی ادرار ادر اب ادرار دیگر فرو بسته قایم

و الد الصحیح و برای اسهال گاو بلغم و هاتا بی سببه که ماده کم را علاج کفایت کند کشنیز مع مل الله هو

رخسک همه وزن برابر یک قدر دو توله با دو و نیم توله در سه و دو دام آب تحریر شامد تا هشتم حصه بماند صاف کرده

بخورد اگر حرارت در مزاج باشد عوض رخسک حسن را ملک کرده نمائید دیگر پوست صحیح انبر البیر که مدی

ابس کرده بر شکم طلا کنند دیگر برای اسهال مفرط سعالیجه با درب پوست آمله را در کنجی با دوغ ترش محلول

کرده کرده باشد اجابت کنند گفتار با ملند نموده در بیان اک ایره از کب یمنامند دیگر برای اسهال قوی

حرارت و رحمت کنار شل صمغ با شکر نسبت باشد تازه نا شسته بامده با سرد با دوغ حل نموده بخورد

بخورند در روز اول از جوارش اسهال صفرا بدهند و صبح دیگر ماء الجبن بدهند و دیگر روز کشنیز

که در ذخیره صبح مذکور شد و دفع اسهال بسبب خاصه اگر با کثرت ... مانند ماء الجبن و دیگر ابدال اسهال ... سحت

که مانند ... خوردن ... بخورند در صبح و ذخیره دیگر است

فصل چهارم در کرم شکم که سبب تولید کرم ماده بلغم است که از خوردن اشیاء خام پیدا شود مثل گندم خام و گوشت مطبخ

و نخود و شیر خام و آب ... از ضعف ... طعامهای ... و جماع و حمام در امتلا در

چنانچه در ذکر ... اسهال شود ... اگر ماده در روده ... از حرکت ... موضع حیات

که کرم در ... پیدا شود علامت ... و خفقان و درد معده و سینه و سرفه خشک و سوزش طعم دهان

و زردی رنگ و ... چشم گاه گاه و گاه ... عارض شود و ... اطراف و ... و قبض و ... سلم

و سوء خلق ... چون ... کشد ... عارض شود و ... بالخصوص ... دو

و ... طعام ... و ... دیدن ... و ... کردن و ... بودن ... بخواب ... لعاب ...

... پیدا ... و ... کاذب در اکثر اوقات و اگر ماده در ... شکل گرد

پیدا شود بعضی ... بعضی ... مانند ... و در ... مانند ... علامات

و در هر دو قسم مشترک است و علامات خاصه قسم اول ... شکم ... که شکم ... گند

و حالت مانند استسقا عارض شود با علامت ... از جهت صعود ... باده

در روده ... بود ... پیدا شود علامت ... خارش ... و ... و ظهور ... از

و ... که ... در ... ماده ... دیگر ... نمک ... قسمت ...

در ... و ... با ... از ... درم ... سه ...

بخورند و ... خام ... و ... چهار ... درم ... کلونک ...

کریچ ماست سنگ بلیله بلیله آمله فلفل گرد خبث الحدید سیاه دلمه هر یک شش دام حلیله باریک آس کرده و بجای صحنه
بدال هلعیده و بلیله نیم آثار یا اگر فته کوفته در هفت آثار آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند باز در جوش
شانزده دام شکر انداخته حلاوت کنند و داروها که در آس کرده در حلاوت انداخته و بالای خوشبوی بیخ دسر
مالکنیر از هر یک یکدام همه را سه درم را غلوله بندد و لفیده هر روز دو سه ططعب بخورد.
برای ریاح فان بند رودک و بواسیر قوت باه جسم ... یافع دیگر برای دفع کرم خورد که در شکم
اطفال بود سیر یک کره و زموره سیاه دیگر شیل مثل کرده هر روز دو سه انگشت در مقعد
برسانند یا از پارچه فتیله ساخته بدارد دیگر هیچ مثله دما نکته بوده سرگوزک بسو هر که مقعد میر
زراغه سیر علیه و موارد آب بلغم فصل در حالی که مقعد بول کوید بهکره سید بیشه درم حماض شور
بحابول انکوه و بخورد دوا هر الساعت دیگر خردل ششدرم بوده با باب فرو بده دیگر دوا
کشته بیکر بول بلیله ست بلول انگوره حماض سکنه خوالکاری لبوده سحنه از نیم تولچه تا شه با شه
باب که بخورد اثر آن و هله در سینه دفع شود دیگر دوا بیند هیچ هید الحرار هر یک یکدام در
وزن دام آب بجوشانند تا هشتم حصه بماند بار آنکه در بان کرده دو باشه حماض سنگ جار باشه داد
بخورد دیگر صمغ سیاه سه درم کوفته سحنه با روغن گاو آمیخته بخورد در سینه را ایمن یافع دیگر
سعاد برای اسهال هر کسی که معتاد باشد جندی بیدلو مت نماید بار معاودت بکند و در وقت در کار
نفع دارد بعد اطفال بهکره حب آن گردد کل ملدس تخم نخود ار بلیله بلیله آمله بموزن بجای فند کنند
دو چند لددیر کوفته سحنه زر رها قند حب بندد لوزن یک تولچه بالای طعام بخورد و هرگاه که
طعام بخورد بلیله بلیله آمله زنجبیل کل ملدس اجود رحم شود لرلونه هر یک از هر یک یکدام بهکره
هشتم دام قند سیاه شانزده دام همه را کوفته سحنه لوزن یک تولچه حب بندد هیچ تعالی

بعد طعام بخورد مجرب دیگر بخوره نکی تمام و یکی بریان نموده و سائیده با شکر بخورد دیگر ... سمندر بهل مغز را
هم بریان کرده و سائیده با شکر بخورد ریح و قبض بگشاید و درد انگشت پا را نافع است ... قطره سعود ...
در آب سائیده در رو غنچه و سر را نفع تمام دارد واو را ... است دیگر ... حب السلاطین یک ماشه
سمندر بهل یک ماشه فلفل دو ماشه عنبر الورد و الدانه الاکبر خورد ... مذکور ...
چهار ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته از آن ... ماشه با شکر بخورند و اکثر ... بحالت بکار
... از باد و درد فرو نشیند دیگر ... بکمند ... بخورد ... نافع است دیگر اگر درد
... باشد ... بر ساق ایستاده کرده ... کرد ... هر دو پا
آورده به سجده ... حالت ... هر دو پای ایستاده کند ... درد
زیرا ... فی الحال ... دیگر ... مقدار
... آب ... با ... صاحب درد
... فصل ششم در ... باقی ... مجرب است ... علاج
... بخورد ... دیگر ... با ... بیاید
افیون داخل نموده ... الاکتفا ... صباح از
احتیاط ... دیگر اگر ... حلک ... جای درد
قدری ... بر جای ... عنبر ... حامله ... علاج
... دیگر ... یا ... دیگر ... الاولا
در ... کرده ... کند ... کرده ... کند ... در
... احتیاج ... دانه ... بخورد دیگر ... روغن گاو بیاید

سافه سازد در حال نخشتانه گردد دیگر صابون لاهوری همین عمل کند دیگر بادیان یک درم زنجبیل نیم مثقال باشد

خوکوب کرده در یک مثقال آب ... بلغم باو بجوشانند تا به نیمه آید بعد از حب ... در آن بمالند و صاف کرده

وسه نیم ماشه روغن بادام اضافه کنند مثل بخورد دیگر معجون راحت خوردن بسیار نافع است دیگر

هرگاه که قبض بسیار باشد و بدولها والنسو باید که پوست هلیله اگر قدری با صلابه نموده

حبلکها به شکم طلا کنند دیگر تخم ... سه شش عدد با صلابه کرده سیاف سازد و ...

بکار برد و لا بد ... دیگر ... گلها هیچ ... نمک ... ریزه ...

... از هر یک ... چهار درم ... همه را کوفته بیخته ... صلابه کرده حبها بسازد

بخورد دیگر روغن گاو حب کرده بخورد در عمل قوی گردد دیگر حب ... که در جمله مذکور رسد

... بدر آید ... فایده ... و آب ... در ابتدای طعام و ... حب

فصل نهم در کوله شکم و آن آزاری است که از بلغم و باد و خون پیدا میشود ... گرانی

از موضع بموضع دیگر انتقال کند و اگر از بلغم بود مثل سنگ سخت ... علاج ... دیگر

کرده زنجبیل ... کشنیز ... زنار ... شیر ... نمک ...

... نمک ... بحل ... بلیلهٔ ... کوفته

باریک ... کرده با طعام دو درم بخورد ... مثقال ... با لیموی ...

غلوله ... صبح ... با آنکه بخورد در جمله ... و ... در شکم

... کند دیگر ... سه ... دوام ... چهار دام ...

وقت صبح ... باشد ... بوده ... بخورد ... مثانه را ... مقعد

دیگر ... ولادت ... رسیده ... که از احساس ... گردد

مذکوره بود نافع است باب دهم در امراض شکم و سپرز مشتمل بر چهار فصل فصل اول در استسقا و آن مرضی است

مخوف که علامت آن آماسیده شود خاصه روده که اطراف شکم و آلات ... هندی جلود و کتود ...

کوبند و آواز دهد مثل طبل و از بول ... و علاج ... فسیم و غلوله شکم ... سفید بار یک بوده

و باید تخم ... نموده دو درم ... غلوله کنند هر روز چهار یکی بخورد تا سه روز اسهال شود بعد ایکوره سه درم

سنا ... هلیله زرد نه درم ... دوازده درم ... یازده درم بلیله زرد ... ده درم حب النیل و دیگر

قسط و ... چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز چهار درم با نمک بخورد ... شکم

و اخلاط روده ... نافع ... دیگر ... کشنیز ... زیره سیاه دانه بلیلو ... بار ... زیره سفید

و ... فلفل ... حب ... نمک ... یکحصه ... سه حصه ...

... حنظل ... حصه ... چهار حصه همه را ... دو ...

... هر روز ... ماشه ... بخورد ... که در آن ... اسهال ... باشد

نافع است و ... گویند دیگر ... و ... یکدام ... دو درم ... باشد ...

بادیان ... نافع است ... باشد ... شکم باشد ... بادیان بدهند

و ... باید ... و ... دو ... نموده ... و ... دو ... بار

و ... علامات ... باشد ... صاف ...

... کوفته بیخته ... یکدام ... بخورد ... السوس ... دیگر

... استسقا ... چند روز ...

... ادویه ...

... در روز دو سه ... بخورد ... علاج و ... شکم بود ...

سرد خوردن فرطبات ... آلام کردن و حمام رفتن دیگر الا حسیسع لودرام و بواسیر باشد نفعست اگر القدر یکمست

از برگ تازه بامیده بخورد دیگر منجو که سیاه بحر دارد سست در دفع لیسک نافعست سریع الالا سیح دو ابا بر مرسد

و واقع بربان و قبض ست و انتها آور دیا الا احتلاج ... نافعست وادرار بول کند سیح الذکر خورد

کوکب و بسیار و بیخ منبد از ریاب یکدام ... سیاه دوازده درم منقه دانه از الباب شسته و پارچه نسف رطوبت

کرده با گلاب بلع نمایند و از پارچه گذرانیده مصری را با گلاب بر سر آتش کند اخته از مقابل بگذرانند

تا از غش پاک گردد ... منقه مسحوق آمیخته بقوام آورده ... بیامیزد ... شربت

از عدد ... یکدام ... فصل ... در برگان ... ستم ... نافعست ... زرد گردد

دیگر در اول آب ... ریع ... و سرخ ... و سکنجبین ... زبور ... طلوع ... هر روز ... عدد

... بخبه ... تازه ... یکدام فدریا ... عسل ... بخورد

و هر روز ... فدریا ... سعوط کند دیگر ... بامیده ... و آب ... لکاند

و هر روز آب صاف ... بخورد دیگر بخورد ... پوست دور کرده و ... نموده ... بعد

بخورد ... دیگر ... تا ... شیر ... با ... خوردن نافعست ... بخم

... یکدام گرفته و شیره کشند ... شربت ... یکدام تا دو دام ... بخورد ...

دیگر ... یکسیر ... بیخ ... آب ... صباح ... آورده ... بخورد

دیگر دو ... بیخ ... مقشر کرده ... دو قطره ... سعوط کند بعد از دو

... رزد ... دهان روان ... طشت بر آید بعد از آن در دسر ... شدت

... گلو ... بغفه ... روز ... حد ... سر ... حالت ... نماید

... حوف ... که از ... تازه ... دور ... دو ... [illegible]

گر آید و با کلیه و دیگر وزن از یرقان خلاص شود و اسهال با هم سبب بود البول [illegible] سک سوده در پارچه بسته

دو سه وقت بوکردن همین اثر دارد و لعاب اسپغول هلیله و همین عمل تخم هندبا دارد و دیگر قدری انگوره بابونه

در چشم کشند و سه بار بکار کنند مسهل کشمش در ماءالجبن بخورد که ادرار بادر [illegible] البول بنفشه دیگر یک ماشه

بار کتان خورد پاره تا سه سیر در چشم کشند دیگر سوا ناگهی سلاجیت لوه کشته ریم رس کسیس از یک

سفید درم [illegible] سیر شود فلفل رنگ هر یک دوازده درم جمله را یک جا ساکنده شکر دوازده درم

شهد القدر علوله توله است معجون القدر یکدرم جنب اللّه الکا اید [illegible] طبیب هر روز بخورد

چون ادرار و هضم شود [illegible] بحار باید کلیجی و گوشت فاخته و کبوتر که مضر است و این ادرار

دو ساس نوشته [illegible] ضعف سر و [illegible] باید [illegible] است که در هر [illegible] کسی نزد [illegible]

دست ندهد [illegible] کشته [illegible] و در علت [illegible] ملک [illegible] از اشیاء محرق احتلاط

و سوداوی [illegible] فصل سیوم در درد و یک سپرز علامت درد و جگر [illegible] است

و علامت درد سپرز [illegible] علاج [illegible] مرغ [illegible] درم صبح [illegible] درم [illegible]

فرو [illegible] فصل چهارم در ورم الطحال [illegible] سپرز که [illegible] گوید

علامت [illegible] سپرز [illegible] وجع [illegible] گاه گاه تپ بود [illegible] علاج [illegible] بلغم بود

[illegible] فلفل [illegible] گرفته [illegible] نمک در [illegible]

سوده [illegible] گرفته [illegible] با روغن گاو [illegible] بخورد و اگر از خون یا صفرا باشد فصد باسلیق

یا اسلیم [illegible] ریسمان [illegible] دیگر [illegible] درم [illegible] گاو [illegible] بخورد و دیگر [illegible]

سفید [illegible] باید که [illegible] بر موضع ورم طلا کنند فصل [illegible] شد [illegible] در ابرامن کرده

و نشانه [illegible] فصل اول در [illegible] سنگ کرده و نشانه علامت سنگ کرده و نشانه درد

گرد اسبغول یا بینکاه مانند زرد قولنج و درد شکم و تقطیر بول و سوزاک و خارش مثانه قصب الذریره
بی سبب و ظهور ریاح سفید و خاکستری در بول دیگر از آن سنگ کرده و مثانه زرب سیلیه تمام با
و تخم اسبغول و بیر در دو اطریفل یا ... بکرد و اگر لازم دارد و هر روز یکماشه بخورد با اسمیه را خشک کرده
و سوخته بمالد کرده مثل عاقرقرحا لعل اکر دیگر گل داودی و دوام جوشانیده بخورد و با گل لاله کوفته بیخته
سفوف ساز د سفت ماشه با یک بخورد دیگر حجر الیهود یاد در ماشه لشیره خار خسک و خرفه و حسار رس
لعابیت هم بعیت از محض آب زرب که کوفته و سائیده کرفته مانند دیگر تخم کرنج یکعدد
بار با آب رش کرده با آرد بیته یکنصفه بخورد دیگر چوب حب انکور بار کوهی و بیخ خیار اسبوز که خاکستر بود
سائیده لکاندارد و لقدر باب تا یک هر روز سائیده کر بیت نهار بخورد و اگر تب آید با آب کرم دیگر
بیخ درست حبت یکنوله العسال ریح رسکده بخورد دیگر خرگوش را اسبوز نا موختانکه بست دارد
خاکستر دو درم بخورد دافع سنگ گرده است دیگر زرب یکبرد و برادر به ... و انه ببیال خام نموده مغز اکار ورده
سه درم تخم بلغم داخل کند و باز آن مغز و سبز کرده در جمیع آلات بکوبد و بر آتش بکذارد تا پخته شود
و اگر سوخته شود بار از ... آورده معه تخم بخورد محبس سنگ از آن دافع سنگ کرده و مثانه است و چون
زرب که دو بیره شود و دانه بدی و در سنکهای فضل و دم در آماس کرده و مثانه علامت آماس
کرده و ... مختلفه که نوبت معنی ما شد و التهاب دیر در موضع قطن جانب کرده متورم و
درد لگد و افتد پای پهلوی هیچ بلکه کند و سنگ بر بزرگ در دو سر و شکم او اسهال و عسر البول
و برای علامت آن آماس مثانه در سخت در عانه احتباس بول و تب تحرق حاده
و هذیان و بیداری و ظهور موضع آماس باحمرت و اگر ورم عظیم شود احتباس غائط لازم گردد
علاج فصد باسلیق کند و کشکات بابدی عن کار و دیگر بخور زرد و تخم خیارین و گل خیر تخم کاسنی

کتان همه را اسکرده و در سینه با کتان قیمووح نموده بموضع درد ضماد کند آماس فرو نشیند و دیگر تخم جبایان

تخم کتان کتیرا از هر یک درمی نشاسته چهار درم با بسیار آب سبب اورام ساز هر روز یک دام باب ملکدر بخورد

آماس کرده و مثانه فرو نشیند فصل سوم در ریح الکلیه یعنی نفخ کرده علامت آن درد کشیدن به ثقل و انتقال

درد از موضع بموضع دیگر و اینکه سنگ نبود و اگر چیزی لطیف کم خورد بیرم کم بود حکایت مردی سی ساله و چهار

از مدت دو سال درد گرده داشت و عالم الظرف درد و تحمل متشید علاجهای بسیار از مردم یکباری هیچ دوا

کار گشید روزی و زنی در بالش سید در از رو چهره با صفرا زایل میکرد معالجه با یوسف ... علاج

در خدمت سید عوض العوال نمود روایت کرد ... دیگر نیمه دیگر که از مدت شش سال از دست

رفته بود تا آنکه حتی ... بعد از دو ساعت ... کف ... وقت اگر ... ولد

رفته سالکی ... از مدا دست و الامر کور ... مرض صعب هم نجات یافت و اله معاودت

نوبت ... سنگ ... و بیحجره در ... شل جوانان شاه مال صادق او بود و طولی ساحتی حریره

حب اللوطم که آن الکافیه ... که هر کوهی و ... خشکد ... و ... الکاف ... مقتوحه شده

... فتره و بامده و از نوبت پاک نموده بکشیدم ... و ... در قدری آب سرد با ... و ...

حریره ... باره ساحته بخورد ... تم با وقعیت ... و ... دیگر ... و ... بس

و زبان گرم تنور که بخورد ... بریان ... بیدد ... روغن قسط ... فصل

چهارم در حبس البول یعنی بستگی علاج نوره قلم و خردل از هر یک نیم درم در یکقدح آب ساییده بخورد و دوای

... ساعتی ... دیگر ... با کمان ... تخم ... تخم جبایان گوگرد ... الکثر ... آرد

در ... دام ... باهار ... تمام ... بخورد دیگر تخم ... و ... در با ... باران ساییده

... سوره ... از هر یک ... در ... بخورد و ... ملد ...

و حقنه کردن آن ساییده همراه کنند دیگر بود عنب الثعلب خورده درم سیر گاو چهار دانگ یکجا کرده بخورد در حال بگشاید دیگر

بول را کسی که عادت این مرض داشته باشد سه روز پیهم یک دانگ کبابه چینی سفوف کرده در نیم پاو در حلیه شیر

آمیخته بخورد هر گاه استسقای کامل بود حبس با استسقای خبر کنند فصل پنجم در حرقة البول یعنی سوزاک علاج

در ابتدا اصل السوس دو دانگ جو کوب نموده در یک پاو آب خیسانند و پارچه بر روی آن بسته در شبنم نگاه دارد

و پگاه دست زده از پارچه صاف کرده بخورد تا سه روز در روز اول نفع بخشد برای حرقت البول

جو اکهار اصل دو ماسه و نیم ... بار نبات بخورد دیگر برای سوزاک از منی هم ... درد آن بود

هر دو بلیله کابلی هر سه ... کوفته بیخته هم اشتها صباح با شیر گاو تازه بعد دو پاس که بسته و ... همراه لسی

که از شیر گاو ساخته باشند بخورد تا سه روز دیگر برای سوزاک ... کنند ... نیم پاو تال ... دو

نبات چهار درم همه را شب در آب تر کرده بعد یک پاس هر گاه بسته بود همان آب بخورد ... آب تخم ... دیگر

داخل کنند پس دستور تمام روز بخورد با رنگ ... دیگر تازه کوفته ... لعل ... ختای

باشد ... والله ... سه ماشه ... تا سه روز ... ورت الطلاق

خواند شد بعد از آن یک نیم دانگ دو دانگ ... درهم با و آب ... کرده شیره آن بخورد ...

لسی شیر خام دو حصه آب یک حصه باشد و آب هر دو برابر باشد دیگر ... دانه الائچی کلان

بلیله ... نمک سنگ ... سلاجیت ... کوفته بیخته از دو درم تا ... درم با غساله

برنج ممزوج کرده بخورد دیگر سلاجیت را صاف کرده از دو درم تا چهار درم بشهد بخورد سوزاک

که ... دفع گردد طریق صاف کردن سلاجیت آنست که در آب ... هر حصه ...

دان ... دیگر ... از یک درم تا چهار ماشه با نمک ...

هر گاه که چهار حصه ... صاف نموده ... فصل ششم در کثرت بول با لسکی ای تب

پی تب کند زبان زبان از تخم زنند بر بار اول بکنند هر یک و گاه باشد که بکلی دستور العمل شود بسبب
ماده که بهم کرده باشد و روان و باطنش گویند بعد از آن اطبا بر آنند بسبب کرم بسیار شود و بکلی سپید
بر سر گویند و حقیقت که فرنگ را فته لالدواکفته اند علاج قبض و باطنش النافع صنعت آن الطبا بر
از هر یک یکم تولد تخم حماض کشنیز حساب گل از هر یک عناب تخم کاهو تخم خرفه از هر یک دو دانه و یک
صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه درم کافور چهار حبه گوفته بیخته با آب حرفه یا آب انار
با آب انگور ترش ... ده درم بخورند دیگر سفوف و باطنش را منفعت صمغ عربی گل ارمنی گلنار سماق از هر
یکم تولد نشاسته گنیر تخم خرفه از هر یک سه درم صندل سفید نیم نیم گوفته بیخته با آب ... دانه بخورد
دیگر صندل گلنار اقاقیا گل ارمنی بست ... بک گاه گاه ... دیگر وقت سوختن
حمایش ... تمام خوردن با فصل بعینه ... البول بعد ... بول ... و در بین تشنگی
با فراط باشد علاج هندی سنگ پاره نیم تولد نبات ... گوفته بیخته با آب فرو دهد دیگر گشنیز سیاه
در رود ... عدد ... اکنده سبب ... دیگر الاچی ... فلفل با کمان ... باشد
گو کرد ... باشد ... دهید ... عدد ... شیر کم بخورد ... مرد
که ... باشد ... فصل ... بخورد ... علاج ... باشد ... حقیقت
بلوط گلنار ... گوفته بیخته ... شود ... معجون ... آب فرو دهد
دیگر ... از هر یک ... درم ... سه ... منفعت ... درم ... کنند
از هر یک دو درم ... باشد ... گوفته بیخته بعسل معجون سازند ... درم بخورند دیگر سفید
دو دانه تخم ... از هر یک ... درم شکر ... سفوف ساخته وقت خواب بخورند
خوراک ... روز ... شب ... فصل ... بعد ... امیان ...

بول علاج صاع گوزن تا خوشه و کنگر هر یک سه درم سوده با آب لبلاب سرشته اقراص سازند و در باب
سرد بخورند دیگر تخم کاهو تخم کاهو و بادیان تخم الجزر تخم خیارین تخم خرنوب مرور کلنار روت وزن برابر
کوفته و بمک سنگ سحق نموده با آب جوش حب بسته اکنار الدو سه درم با آب خرفه بخورند دیگر صاع گوزن خوشه
الحبار کندر بار که سوده وزن برابر کوفته بیخته ذرور ساخته با آب بخورند دیگر مورد بار و کلنار پوست انار
کلسیخ همه مساوی بوده نیم آثار سا نیمه ادرده آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند و در عکم نهند

باب دوازدهم در امراض خصیه و قضیب مشتمل بر پنج فصل فصل اول در ورم الخصیه و درد آن

بدانکه در الانثیین ماده چار بیضه بود بسبب فرود آمدن ماده خصیه الخ در دانا ماده آب علامته اول
خصیه است و علامتش خاصه لاک از زرده با چار بیضه تار الفاع الا در دو حلیمه بود
ولکن اگر بالود احساس قرار فیه فسرد الا افسله گوید و اگر از ان باشد لا افق و در تحریک کند موضع
واین را ادره باشد بسبب اوا و ریخت و بلند کردن و جستن و حرکت عنف نمودن و جماع
بر اشلا از حرکات عسفه با کثرت رطوبت در طبیعه اعضا و لهذا با اطفال این مرض بیشتر
علاج الا اجتناب طعام بخورد و حرکت بکنند و باکی باشد حیث الکه بگذارد و در صیم بود و از معده بهمون
بعد از جمله طعامها الا اجتناب باشد در اغاز بکرم کنند بعد از ان دو درم سکر با شیر گاو
نه مدا دست کنند تا معنست دیگر تخم شبت لعی بویه بخیدرم کمرز و دو دام آب بجوشانند تا چهار را
آن جات صاعکرده با نیم ده درم روغن گاو اضافه نموده عمل استاده بخورد و سه مقعد مداومت
کنند و یکجوق آب در حصبه فرو آید بسیار سرد کشته تا بعد از آن حصبه انحلال نعاتخم
طرامان دار دیگر روغن مبدا لحمه کرانانم درم با سحق بدبار بحبه تا شب نا صح داین سر کاد آهنی
بخورد دیگر و دو سفت رنگوه با الذی جمعیه صماد کنند بیح بلعمر را تا دع ادحت دیگر پوست سیاه لازد

بسیج ارزن و نیم بیارند برگ پا و آثار بابونه ضماد کنند و یک آثار روغن آن درد و مالد آثار روغن گل و اسفیداج بسم

بهی بریزند چون پخته شود هر روز ده درم بخورند دیگر اگر سیلان الحیض متعلق آن است و سوراخ میان رگ

کوشش والله اعلم فصل دوم در آماس خصیه و قضیب اگر آماس از رگ و سخت و سرخ باشد فصد باسلیق

باید بود چون بکشند و آب گشنیز تر با روغن گل اسفیدج بجای آرند یا آرد جو با اسفغول سوده در آب حل کرده طلا کنند

علاج مسهل باید مسهل با هلیله سوده و بابونه و اسفیدج نیم گرم بپزند چند کرب دیگر گل طلا در آب حل با مانده بمکن

خصیه بسوزند و تقل بالله بپزند نیم انواع آماس خصیه نافع است دیگر روغن الخیر در ذریح بکدر با یک خرده

درم شیر گاو بخورند روز دیگر یکدام روغن و چهار درم شیر گاو اضافه کنند نیم حصن تا ده روز دیگر ... طل

با ... طلا کنند دیگر بعلت را در آب مانده ضماد کنند نافع است فصل سوم در ورم قضیب و خصیه

بعد ریش ... دو بوعت انگل ... عورت حالش بود و در اذاوا اجاعه بود علاج

مرداسنگ دو درم با ریگ سوده در نیم درم روغن گاو و با جو بهت حل کنند چند انکه سیاه بود بعد

هر روز بر قضیب طلا کنند تکمیل شنبد یکدام و نیم در ... درم روغن و سه درم ... حل کنند ... ببه

بهر بار کرده و مرداسنگ از برنگ چهار درم با مده دروی اضافه کنند بجاله باد سم بود دیگر ... ت

و ... تا ریک ده بر بس قضیب طلا کنند ... باز در دیورش و ریم یا ... دفعه بود فصل چهارم در ... بهی

بعد ... الله ... که در ... بیش السعت که ... ملا ولی ما بعد او بادر

حالش ... و ... علاج ... سیاسه ... والله ولعره ... حسنی

با ... با کلیس ... کل ... با در ... هر دو ... کوبه نیم ... سوده

بت ... کتیره ... بوست ... سبل ... دو درم کوفته بیخته با ... مده دو درم

نیم درم بخورد انواع ... بود قوت باه و امساک ... دیگر ... برابر بابک ... آمود

و جامه نیز نموده با عسل مخروج ساخته بقدر یک مثقال صبح الی حب مندق مع دیام یک حب بخورند و اگر از خوردن یک بعد

خوردن نیز بقدر بیست دیگر بخوره قلیه دو کرم سامده و حوارت کاو اندا ختنه لقاش بخورد بعد از آن جوارش

باقی را با غذا تناول کند با کلمه عدا ایمن و یکی از ایشان سوزاک و سیلان و سلسل البول علاج کند کبج احمد آن

بسجند صبح شباب بالکلیه انساب تزک سلیم و بر دانکو کبر صبح لیله بهمرای کوفته سنجه کرده بهم ماست

آمیخته بهم بوله صبح و نیم بوله شام با شیر کاو الیناء حصه که الای اسی کوفته فروده و دیگر رجوع به یکدام بخورد

در آن ایام که کرده که یک سکوره تا شش تکبیر سیدا فکرده بخورد و اگر اثر ظاهر باشد جیسا که در جهار تکوره دیب

حو باید تا ایام جهار هفته کرده بخورد غذا از برنج شیر گاو و از جمیع مرهر کند فصل هشتم در بیان عوق باه ناید دانست

که هر منی المذکور باه اعتقاد بر عدا باید کرد با غذا از اولیک رد اعضا بیان بود و از او نعو ورید بدن شود

پس غذا بخود و برله و با تاره و سیار و قلیه کمی و نان گندم و شیر و روغن کاو و لوک مولان

و کبوتر بچه و بط و بیضه مرغ نیم برشت همه مقوی باه و مسقطات الحشب مرطب مراحج غذا و خشک دو اسن

غذا باید حکی بود و ما المحبه مثل هر دو دارتیه تا شکم ممالب نشود و بحمیس عکس الآن و سکای جماع است که

بر بیهم بود و بدن ممتلی شود و در خلو معده اضر بست و جماع لعجاب و کثرت مطر و حالت صعده

و عفت و تعب و اسهال و ... نهایت مضر و ممنوع در ایشان یا کثرت شیر با شیر مسوق

بعد از فراغ جماع بلا فاصله جهار دام قند سیاه بخوریند و در سر او در کیه با کتول اسبغول با ازت بسعف

می آرد و شیر و اسبغول فوت باه بسیار کند دیگر آیه ال متصله خوده عود و بر مضلک الله تبارک

بگیرد در تخم مادرکیان بکیرد با هم کوفته بول دو صبح حب متدق بکحب بخورد ضعیف نماز دو دیگر

لک کسی را ضعف باه بسیار باشد کلاکنت سر جماع سوایکد محمد الولا بلبلا اصلا مع شیر تا حسبل بخورد

حمل بکیار ارکاف سیاه کند فوت رفته باز آید دیگر ایشان ... و زیر کرده و اکا مجرب نوشته شد

زیاد حرارت کم رطوبت زیاد حرارت کم یبوست زیاد حرارت کم برودت زیاد برودت کم حرارت

زیاد رطوبت کم حرارت زیاد رطوبت کم برودت زیاد رطوبت کم یبوست زیاد یبوست کم حرارت

زیاد یبوست کم برودت زیاد یبوست کم رطوبت

بعد ازین چهار طرح دهند

زیاد حرارت کم رطوبت یبوست زیاد برودت کم یبوست رطوبت زیاد یبوست کم برودت حرارت زیاد رطوبت کم یبوست برودت

بعد ازین سه طرح دهند

زیاد حرارت کم برودت رطوبت یبوست

زیاد رطوبت کم حرارت یبوست برودت

زیاد برودت کم حرارت یبوست رطوبت

زیاد یبوست کم حرارت برودت رطوبت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] درج [illegible] کرده حواله

[illegible]

مغز پسته دانه پنج درم مجموع را با سکنجبین بخورد و بعد از آن تخم بالنگو پنج درم با شیره درم بخورد لعاب اکثر
این بخاصیت است از یک تخم خرزه کوفته یک درم بخورد در شب لعاب قطع میشود دیگر چون که قوت باه و امساک
و شهوت طعام میشود بکار آید که مشاهده تعلق دارد چوب چینی هیچ انار بلادر بلیله کابلی دو نیم درم انار
قند سیاه یک کرده انار باید کمر اول قند سیاه را در چهار من آب بجوشانند تا کاسه حل شود بعد هر سه ادویه
هم کوفته در جسم اندازند و قسمی که چون حل شود خورده هر دو سه عدد تلخ بار بعض بالفعل از قند کشیده
لکان اللاجو رنگ از چهار تولها با شش تولها دیگر مقدار کبوتر در سینه و بیت و یکماشه سیماب بکرد
و هر یک کبوتر را علیحده نگاه دارند روز اول یکماشه سیماب صبح در دهن کبوتر باید داد چهار سیخ باشد
بند نموده آب و دانه بدهد و بحالی کبوتر را تشنه سیماب بدهد کرفته بار و قسم در روز دست اول ابتدا اقعیت
مذکوره آب و دانه بدهد روز دوم عمل قسم یکماشه سیماب دیگر بخوراند و روز سیوم یکماشه دیگر سیماب بدهد
تا که روز سیوم هر یک کبوتر سیماب سه ماشه تمام بخورد و عمل قسم لصفت مذکوره هر یک کبوتر را
علیحده نگاه دارد و بحالت هر روز صاف کرده شیشه سیماب که از کوزه آید در روز شستن بعد از دیگر بجا سیماب او روحه
روز دوم تا یکماه شستن از سیماب بحال از سیماب بماند تا باید بگیرند صورت بطور بریزد و بعد کبوتر
را ذبح کرده بروغن خوب و مصالح و ادویه بریان نموده بخورد که در اندر باه قوت و منی عضو الیقل تا یکبار تجربه
رسیده دیگر بهر تقویت و لموط تا فسد و کند بک الله سار را عجل تا قبه از اسکوره بعضی نیکو حاجت لقدر
هر یک خورده اگر دو پنج ته مدادی ساخته ادویه کنند اک اسکو بعضی سیاه بدن طر بوکر کو کر در را باشیره
مذکور صلا یک کرده هوش خلط نمود دیگر پس از دو عمل قسم چهل نوبت دیگر آلا ابدیده خشک نماید او را
چند بضعه از سیر اولاده یاره مدد بار خشک کنند اول بر نبات اسعجه یکتوله با شکر و یاره بخورد خصوصاً
بکمین مجرور بالنوع نیستر تحشد و یک ملول از تحبس مجروح الیسار مغوی باه آت تجربه بحضه نشحد ام از روز

تخم ترب سیاه عدد شیر گاو بیست درم اطریفل صغیر بیرون طلا چهار درم با پنج درم بخورند دیگر از خیره خولنجان درم
مغز بادام مقوی تخم بار سفید قاقله نیم سنگ بیشتر که بیکجا بهمان کرفته تا باشد لاحق المغی که بهی کسر خرما
که شیر در وی نمیباشد و حساب قرمایی کوکرد و حسابی کش کرده از کرب کوکرد تازه هفت سفته
داده تا بند بعد از آن از آن بخورد سیاه که جوش داده کرفته تا بیشتر سفت سفته دیگر داده همه اول از آن اسنارست
نکوید و موی لحسات سنک نموده که تا بحکی مل نموده تا بنشر بشر بند و لقدر بخورد جنب ندی و بیش ساعت بیشتر
ز ارتساع هفت حب بخورند زیاده شاید مصنف ذخیره نوشته که محرور را لعق از بهر دوا بهی سنگ یک درد
چنانکه آن حب دیگر تخم کنوجه هشت درم صمغ سیاه بیست درم ریک علیحده ورود آباد
شیر گاو بجوش نه تا بنجام در خورد و در بایه خشک نموده با این زرده بیاید بجوش خوابنده ودرم عاقرقرحا
تخم انجدان الدر ریک شش درم تخم کندر تخم ترب کوکرد دو موچینل اندر ریک ده درم تخم خشخاش سفید بیست درم
همه را کوفته سنجیده روغن گاو چرب کرده بلابه همه بایست آمیخته کفک بیست صبح و شام ماشه شیر گاو
بخورند دیگر راحت البدن مصطکی فلفل ریک دو تولچه سلیم از ماده از ریک یکتوله مصر الثعلب خولنجان بسیار
زعفران ریک تولی ورق طلا سه عدد ورق نقره سه عدد مشک یکماشه با شهد سه چهار ماشه حب بسیب
بخورند دیگر فضه گاو سه کرده سه ماشه بوده بکدام مصبه یکافته و نیمه در رنموده در روزی بخورند
ویمیر بیت بخورند بیکعصه مدامت ماهی با عسل نیز دیگر فلفل کند تخم ترب در اجی رکحل برابر بوده
سنجیده در بر سفته بهم ریت لند لته وو رخ هفت عدد بخورد دیگر خی با بیت مصر انجا اسپاب
شنگرف دو درم کوکرد در تیر صاف کرده دو درم مصل دوازده یاس السباغ ماکحه شود بار نا کا کنجی
بکدام فلفل هر یکی قلع داده یازده بنصیر مرغ شل ها که حب بندند هر روز یک حب با برکدان بخورد
نا بنکاه دوا خوردن از روغنی و بیجا بعیت پرهیز کنند و بالای آن شیر بخورد و بعد شولا شوربا بکوشت

کوشت باشد بخورد و لذت جماع پیدا کند و سستی و ضعف باه دیگر اگر کشنه صلابت و پاره فستا صاف کرده

هر بار یک درم در همه جهان یکجا باریک نموده بعسل المصفی یک بخورد و بعضی از مجامعت وزن بر سر نماند

دیگر دار چینی سه باشه با چهار درم با شیر تازه گاو با قدری نبات و در اول بخورد و بعد از دست این اشتها و قوت باه

و دل را نفع عام دهد دیگر در امساک مشک زعفران عنبر جاوشیر عود زرنباد از هر یک نیم باشه همه را

کوفته و باریک کرده حب کنند و بخورد دیگر معجون لولوی که باه را و دفع رعشه ... سخه الا

مروارید ناسفته ببسبابه هر یک دو درم ... سفید از هر یک سه درم هیچ بالاد سیح کاکنج از هر یک

یک درم نفاخ ... سعد کوفتن کرده ... با آتش ... آثار ... از هر یک ... کوفته سخته

با هم چند اعسل کف گرفته بسرشند بیش از جماع دو درم یا یک یک بخورند دیگر مقوی باه و منی ... سیاه شده

صمغ ... دو درم مغز بادام مغز چلغوزه ... وبسته و چار مغز و ... هر یک ... درم ... بسباسه

قاقله قرنفل ... دار چینی ... بالوج ... رحسل ... عاقر قرحا ... از هر یک یک مثقال روغن

بادام ... بار ... ده ... در آن انداخته

... بریان کرده ... کوفته سخته در ... معجون ... عطریات

... بار ... باشد ... فصل دیگر در ... باه ...

... بیت ... جالینوس ... گرده ... سقاقل ... تخم ... سفید

کس خر ... مساوی گرفته توقیت حاجت ... حل کرده بخورد ... تمام ... دیگر معجون ...

... فایده تمام دارد ... در ... کتاب ... میشود ... بیل ...

... برد ... سه ... کرده ... ده ... تا ... دام ...

... کند ... ده دام ... حساب سه دام جمله را ... کرده در ...

... خوده ... بر ... بخورد ... کنند دیگر ...

بارزد را سکرده ازان یکی به یکحصه و زیره کاوی خولان دو حصه هر دو را مخلوط کرده طلا کنند بالای کم حسک کوفته در

سر لیپ کنند بقوی و محکم شود تا آنکه هر روز لیپ عمل بکنند دیگر وصف را سخت کنند و بغوط تمام او رد

بیار و برگ سفید در روغن یاسمین نیم جوش بدست دام اول بیار را بکوبند بالعاب خود بار و بند پس در

بلکور را کش نیم مرزنماو قسطه لعاب تخم کوه و فتیله بکند دیگر بار روغن را بمالیده و صاف کرده بگیرند و جدوار

خطائی و مشک از هر یک دو درم سوده همچنین داخل کنند و نگاه دارد و وقت حاجت بر وصف و حصه و میان ران

دیگر بمالند و کف پای بحیرت یابد دیگر بیضه کنجشک را با مسکه گاو سرکرده بکف پا بمالند و بار را

بر زمین نگذارد اصلا امساک کرد دیگر زیره با کیان سیاه با قدری قرنفل سوده با میز دو طلا کنند دیگر بار و باب

سائیده بر وصف طلا کنند تا امساک بود و خواب نماید بر دو لذت یابد دیگر بلبلاب غنبه بسیار بفشرد هیچ

حب بفشرد و سرخ مهر مهره سائیده بیضه خوک کلان از هر یک همه را جوب کنند لبت دیگر

طلا کنند دیگر بصلع حلوزه خراطین بمدام رنیح دو سرخ هر دو را صلایه کنند و در ظرف کنند روغن سفید

با چو حل نمانند با مثل مرهم شود حسفه کدانسته تا قریب بالیده بر بحدیثه روز تا هفت روز بالیده صلاح

یابد کرم بشوند دیگر صاحب مذکور مجرب است بیار عنصل را در چهار حصه روغن کنجد نمایند

شود بار نهلان روغن کف پا را طلا کنند و لعبد آن تا صباح پا بر زمین ننهند عادت شود نماید دیگر کهیه سوخته

زده با سکر الکار رفته تا بیسند درست سفید مهره دو درم عود قرماد و درم کهو کچی سفید دو درم بر پیله حال الکل دو با هم

پس هر چهار چیز را جدا جدا کوفته کنند که مثل سرمه شوند بعده در میان سراب دو آتشه منقع نموده بسیار

هر روز بوقت حضر لیپ کنند و از برگ تنبول هر چهار طرف سفید حسفه کدانسته و الا مادها حامل مرهم

و لکاه باب که بشوند انشاء الله تعالی در یک هفته درست شود باب سیزدهم در امراض جسم مسمی بادزه

فصل فصل اول در لادویه که روح را تاب و خوشبو کنند بگیرند از چهر بیله کوفته سیاه سلاری اسپند

هر کدام با همه ور زیر خود دو و دستانه دیگر گل چهار کرده با روغن کنجد آمیخته بر یغ طلا کنند دیگر

پوست بیخ انار و پوست ساج و برگ مورد و پوست بیخ سیر [illegible] بستانند و بروغن بلسان بپزند و در فرج طلا کنند و بنشیند

فرو برد و لذت بسیار دهد و دیگر سنگ کافور با زعفران [illegible] مثل اگر کوبیده همه را با [illegible] سحق کرده [illegible]

بکنند و [illegible] فصل دویم در اماس رحم بسیار ورم گرم باشد علامتش آنست

تپیدن و بسیار [illegible] و سیاهی [illegible] ناف [illegible] لکن ورم مقدم باشد و درد [illegible] الحوال

بالای [illegible] باشد و [illegible] و گاه فرود [illegible] هر روز [illegible] ماقدرت باشد

غیر [illegible] ورم زردی و گاه ورم سخت از زیاده [illegible] علامتش [illegible] صلابت

[illegible] و اضطراب حرکت باشد و [illegible] از حرکت [illegible] سبب [illegible] باشد علاج

آنکه ورم گرم باشد فصد باسلیق [illegible] اقبال [illegible] کرده باشد [illegible] مرهم [illegible] روغن گل

دیگر [illegible] در ورم [illegible] کند [illegible] و ورم سرد [illegible] طبیخ [illegible] حب

دیگر [illegible] اکلیل الملک شبت [illegible] مجموع [illegible] بیاشامد [illegible] حلبه

و لعاب تخم کتان [illegible] مرزنجوش [illegible] روغن [illegible] مجموع کرده

ضماد کند فصل سیم در رجوع الرحم علامتش آنست که درد موضع رحم [illegible] و ورم [illegible] فرج علاج

آنکه [illegible] کلنار [illegible] سحق [illegible]

فصل چهارم در قروح الرحم که در کتب [illegible] علامتش آنست درد عظیم در [illegible]

[illegible] و جرب [illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

فصل پنجم [illegible] رطوبت [illegible] فاسده [illegible] علامتش ظاهر [illegible] علاج [illegible]

نموده با شیره ابله و شهد و شکر اسفنج ابطر بو قالوده بخورد لکن ابله باره نیاید تا خوش ابله چسبک لعل گردد دیگر
پوست و رخته انبه و لیمان ساب کرده بجای سحیقه شیر الاغ بگیرد بوزن دو درم خمیره بکند و تخم کشنیز و ...
خرمه و تخم خرفه ... نیم هر دو سه را سحق نموده بخوانند قوی هر دو سلسل البول و رطوبت دفع گردد دیگر
باسلیق از طرف ... الاکحل ... لذ ... بکیرد مصری آثار ادل ... را
سانرده زر ... بکوبند با علوط ... نوده ... و باشد کاندر ... تحویل ... با علوط نود
و ... دو درم تا سه درم بخورد ... اور دیگر ... دباه
... دیگر ... که ... کوفته سحیقه
مصریا ... ابراد ... اسفیدج دو درم ... فصل ششم در ... یعنی خارش زن
علامت آن ... رحم با خارش اگر در فرج باشد ... محسوس میشود ... فرج
... علاج ... سکنجبین ... حکرده طلا کنند خارش و ... دفع شود دیگر
برگ ... پوست انار و عدس ... باشد ... و نیم پاره بردارند دیگر ... لعاب بگیرد
طلا کنند دیگر ... علوله ساخته بردارند ... دیگر ابله ... را
سوخته خاکستر آن با روغن ... حل کرده بمالد فصل هفتم در ... الرحم یعنی ... علامت آن آنک
... عانه و ... متصل است ... ثقل ... آن موضع درد ... کند
تا ... بالا ... معده ... دست ... از ناف ... و انتقال درد
از موضعی بموضعی دیگر ... در ... دیگر بادیان و تخم کرفس و ... کوفته سحیقه
ساخته ... دیگر ... دو درم تا ... بخورد دیگر ... الفتح ...
... حب ... رعوان ... همه مساوی کوفته سحیقه ...

یکبوله با شیر گاو ناشتا بخورد و غذا لطیف باشد فصل هشتم شقاق فم الرحم یعنی ترقیدگی زیدان علامتش آنکه
محسوس شدن شقاق بحس بصر اگر بیرون رحم باشد و اگر درون باشد انگشت را در آورند خون آلوده
بر آید و نیز وجع در اذبعت بود و گاهی خون آلوده بر آید علاج آنکه سفیده تخم مرغ و موم سفید بردارند
از هر یک سه درم کافور یک حبه سوده در سفیده بیضه مرهم کنند و طلا نمایند فصل نهم در احتباس رحم یعنی حیض
زنان از برآمدن مخوف است بسبب آنکه علت قطع بخارات از حیض و یا حبس دم طمث بود و خاصیته یعنی
وضع عارض بود الا اینکه از حیض کف از دهن بر آید و گاهی در ساقین افتد و در ثقل زیر ناف رطوبت
دنباید بیمار نیز در نوبت حیض اگر بر یقع میشود از ناخنه عانه خون تا بدان رسد سبوس بود و خفقان
دهن و عقل نیز بود و هرگاه بهوش آید اگر گذشته یاد دهد بخلاف غشی و گاه تپ تیز و حامله رحم را اعتلال
که از تپ بر آید خفی حاصل آید و در احتباس طمث که رنج دیگر در تولی نیز باشد معه علامات دم
علاج اگر دیگر نیز بدانسته باشند بو بر دند چون عمل کرد الا مسهل بعده تخم خیار حب دو درم کافور جو دانه
یکجا سته هر روز سکنجبین بخورد و این را آنقدر باید که در حالت غشی انگشت را بروغن خوش مسل خیار و
بنوره در آرد و بجنباند فصل دهم در قطع طمث یعنی بستن خون موجب غشی بود و موجب
آن سبب خلط اخلاط غلیظ باشد علامتش آنکه آرد در زیر ناف و گرانی علاج فصل از رگ دار فلفل
خون جوا کهار رحم کند و ماملح برابر بوده با شیر رفوم حبه ساخته هر روز بر دارد و تب و در رسا آن دو دانه
میشود بلکه حاملگی کند دیگر تخم الگوزه بریان فلفل بهار تک قند سیاه همه مساوی کوفته بیخته از سه درم
تا چهار درم بحسب مزاج ای رگان مرگیحه الایت که دو از ده در ساخ کیحند با یک جو کوفته بخورده در پانزده دام آب
بجوشانند تا چهار حصه بماند صاف کرده در دام بخورد دیگر گوره تخم و ملسک حیض از اتفاع دیریع بلیلح
نر ابم وملک کیحند برابر و بان جو کوفته کرده در دام دشتی و دو درم دیگر بجوشانند تا بمدام بماند صاف نموده دهد

قند سیاه آمیخته بخورد دیگر از بدکردهای مجرب است چون از سبب حیض باشد کم آن بسته در مجاری شود علامت

آن درد پشت و ناف و ثقل بدن در ایام حیض و ظهور خون اندک بغیر وقت صفت سیقه و الکبیر از هر یک

بست درم کلنج قسط بلبل فوه از هر یک سه درم همه را کوفته کرده در دو و نیم رطل آب جوشانند تا نیم رطل بماند با شکر سرخ

شیرین نموده بخورد فصل یازدهم در کثرت طمث یعنی روان خون حیض سبب این بیشتر گرمی است خون بسیار رود علامت

علاج رگ باسلیق [illegible] دو ماشه با دو نیم ماشه با دوغ ماست گاو [illegible] که بیمار بخورد آید دیگر [illegible]

دیگر درم سوده با دوغ گاو آمیخته کرده بخورد [illegible] با دوغ [illegible] استحاضه که در آن خون مایل سفید

باشد [illegible] دفع شود دیگر [illegible] غذا سازد با قند سیاه و روغن گاو آمیخته بخورد و [illegible] که از [illegible]

که باشد دفع شود دیگر گل ارمنی سه مثقال کهربا سه مثقال کوفته بیخته با [illegible] تخم [illegible] بخورند و مرض [illegible] مفید است یازده

فصل دوازدهم در عقر یعنی عقیمه شدن زنان علاج [illegible] یعنی [illegible] در ربع [illegible] و دیگر [illegible] فراهم

آید چون بوبه با [illegible] پوست انار هر یک سه مثقال سوده بیخته با قند سیاه سفوف سازد و هر دارد

دیگر بیخ [illegible] سه درم با چهار درم شیر گاو با [illegible] سحته دو درم روغن اضافه کرده بخورد و [illegible] نیم ماشه

با [illegible] گاو [illegible] برداشته بعد از طهر سه روز [illegible] چهار طهر حامله شود دیگر [illegible]

که بسیار خورده باشد [illegible] سه ماشه [illegible] گاو که [illegible] باشند

[illegible] کرده بخورد تا سه روز دیگر [illegible] روغن گاو که در هر کتاب نوشته شود امراض زنان و مردان را

فایده تمام بخشد فصل سیزدهم در علاج زنان حامله برای آسان زادن علاج پوست بیخ درخت

[illegible] حنظل که با [illegible] تعالی [illegible] کرده بخورد وضع حمل [illegible] زود

اگر بچه در شکم کج شده یا مرده باشد دیگر [illegible] که در شکم [illegible]

[illegible]

شود و بعد خشک شدن روغن بید انجیر بر اندام در دو پشت بر سای شیر گاو و ملکه بخورند اگر توقف شود قیصر را که
مذکور شد کرده بر دارد دیگر بدانند که خون در شکم بند شده و از آن بلا شود باید که سحق بلیل در آب گرم حل کرده
سه روز بر پشت بر معجونه یک توله با یکیم تو لگ گرفته با قند سیاه که مهر سیاه آمیخته لگاباید روز مذکور را
در روز و شب سه چهار بار نگاه کرده اندنا اگر لا بخل عاقبت شفا یافته دیگر اگر زنان زحمه بلا این اکثر اگر اکبر این سحق
مذکور بشود عارض شود در ضمن یک تنم یاه از ایام ولادت این کاره بد بند دیو دیگر که پیه بلیله را رنبو نبات
کابلی جو اسه بوته گنگنی کشنیز بلیله کحل کتای خورد خار خشک جو اسه کتای بر برگ دالتمس کلو
کاکر سنگ همه برابر جو کوفته کرده هر روز یازده دام در شش و دو دام اگر بشاید با شستم حقیقه جا باید چاهیه
سحیقه سحق اینکه در بریان کرده نیم باشه نمک سنگ دو باشه آمیخته بد بند اگر این دو ازشکم و سرفه شد بعد بتر
و چفونه و لرزش اندام و ریاده کوی دست و پا یا کاهل و اسهال آید لاغر بند زود دفع شود اگر پیه از علبه
هر سه خلط باشد دیگر اگر زنان را بعد ولادت شکم سرکه شود سحق و جا بند اندام با روغن گاو اگر نشده دو هفت
روز بخورد دیگر بلیل در آب بلیل حوالی حاجت بند دو بونه که گر با کمونه بامی رنگ دیو بد بلیله بلیله را تلخ
کوفته کنگنی سویف کحل اندر جو از هر یک یک دام نک سوت سه دانک قند سیاه کنجد سر الکر دو نیم
آمیخته کوفته سحق بند آن غلوله بسته تا ستانا چهارده روز والله اعلم فصل چهاردهم در بیرون
وال این صفت معروف که بعد زاین بر زبان حار فر شود علاج کلش تو مان که بعد از کرفس جو بر
بیانامد یک باشه نمک دو سرخ یا کمفقتر بخورد سیری دوات دیگر بالکنه بکو و فلفل کرد زر و جوز کوفته
سحق در شیر اورده یک سحق بکوده حب لقدر کنار صحرائی بند یکی بد بد دیگر زبان هفت درم
تخم کرفس و بیخ پیلکان از هر یک یک درم کوفته سحق اشکرده در هم آمیخته هر روز یکدرم بخورد
فصل پانزدهم در کلت و علم حب الشفا حافظ الصحت و معجون الصحت خوردن بسیار نافع است

وازکمد بیرون غذا نظام بنوشد بدهند ترهلیله کاو روغن دیگر بخورند آمیخته بشیر باشد تا ده درم یکمدم کرده سحوکرده بلیلدار علاج شیر
سیاه سفید و زیره صالح صالح بجای پخته بسپس بر پایان دیگر بخورند کاو شیر یا کیاد ... سخته نعوذ کونه بناده دیگر بخورند تا ده درم
دو قسم است دو و لاد جوش بود و لاد حرارت یا صبر بود دیگر فصل اول فصل مشتمل است بر مسعفت ... در امراض ... بنا باب باشد
باه نشنی کر دنداک به بکند تو جه ... سپس تا بالدار سپس بالد کلمه کنحوان ... با قطعی یا سلیقو قصد ... تو علیه اکر علاج یا و خو بود
سقت کرد فلفل درم چهار کوبیده بسیره دیگر سفت ... سفید سپس رتوبه ... مسال زعفران ... تا کهل کنند مداومت کاه حیند
سحند کا وسکه یا تا چهار باشه تا نیم باشه تا سه باشه دو کوبیده یک روز دیگر روز تا هفت بخورد روز هر عدد
کرده اضافه بالده کی اندک صباح بخوانند پاس زنیب آب دام بحدام زرده دانه یازده روز اول سیاه مضطری تو که دیگر درد فرو
دیگر یک را بابت کند اضافه اشیه یکدانه هر روز بخورد مهره تمر وع سحته بوده خورده الکلی بکمانه و حبوبی دراز شه بکماسه دران
کردن کوب زنجبیل اعلی ان دام ده درم ... دود نان و حبوبه با و خوی نیز بود یحتمل دیگر ساسه تا زیاده ... کاه
لیش آمیخته را تر بون آب ضعف و در دیده کدر ... زار از منان دام بیست باید بحاد آب در هر ده دام
لیستی کار یقدر بود آب ... تا کهل کند تا ... آب ضعف تا کرده سرد و بود سک آب بکمه بحد و ... بکدار
فته کو ادر د ... بکدام بیشد زراع و ابدل یک مرح دیگر هم کابا بخورد بساعح وقت یادر تعدی یحب و مند حب
کو ... سیر ... دام یک دو یکی ... مندی حب زیاده در کم باشد هر ... بموار کرده ... تحقیق سحته ... دیده ... بکر ... تازه سیر یا
تازه کلکوبیده برگ شیر ... کفتم محرب سخنی دیگر هم سه روز ده چهار ده تا بخورد آب با ... و
بورانی حب ... حب آمیخته در آن کرده بوده ... فلفل بکدام ... تا مدت ... بخور سرم با اشیر اناز باب
سعد الالحی ... داسه ... سکماه قبول ... سیر ... بعد ... نیز حرب ... للصمه الا بالد ... و بخورد ... یحب ... بکدام
دو قسم کرده ... سبزه ... و ... باشه ... تا نیز ... حرب ... باشه ... دوباشه
حیلدار ... باکماسی تعد ... بخورد سول بر ... بو ... الله ... بخورد ... باکماسی ... بخورد الصباح ... روزمره

درزنجبیل بخورد روغن گاو و سرشیده کنند که هر یک نخود ساخته بخورد دیگر بهلیله و فلفل از هر یک سه درم
کوفته بیخته بعسل سرشته از آن بانزده درم ... کوفته همه را با روغن بادام با روغن گاو چرب نموده با آب ... بازر و درین ماده ...
غلوله بسته فرو برند فی الفور بشود که اگر غلوله شکم گویند و این جمیع اقسام را نافع است دیگر سه عدد
مرغ سه ماشه کوبیده با آب آسیکرده بخورد ... بند شود چون ... دیگر بادر ... صبح کوبیده بخورد ... برگ کیکر
و قسم کلکه برگ ... نکار ... گویند کل ... هر دو را ساییده در سایه خشک کنند ...
هر چهار وزن برابر کوفته بیخته با شکر کاو آمیخته ... حب ... صبح و شام بخورد از ... ...
اسهال ... با فعل است از هر یک ... مجرب است ... دیگر ... و شکر ... از هر یک درم کوفته
با آب بخورد دیگر ... طلا چهار سرخ ... نقره چهار ماشه ... نموده چهار ماشه ... نموده ...
... نموده چهل ماشه شکر سفید ماشه ... سیاه ... نموده ...
... بوی سفید ... بخورد ... دیگر ... مالند و بالش ... دهند ...
حب ... نموده ... ماشه ... ماشه ... نموده ... یکسرخ هر روز ... اضافه نموده
... کور ... ترشی ... در ... مجرب ... دیگر ... عصاره ...
... حب ... برای جمیع ... [illegible]
... دیگر ... گاو ... از هر یک ... نموده ...
هم ... بخورد چون ... حب ... دیگر ... پوست ... نموده ...
... صاف کرده بخورد دیگر ... از هر یک ...
کوفته بیخته با روغن گاو چرب نموده بخورد دیگر ... صبح ... مذکور است ...
... دارد ... دیگر پوست ... دیگر ... از هر یک ... درم

جو کلها را از هر یک چهار درم حب الرشاد دو درم هلیله دوازده درم زنجبیل چهار ده درم بلادر سائیده درم بلیله و
پوست هشت درم روغن چند یعنی ادویه سوده مشک همه را کوفته بیخته کنند کنجد با همه ادویه جلاب که ده معجون کنند شربت دو درم
علی الصباح و شام با آب گرم یا آب گاو بخورد قسام بواسیر را نافع است دیگر جهت دفع بواسیر و سقاق مقعد
سود دارد و محرور را برای فایده دارد پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی مقل از هر یک ده درم
کتیرا پنج درم سوده درم حضض سست و یکدرم مقل را حل کرده گولی بوزن یک ماشه بسته نگاه دارند و
یک گولی صبح و شام خورند بعد از یک هفته زیره دو دو گولی بخورند دیگر نوره تمر و ربوب نکو گویی برک
کرکیح تخم ریشته از هر یک چار درم همه را کوفته بیخته با شیر بهنگ و جهت مقعد بوزن یک ماشه صبح و شام
بخورند دیگر برای بادی بلیله کابلی کاکرا وزن مداح ایله چنبر نمک سنگ و وزن آبرا کوفته بیخته
یک کرم بخورند بواسیر را نافع است دیگر در اوراطون و درد افیون خالص یا حل کرده بر روز سه بار
چند روز متواتر طلا کنند دیگر بلیله کابلی دو درم نمک سنگ یکی بهم سائیده بعد طهارت بر علت
بواسیر بچسپاند دیگر استخوان آدم را که بسیار پوسیده باشد دود آن بگیرد باین طریق که استخوان را
کوفته در کوزه نموده آتش در آن بگذارند و بالای آن تخته سوراخ دار نگاه دارند و بر آن نشیند
دیگر گل حب البلسان قدری بعد از بست بدر آن خانه حسیاه رنگ بدلویس کنند و کلوخ بر باد نافع است
دیگر زهره گاو با آنکه بیامیزد وقت شدت درد بواسیر بادی طلا کنند اگر درد دور شود
سفیداب با دریبر گاو عکس برنشنند دیگر مقل ازرق بر زدی سفته در آن برابر افیون یکسره
فریم نهاده به مقعد طلا کنند بواسیر بادی که آماس شدید کند باشد بخور با نرم سود است
دیگر مانند که فلفل کرد بیجا شد کوفته سخته یا دو درم سنگه گاو کسیخته بخورد و ورق گلی در گل
که در ظاهر دوی ماننده گو شده روغن گلی حمل کرده با آن طلا کنند دیگر برای بواسیر خونی و بادی هر قسم

هر قسم که باشد باید حکیم المحمد فولاد را بوها نموده در شیره کلکو بیرون کرده حمله و در اقسام آن کارها دارد

هر روز از درست حرکت بدین یا آنکه گشته شود و صورا تک کماته با برگ سنبل دیگر زیره کهابک چونک

سماق کاوزبان اقماع یعنی تخم بالنگ بادرنجان پوست نار و زیره از هر یکدو دام همه را کوفته بیخته

یکجا کرده بدستور متعارف درد بگیرد دیگر هنگام شدت درد بواسیر کلدران سر انگشت که از آب مالیده

کوزه نیز انکس بنشیند و اگر ریم بشود و اندست پاک کنند دیگر روغن کنجد حال صر از کنار بر کب

در سفید دو هر کجا تواند بمالد دیگر دست و پا را چوک سکفا به پیر و در پهلوی او دشنه بندند چون

خون خورش کند مالیدن الا آنکه بیند چوک الا آنکه نیز با قعنب غذا باره یا نرعاله که از یکسال کمتر باشد

عدلها دوراتی یعنی سهم غذا او بهم زرد او سماک بوی نیز و بالک عباس و تیهو و دال تو تا نیز سیر ار انقیه علامت

و سوزنده چون قال باشد شش تیز خردل و بیارونان برنج و زاب بسیار در فصل دوم در درد مقعد

یعنی زباس سفره تر ضعی حاریت اگر غیر بواسیر بود علامتش الا آنکه و ورقم توقع رسید و در علاج

فصد باسلیق و فصد نرم برنج و روغن گل و اندکی لعفون با نم سرشته مرهم کند و کباب زرد دیگر فصد

تخدیر کند و مکوند الم البلمبای یعنی زیم بمانند بوهه زکرالا که لزوه بار زر دلان کند احمر با خسو و در مرهم

بسایند و بیرون روغن گل مرهم سازند و استعمال نمایند غذا که در آب و فروره که لذ ودانه کار بخته باشد

و تیز مضر از آنچه در بواسیر گفته شد فصل سوم در باصور مقعد که در همدوای مکند بیرون کوند حارث ا

علامتش الا آنکه بعد و سم طهور زرم و در زرداب علاج الا باید ما شد و هر مرهم نبود بد و لبد بیرون شت

والله با قد و لبد که از آن تیزاب عالط و باد بر لک لکوتا و یکسان نکد رستم باشد اشهو لله ربانو

نشتر با بسامه طلا کنند دیگر زبان سک رجمه بسامد لعاب الشیر حطمی و با کل بابونه بدان ها سید

و تکرنک لصیاد و کرام لاک باشن حلال زاهد و بعض بلیح هست دام ادر کنکان با آبس طرحی کند

تا همچو مرهم شود بر جایگاه طلا کنند و بر ناصور نیز نهند و دور کنند تا خود در نشود و در هم نیز نهند
دیگر سرگین خوک با زیت سیاه چنانک آید با بول کودک سائیده بر ناصور طلا کنند دیگر پیله بسوزند
و استخوانها که بر آن گوشت نباشد سوخته کرده بر آنجا طلا کنند دیگر استخوان که بر آن اندکی گوشت باشد سائیده بر ناصور
بمالد یا بر نهند و اگر استخوان مهره کردن گربه باشد سوده ولیکن دیگر سمندر سوخته را بسوزد چنانکه در دستان
نماند و خاکستر بقیه سحق فتیله را با آب زنیخ کرده خاکستر یکی حسیا مدة در ناصور گذارد و دیگر سمندر سوخته
و استخوان گربه را با آب سحق کرده به فتیلها پارچه بمالید در ناصور گذارد دیگر کوکنار سوخته و بیخ نکوله
سائیده تا در ناصور و احکام کرده با شیر دختر بمالید در ناصور طلا کنند و اگر جای فتیله در دو سه عمل نمود
دیگر ... که در فصل ... سوده ... باشد و علاج شکم و آماس مقعد را که در فصل چهارم در سعال
المقعده یعنی ... سعفه مرض حار باشد علامتش آن که درد و سوزش و خشک ... علاج
... فصد ... در روغن گل با مشک ... داخل
نمایند ... کنند تا ... بر سفیده ... دیگر ... بسایند با شیر ... کرده
طلا کنند فصل هفتم در خروج المقعده ... سرد ... مرض حار ... علامتش آن
لکن از ... و اگر از ... سستی بود و سهولت و اندک ...
وسست در روغن ... و علاج ... سرد ... بر ابر ... حرکت
دو ... در ... و در آن ... دیگر ... از ... خون ...
که ... با ... بعد از آن بکارند و ... مقعد را
بار ... کند و ... بر ... و در ... دیگر ...
... فصل هشتم

ششم در علتی است که علت ساذج نیز باشند و لکن مرضی مشهور است علامت آن آنکه درد مقعد
و راحت یافتن از بول کردن علاج صبر سقوطری از شش تا نه باشد بوقت خواب باید فرو برد
المفاصل
باب بیست و یکم در بیان درد ورم در اوجاع مفاصل و علاج آن که مشتمل بر دو فصل فصل اول در وجع
یعنی درد بندها و بعضی آنرا باد و بعضی اندام نیز نامند لکن آن چون باشد در دو سر آماس الموضع نقلد
فصد کنند و اگر از صفرا بود درد با سوزش بود و سرخی الموضع و اگر از بلغم باشد سفیدی موضع و گرانی
قلب و بود و اگر از سودا بود سیاهی و کبودی موضع است که بر لاجرم وجع المفاصل و وجع النسا
و نقرس نافعست باید که اول در سه روز این مسهل تربد ضعف لاجرم حب کنند بوزن یک مثقال مع مدالحجر
دارچینی بخورد از هر یک و گرم از سنگ دو درم از حب بابونه چهار درم گرفته بکوبند بخورد بعد السلام
روز چهارم حمام لابد روغن مسهل در شیر گاو بخورد نسخه لاجرم تربد نیز را بمقدار یک مثقال
خولنجان از هر یک ده درم با تخم گشنیز کوفته کنند چهار چند از ملک روغن مدالحجر بگیرد در برابر
روغن خوش ملل با مطر بود قدر بکر ملک با تخت چند آن آب آب انداخته بجوشاند تا الصف بماند
صاف کرده بر روغن ملک و ترد بار روغن بنما شیر شیر ده درم و املک ده قدری خوش داده
لکاید از مید جنس حب مید ملک از هر یک دو ده مثقال مداحجر بخواهد آب بشسته همه را
نمر کوفته کرده بر آتش بگذارد تا آنکه آب بسوزد روغن بماند بعده صاف کنند اگر بیمار قوی باشد تمام
و اگر ضعیف باشد ثلث یا ربع کم کرده بخورد و روز دیگر میان نیز ... بخورد و بود روز
قبل و دو روز بعده واحد السلام بخورد در آن حالیکه نیز نافعست دیگر ملک ملک نیز گیاه آرکان
مرکب سنجیده ساعت بر قوم فادار روغن گاو و روغن کنجد سیاه نصر برابر از هر یک دو درم

همه را در ادویه کوفته بیخته و سرشته مهر کنند باد و دیگر باید چهار پاس آتش دهند چون آب سرد شود نگاه دارند اگر
ماده کم باشد سه درم و الا چهار درم بخورند دیگر برای تب بلغمی کشنیز انگوزه کحل کنجد هر یک برابر رهره نفید
مس دار فلفل فلفل موی جوک تخم کرفس سونتهه مرچ و بادیان هر یکی نیم کلی همه برابر باریک
بسایند و سه چند ادویه عسل تولی عسل از وجند ادویه بتر همله همه ادویه را کوفته بیخته با عسل سرشته
دام روغن کاو بیامیزد و در چوب انداخته گل کنند بعد چون صاف کرده گرفته تا هفت منجون ساخته غلولها هندبر
یکغلوله باید بخورد و اکر خواهد در لبنا ومند مقید بعیر العوامها قراد جاح و بر مینو وفنار سی
و نیک هاپولی ایسر را نیز نافع است دیگر روغن زنجبیل برای جمیع اقسام اوراد و اوجاع مفاصل خوردنی
و مالیدنی نافع است از روغن بید انگیر یک آثار یک لیتر گیرند و نیم آثار جندالی بجوشانند که روغن بماند صاف کرده
از بیدام با یکدام استعمال نمایند دیگر برای وجع المفاصل و عرق النسا نقرس مجرب الفعل است ابله حسابت
جوکوب نموده قند سیاه از هر یک دو دام در یکجا و اندک جمانه ابله را اول فرو برد و بالای آن
بجای آن حب صاف کرده بخورد بالا کلید بخورد نمک در روغن دیگر معجون مثلث مو نوشت
برای وجع المفاصل و عرق النسا و درد پشت عظیم النفع است اول الا نوبت بلبله سه تولیه
ابله دو دام و ربع دانه فلفل دار فلفل ونا دیان درحنیل نوشت بلیله از هر یک دو تولیه سطر
زراوند کرد از هر یک نیم تولیه حصه التعلب سیح تولیه و سه درم سورنجان یکمند لیم فاقلمه چهار درم
بیخ جلعوره بیخ قندی بزبر یک دو نیم تولیه وجاوتری بمیدام سویرد دانه بیر و آنکه ده دام
ادویه کوفته بیخته نموده عسل قند با کم دو دانه آرد باچها السر بند و شربت ... دو درم با چهار آب
بیر بیر از مباشرت خاصه بیر بیری دهند برک در بیکاه از امتلا تحمه و آب وشربت و سرکه

و شراب و اغذیه غلیظ ردی البکوس کم از خون بر بدن بود دیگر جای بیمار در اعضا از هر قسم که باشد [illegible]

سپیده سوده با برگ آن محلوط کرده گرم نموده بر عضو سالم بربندد چند روز بعجل کرده بسیار مفید [illegible]

دویم در عرق النسا یعنی رنگین فلان درد گیست که از مقعد سرین شروع میشود بطرف زانو میرود و گاه

تا پا میرسد و اگر از سرین بجا ورنگ ندوجع الورک نامند و دیگر آنکه باد در بخوره بر رگ عرق النسا که موضع

پس ساق است لیس باشد و فصد کنند بعده فرواسهال و بعد صبر سقوطری چهار نیم باشد پوست بلیله زرد و سورنجان

از هر یک سیر نیم باشد بعسل ببندد خوراک تمام اوین نوبس و مفاصل را نیز نافع است دیگر نمک سنگ الجود

با دیان فلفل دار فلفل بیخ حینه بلبلول گوتیه ما دیر بانک از هر یک در بلیله کابلی مثل آنها را نیم

از هر یک دو درم همه را کوفته سخته چهار درم با آب بخورد دیگر پوست درخت لکاس ره نیم درم

سائیده سخیه حکم تا یکهفته بخورد فصل سیوم در وجع الرکبه یعنی درد زانو و ساق پا باشد علاج دار فلفل

خوب آب برابر سوده دو درم با آب گرم بخورد و روغن خوب مالش کند سنجر الا در بر گیاه [illegible]

دیگر کنجاره یعنی کهل کنجد و بلیله با آب سوده ضماد کنند به هند تخم نوبر جو کوب کنجد در دیگ بخار دهد و از

که عکه تاسه لطوال بار نهی یعنی لیت عکه بر آن عضو بزند دیگر از حکیم صبح الله برای درد زانو شنید چهار باشد

وقت خواب بخورند تا دوازده روز بعد الاحب الرسال بکتویه با آب قند سیاه کمه کرد در دنبال

عمل محروه سیب نوا خورند تا چهار روز و کنجاره کنجد دو دام بلیله سیاه یک دام با آب ساییده و حکم

ساخته طلا نماید دو روز بسته دارد هر روز بکبار عمل نماید تا چهار ده روز شفا کلی شود

دیگر آهون رود نه تشکرف کوبه نلچ صبر از هر یک [illegible] کوبیده در آب رگ جلنوده

طلا کنند و در آفتاب نشیند یک دو گهری عضو کو را حسب سه بیر روز تا سه مرتبه همین دستور

اگر و بنفشه بر دو دارد [illegible] دیگر چند کلک روغن [illegible] دیگر روغن بید انجیر با روغن [illegible]

طلا کنند بعده [illegible] کرده بر بندد دیگر [illegible] دیگر [illegible] با برگ سنبهالو

[illegible] فصل چهارم در [illegible] در [illegible] اگر گاه با [illegible] و گاه

[illegible] و گاه از [illegible] اگر [illegible] [illegible] اگر از خون باشد

علامتش [illegible] و شدت [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] در زردی

[illegible] دیگر فصد باسلیق [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] کردن [illegible] صفرا

[illegible] گرم [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] آمیخته و سرد کرده

ضماد کنند و دیگر [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] گندم [illegible] بالید

[illegible] [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] با [illegible] بلد

[illegible] و [illegible] علامتش [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] باده با [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] گرم و [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] باده [illegible] دیگر [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] سلیت [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] ضماد کنند

دیگر [illegible] با [illegible] [illegible] با [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] علامت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در حرکت [illegible]

[illegible] علامات [illegible] فصد باسلیق [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

باریه و اگر از باد بود علامتش آن است علامتش نکوبیت دیگر علاج آن بود در حمره کنند و بکلی حلقه نموده

بسوزد که دود برآید از سکرده هر روز با روغن گاو از کنیم باشد و شامه بخورد لکن روغن مواتر خورد

باب بجگر بیماران در دل و ملوف هر بالیع فصل ششم در رگهای سست که در هند و افوا مشهور

علامتش آن است حال کردن و سخت گردد کم از جا جنبیدن نتواند و دور دکنند و بعضی تیر در زناک

مریض حال نیند و دکه بدن را بجا جنبیدن علاج از بتاسوف بلیلی بلیل کرد و نیف الله بخورد

د بکنند ککو و ترشیش مند هار کنار کالبد خود شد کنگی و لعوابی بالله با تیریک د بو د لا سم را

جی کوبنه بنموده و مرابر گرفته دود دام کرده و روغن آنجه مانده با چهارم حصه مانده صاف کرده بخورد

دنیابین و دکوبات و در آن جمیع و در دیگر از الغم بات هر باقعه دیگر کوکل جو کوی مقید بالله

روغنها القبع بلا الف فصل هفتم در درد الی لع رکهای سلی قوی و سطبر و کره کره طاهر بشود و درد کند

علاج وصد بلیو باد و دیار و کناو در سهال که بلغم د شود مروان کنند و مند دیگر صد بچه مرغ لعاب

و یکجا کرده بر ساق طلا کنند و لعبه با محکم مند فصل هشتم در درد الفیل بلغی سل یا و در آغاز وصد

بالمثل از وقت مفاصل با حجامت بر ساق بار فو اسهال علاج بند ملعلس کهجوه کبر فی محکم بود

جو بلب بالمبر یک تیتیج جوب بیریک کنه آن لا بر کرفت بارند برابر بوده لشید ابجه

طلا کنند و بقوف محیر در دو نیکفدست بخورد با کلاب و دیگر بسجو بند مارک کنک عسل برابر با چهار

برسک شخانشیر کاو بخورند و دیگر نویست بلیله کلان نکعدیه در روغن هند ابکر بریان کرده با بنول کار

اش کنند و بخورد و در نقیصه لقع ظاهر میشود فصل نهم در عرق النسا بند تقر تا ربد بیشتر و در بای

میدا میشود و سختی جوب صبر اداولست علامتش آن تا اثر کف ظاهر میشود حرکت کند

بیش جو کنت کم دارد از رشته کو مند علاج نیکیه با بلیموی سانده بر با رو طلا کنند

والائی پوست لیمون چند عدد دیگر کیر کوتر و سیاه قند از هر یک یک درم معجون و حب بقدر

نخود حب کم چهار باشد تا بخورند و پوست بیخ کماذریوس کرفس بیخ کرفس کوفته و موخته با آب

چیزی طلا کنند دیگر برای سپید رنگ سپیده فرو بر دیگر کوزه ریزه سیاه گرفته و با سرکه طلا کنند

انزروت طلا کنند و آن باد سپید و سیاه مشهور تکه بر سفید رنگ سپید و سپیده قرنفل

دیگر سپیده کهربا کرده یک درم با قند سیاه حب بسته بخورند و حب بقدر نخود بر دو دیگر

کندم هر یک روز بعد بخورند چیزی با ادویه دیگر اورا بر سر رسته بخورند و با بادام بود

برای دیگر این چند بسته روز دوره المسیح بجهت بوسه صبر اول روز نیم تا شب انیسون طلا کنند

بر بیدکا و برد قلقل بجهت این است از طور زرد و رنگا طلا کنند برای دیگر علاج کوفته

زیره و طلا کنند دیگر سپید جمع شده برای دیگر بقل رنگ بکوبند و با کعبه بخورند

رسته مثقال و روغن تا این زائل کند و رشته مراکو و دیگر این بیاض بر یک را بهم

کرده رسته بر بار و کتان بکشند که از سه صحار بهتر از قاطع

بلقیقا جالقا با سیاهی و نیم در دوام دوبا سی و انچه بدان بعنو و از وسعلی بخورد فصل

در علاج امراض اسهال علاج خوب دیوار سپید کلوی سیاه یک بین اندر نجو بر

تنبول برای کوفته هر روز ده درم در شب دو دوام این با هم ماست حصه با هم بخورد و دفع

سپید اسهال و کار سینه و بلغم و کوته دل و سرفه را نیز نافع و این مجموعه در راحت اندر

بطون مسهار فی دو گرفته شده بر معدن شد دیگر سیر ادرک با قند سیاه کهنه اندر یک

دو دوام بخورد و دو عدد ایشان هیچ اسهال نرسم را نافع است دیگر جوس کندم کلوی دیوار سپید ادرک

و دیوال سه ایکار سیاه پنجاه و هشت دام و قند سیاه چهار آثار بکوبند و پانزده دام از آن طلا کنند شب بعد

سوخته و فلفل سرخ و تیز و دار الکحل و حاجب هر یک چهار درم ملایم سوده و چون سرد شود بیست درم

شهد بیامیزد و از دو درم تا یک مثقال روز بروز بخورد دافع اورام اماس است دیگر روغن بید انجیر دو درم کیلا یا دکار

سه درم شیره که یا نوزده درم هم آمیخته بخورد و حشیش بید الدیث انواع اماس دفع شود دیگر

زرنیخ سیل یا نمک برابر سوده با روغن بلیغ طلا کنند انواع اماس ها را زایل کند دیگر برای ورم

که بولدیش از بلغم رطوبت فرو نشاند نفع تمام دارد دیگر برگ سگ گوفته یکمست یا سخی کرده بخورد

دیگر زنجبیل یا بوده نمک طلا کنند فصل دوم در دو اسیل یعنی اماسها خود که اگر اول کو مند علاج اگر

آغاز یا بند چون بند بود یکی بند یا بحیکی رسد دیگر در ابتدای بسیاری جو با گندم یا سائیده در روغن بخته قدر

نمک دارا کرده روز و شب چند مرتبه بندد درد ببرد اگر باده باشد رفعه ببرد و اگر کم بود بتحلیل برد

دیگر کنجد یا ره که شود سیل و در جایگه خواهد کند یک لاله در حال کند و سیاه کند تیز برای اثر دلالد دیگر

برگ سنبهالو و برگ بالسهر و برگ سیب و برگ تمر هندی و اکاسی هل در آب جوشانیده بخار آن برای اماس

که باده بهم رسانیده باشد بدهد و عسل و املاح مکه بالند بندد روز دیگر بجیکی رساند دیگر دو درم ارد جو بگنج بپزد

سوده و سخته هم آمیخته تا بر سیل ضماد کنند دیگر سیخ لیکمر تر و تازه سوده در روغن زیتون جوشانده

بر سیل بندد زرد ببرد و رود بخته سوده گرد دیگر در ابتدای سیل جو اخامده بر سیل طلا کنند و چون

روغن به بحس کند باید که چون را یا سائیده و کرم سوده ضماد کنند و چون قریب لبیر گردد آن گوسفند سوخته

سائیده و طلا کنند و اگر یا جوش کسته برابر اضافه کنند بهتر زود ... عمل کند دیگر خسته ابکر

یا سائیده بر و بسیار و جوشش طلا کنند عمل ... دیگر مقل ارزق کنجد برابر کوفته بر سیل بندد دیگر برای سیل

که ... نکرده باشد ونزدیکی یا صور در ... فرص بهاکه هر ان گمانه ... یار یک سائیده

آرد ... با لله را ... دو درد کنید و هر روز بمالند و دیگر ... الکل و دیگر کس ...

کوفتن بسیار شاید روز سه شنبه بیگاه طلوع آفتاب بهر جا که تر شده کرده بعده بنفشه که پا بر زنکه
آن ساعت صحیح است در پا بندد دیگر برای درد آماس که در کف و انگشت مثل جملو پیدا می‌شود دنبل
و آماس کردن و دیگر اندام را نیز نافع است دیگر برگ سیر سالم بر روی کرم نموده متواتر بندد دیگر برگ عناب
کوبیده صحیح و نیش بر نیه بندد دیگر دنبل هو نیه را با تبر بر سامده بیر که نموده لیپ کنید مجرب است و سلام
در شرح ماده و آلا ورم صفراوی بود علامتش آلاک رخ و آماس با تارافه و التهاب و حدت و سوزش و مهلت
در دست و این دو قسم بود قسمی از صفراوی خالص باشد و شناخته می‌شود بجلد بدن انگشت اگر رنگ
ورم زرد گردد و سرد اشتن دوای آن سرخ بود خالص است و الا غیر خالص که مختلط بود چون اسباب و خالطان
به موضع موضع دیگر انتقال از غایت شدت ماده تحلیل غیر خالص که سنگی باشد و بعضی در مهلت سریع و دیرتر
عظیم و علامت غیر خالص یا مارها باشد و صاحب اختیارات قاسمی گفت به هندوستان سیاه آید علاج کنید
نوشته اند و الا چو کشش شرح رنگ است بیکدیگر پیوسته با سوزش و خارش و دانه‌ها خورد بود باشد جز آن در پیشتر
در سر روی پدید آید گاه خشک باشد گاه تر که زرد آب از آن تراوش کند اگر شدت علاج بکنند بجز آن
گردد و دیگر برصه بدن از ضعف اسهال حوث مید بلیله که در سر کتاب نوشته می‌شود غیر آن دیگر بلیله کلان آنکه
و قند سیاه برابر آن بکوبد بخورد و دیگر تربله صد و بیست دام که هر یک نیم و بنفش و آمله باید در آن
دو و نیم اسنا با سنا محمها خوشا مقتخون الصف بماند صافکرده کنند یک دوازده گوگل سی و کشمش هر دم روغن
بیدانجیر چهل و بیست درم در آن اندازه ریخته در ظرف گلی با آتش نرم بپزند تا آنکه غلیظ بود و بو خفته
نگذارد و چون پخته شود آنرا نگاهدارد از یکدام تا دو درم هر روز بخورد غلبه بلغم و سودا دفع شود
این را سکنجبین گوگل گویند [illegible] دیگر برای اطفال گل معصفر سنبل الطیب خشخاش
مساوی جو کوفته نموده با دو دام کوفته در آب نیم پا بنده تا انصف بماند صاف کرده دایه طفل بخورد و قدری با

قدری بطفل هم بدهند دیگر گلو نبات برگ بانسه کشنیز مقشر بدهند دیگر ریشه سوس یکدام آب خوش پانزده ناشتا دام

بجاند صاف کرده ناشتا بطفل بخورانند و برای دایه هر روز بادام دو دام کوفته و در آب یکنیم پاو جوشانند تا که

چهارم حصه بماند صاف کرده بدهند دیگر مجرب تر بهله پوست بیخ سل کی گلو دار بلد محیح وزن برابر جوکوب

کرده چهار روم در صحت چار دام آب جوشانند تا نیست دلیم بماند سیر کرم نیمه بخورد و نیمه را

لته تر کرده بر علت گذارد دیگر مالکو مقشر در هر ماه سه روز کفدست بخورد و غذا نمک دیگر

بی لکز که اطفال را ویا تیمن مبتلا شوند مادر که در نهم و هشتم ماه حمل چهار ده روز برگ حنا کشنیز لکز

یکدام در یکجا و آن کحاله ضماد مالیده صاف کرده بخورد دیگر از حکیم فتح الله علیه الرحمه سرخ باده که کالا نکود

شود بدانند بسیل سیره برگ نورما بعد لان بت قاعدت میشود برای بدن خون مادر بدر رسد و لاسک

داشته باشد در بدن ابله فربات حادث شود و اگر ما الحال دموی عارض شود و کودکی پلاک شود دیگر سهاگه بریان

نیل کشتی کهنه بیری خور بویه جاوتری قرنفل دارچینی زعفران مشک سوخته مرچ از هر یک یکدام دهنما

پانزده در نسخ بعد اگر او را بسیار مولیا کوبند ده دام پان کجه نام مصالح دو صد عدد همه را خوب کوفته کرده

مقدار نیم ماشه تب جیره و اگر طفل چهار ماهه باشد بقدر نخود مع و یچسپ در هر ماه یکمرتبه اضافه کند با شیر

مادر سائیده بدهند دیگر قرص کافور را بهم وزن بخورد یا شیر مادر بر برگ پان لکه لگاب و پاسیده پان

بدهند بر یقین فصل چهارم در شرایکه در مبدا بت گویند و تب شهوره تبی سه لکه از غلط

چار باشد در روز بیشتر بود و شب کند و چون از غلط بارد شود در شب علاج مجرب تر بهله اشکر

آن حبه از ده دم تا چهار دم بخورد دیگر چوبچینی و کبرد و بنفشه برابر سائیده بمالد دیگر ریف

زنجویه گوه تخم تنوار کنجد صلبه براش کرده بر روغن تلخ آمیخته بمالد دیگر یک تولچه بیخ سائیده تا چهار دوره

روغن گاو و کند لال کرده آمیخته بخورد دیگر و مشمر ان ابال فروخت اگه ساچهای او را اطفال اطبا اسال کرده

در آن مسکن شود هم و سپیدی برگ کاه کوفته آن بر آن موضع بمالند و نقوع آلو کشنیز دیگر گل ارمنی هم در نهند و بکار

گویند و اگر معصره و تورّم شد در جلاّنده صباح کی اصابت کرفته بخورد و ثقل را با روغن بلیح بمالند

فصل هجدهم در آتش فارسی که آن را حکّه نیز نامند این آتش که روز بروز زیاده تر میشود و علامت آن درد آن

موضع و تب و خشکی دهن و رنه و درمه و اسهال و قلق و بی‌خوابی و دوار و سدر و تیرگی رنگ و بیهوشی

و اضطراب طبیعت و چون بخورد ریت بعد از آن سدا کرد و قی و در دیگر اعضا علاج بخم همه سی از جو به

دارد لسکوته بلیسه جهت صندل مکّی الاذکی بالاهمه برابر آب کشنیز کرده روغن گاو آمیخته بر جگر طلا کنند دیگر قیصوم

برگ پوست دار بید و نار برابر با آب بجی کرده کلاک باز و با روغن گنجد لعاب سعارف برهند و طلا کنند

فصل نهم در سهو نک و آن بیماری است چون تر آب اما بعد زیاده نمیشود علامت آن آن تمکن [illegible]

و کثرت ماده کم و زیاده میشود علامت آن آن تب و در سر و شکم و تن باشد و چشم هم کشاده و غم اینست

که آن سودا شود و رنگ آن مایل است اما و اگر از صفرا بود با زردی و جریان آب و حکّه و اگر از بلغم

بود خارش و صلابت اکله و دیر حکیم با افراط و [illegible] علاج صندل مالکنند و سیری

چون آن در کلید و پوست درخت سرین و برگ حلیه هر یک لدو به برابر کوفته با آب [illegible] طلا کنند

دیگر پوست درخت [illegible] با آب کشنیز کرده طلا کنند و بجوش آن للا بشوید فصل دهم در سرطان و آن ادا است

صلب بود و پوست لقد یکنود و بعض کلان بود مثل خوربزه در رگهای سیر و با رنگ و کبود اند

پیچانه ظاهر میشود هندیان آن را گویند اگر در دست یا در جای دیگر که گوشت بسیار باشد

و در دیگر اعضا ظاهر شود علاج در آن کار دو وجه باشد دیگر اینکه پاره از یکدام بادام

را بکر کشنیده بخورد و هم بالا بند و مرهم سنگ فرج کته زوجه با برگ ملکتانک

کوفته آمیخته بر سر آن تانک کوکنار ملکتانک برگ درخت مرکه حساک شده افتاده باشد

باشد یکتانک این سحق ادویه را بعد از آن بعد سائیده از پارچه بگذرانیده موم یکتانک سیماب یکتانک

روغن گاو بقدر حاجت اول جمله جمله را یکجا کرده در روغن اندک اندک مرهم سازد و بر سرطان و دمل طلا کنند

بحیات [illegible] همین مرهم نیشکافند و اندمال نیز یابد در مرهم دافع سرطان سحق مبالغه بسیار از تجربه

درآن نموده بعد از ساعتی لعاب اسبغول بکار برد فصل ششم در طاعون و آن از امراض مهلکه است دمل

حار و مخوف است سبب آن ماده سمی است که عضو را تباه سازد و [illegible] اکثر که صفت

سمیه بدل اعضا رسد [illegible] و آن در هیئت نخود بقدر بندق بیرون می آید با سوزش و التهاب بسیار

و حمره و سیاه با بسیار وقت غشیان و خفقان عارض شود و مهلک است که در اعضای ضعیفه حادث شود

مثل کشن ران و بغل و پس گوش و پهلو و ابتدا [illegible] لازم است علاج فصد شدن تا ماده سمیه در همه

تن سرایت نکند بهتر است که در آن موضع زالو بچسبانند خون بسیار بیرون کند دیگر صندل

سرخ و [illegible] باشد [illegible] کافور خسته اضافه نموده [illegible]

و در روز سه نوبت [illegible] بفاصله دو پاس بخورد و اگر [illegible] ماده باشد بتفاوت یک پاس

کافور [illegible] کاته دو سرخ بفاصله یک پاس بخورد بیمار بار دیگر [illegible] آب [illegible] برگ [illegible]

[illegible] خوشبوی سرخ روغن [illegible] درم شیر مقشر چهار درم در شانزده درم شراب [illegible] تا [illegible] اوقات [illegible]

میکرده باشد و کسیکه [illegible] یکدام بخورد دیگر [illegible] مرغ از پست [illegible] کرده بر آن موضع [illegible]

چند روز [illegible] کنند [illegible] دیگر [illegible] بخورد و بر [illegible] طاعون

باشد طلا کنند دیگر [illegible] در

عمل [illegible] دفع [illegible] و [illegible] بارده که خون [illegible] کند مثل عدس و کباب و سرکه بخورد [illegible]

[illegible] در سرکه [illegible] بخورد و [illegible] طلا [illegible] ادویه بارده [illegible] آن موضع را

بانگ بشوند و مریض را از جای سرد دور دارند باید که از خوابانیدن و نشست بر زمین و برهنه
ماندن نیز اجتناب نماید تا بدان به بخار ارضی و بائی مبتلا نشود زیرا که بدین علت
کسانیکه در ایام وبا خواب خود بر زمین دارند اکثر اوقات برهنه میمانند هلاک میشوند
فصل نهم در سکنج بغلک و آماس پستان علاج پیاز سرخ پاک کرده در خاکستر گرم
بپخته و نمک کوفته بسیار گرم متواتر بالا بندد دیگر در آغاز سر به هوبله دو درم مرچ
پنج عدد با آب سوده طلاع کنند و از دو درم تا چهار درم پنج عدد فلفل گرفته
در آب سیب بخیسانند صباح مالیده و صاف کرده یکدرم شهد آمیخته بخورد دو تولچه
در شیر تر نمک سحق کرده طلاع کنند دیگر برگ تر تازه در کیله پیچیده بخورد
تا سه روز بنوعی که بیمار نداند دیگر برگ عباسی گرم متواتر ببندند و درد آماس
معاین و سالست فصل دهم در زخم‌ها در هندوی گویند و بعربی لولول اگر
بسیار باشد اول فصد کنند و مسهل سودا دهند بعده گوگرد و سنگ بلبجی برابر
سوده در کمی گاو تر کرده تا دو هفته نگاه دارد و باز با کمر ساییده چند بار طلاع کنند
دیگر نصف و سنائی برابر کوفته بلعاب [illegible] طلاع کنند دیگر الانچه بطریق نمیشود
نصف بادام را دو پاره کرده نمک بمالد بعد از ان برگ تنبول بپیچیده بخاید فصل یازدهم
در دندان درد و سوراخ علاج دندان دهن روزه دو درم قند بخورد انگوزه ربع درم یکجا
کوفته بر جامه طلاع کنند و بر دندان دارد و پانزده بار بخایند دیگر برای که شما بر دست ان سرایت
کند نزدیک بهلاک الی هم گویند بیشتر در انگشت شود و سوزش بسیار کنند و از سمت
وحدت در تمام دست ان سرایت کند نزدیک بهلاک رسانند از این خوف

لیکن خوف آنست که بر بدن آن عضو بر کرده اند دیگر چوبی که در یکیان [illegible] که اگر آنرا موصله بکوبند با آب

در شکرده طلا کنند دیگر [illegible] نماند دیگر اسپغول با آب طلا کنند و اگر یکدرم تا دو درم بخورد دیگر برگ و بیخ [illegible]

که آنرا کردی و کنند هم کوبند با لوبیا برگ درمان او میشود در کنار آب میروید با آب باید ضماد کنند

بر [illegible] تخم کوشن کانه داخل کنند دیگر پوست دیگر بلد و کتیرا با آب بوده ضماد کنند [illegible] استن مکرر

عمل کنند فصل دوازدهم در صداع یعنی [illegible] علاج کوشت کاو سه چهار دام در آب جوش دهند

تا مهرا شود چون آن تمام بخورد و خورد در خورش با ابای آن بخورد هر چه بر آمده باشد همان نماند دیگر بادام

دیگر آنکه طعام که در درخت نیل شب بوران دو دام در [illegible] آب جوشانند با یک [illegible]

دو دام نبات آمیخته بخورد و این دوا برای [illegible] برای کودک [illegible]

الفلفل یکسیح نیم [illegible] با یکسیح اضافه کنند [illegible] نبات [illegible] مربع [illegible] دیگر

[illegible] که شود [illegible] لطیف دانه [illegible] بوده [illegible] دیگر [illegible]

سه چهار دانه تخم سنبل صاحب [illegible] دیگر [illegible] بوده باید

در چشم [illegible] دانه ها که در چشم [illegible] دیگر پوست [illegible] در [illegible]

[illegible] یعنی سیل و برد سیستان و دیگر همه برابر کوفته بیخته بروغن گاو آمیخته بر دانه ها طلا کنند

هر جا که [illegible] بود دفع شود دیگر استخوان [illegible] در پای راست ببندد [illegible]

در پای چپ دیگر [illegible] برابر خورد [illegible] سفته [illegible] کم برآید دیگر انار و [illegible]

تمام دارد فصل سیزدهم در دمل [illegible] که بهندوی [illegible] اول [illegible] کنند و اسهال [illegible]

حب کنند که [illegible] دیگر [illegible] دو دام [illegible]

ده دام کوفته بیخته [illegible] دیگر [illegible] بخورد [illegible]

که خواهند با یک حصه دیگر بس کپوز سیدام قرنفل پانزده عدد بیرون سه و دو عدد نمک سیاه کرده در فتیله

الحمد که حب بوالال ابیت چهار ره حب بندد یکی صبح و یکی شام فرو برد بعد از تیز بریح لکد بر حوش کند بلکه

بکنند پوست کنجال نیمدام بلبله نیمدام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مصمضه کنند

تا سه روز صبح و شام دیگر سنبل هفت یکنیم تا یک سنگ بلعر یا یک تا یکم کلانه بعد هیچ تا یک ساعد

با شیر برگ تنبول القید فلفل حب لعاب رفع بکجیب دویم روز یکنیم سوم روز یک صبح

و یکی شام با هفت روز بعد زیر دیگه کیتان تک لک مواز انگس شیر کاهو یا نبیذ بخورند لاکر

باش یکجو شده و سه بلکه بعد جوشانیده غرغره کنند دیگر حب چینی را احکام فرنک بدمطر یق

بعد چوب مذکور دادن کو فته سحته مصطکی بدو بکدام قند سفید دو دام سفوف سازند

برای امراض بلغم را نیز با بعمت دیگر برای خوانسوز سیاه کاک حنگی گردن را امعلو کو بند

اجعینی کوزه و سخن بند بعد شیره مذکور بر یکم کرده بسیوی للزد و برکان و بردت

و در لیس بلبله سه تو زحل لعنت دیگر مغز ریوند را با آب رقکرده بر زخم السات طلا

نماید با فرو دیگر بر روی برگ کاو هفت روز با شتا بجوشاند در سه روز قلع کند نصرت

دیگر برای زخم آتشک که در بعضی جا شل لعل از منی پیدا کند بلبله زرد دار ابیم ترحابه

سوده لگامیلند لطور مرهم خوانند مرند صبح بر زخم طلا کنند دیگر در رفع درد خوان

معجون کار دو سخدرم هر روزه نیمدام توبار شیر یم با شیر روغن کاو سنزده و نیم دام اول

چهار و نیم پاسه روغن را زاحته لبابند که روغن در خورد حین قسم ما ربار جمل کنند

بعده دوا را تمام در جوره و ظرف لکهار دور عالی بن عالد هفت روز زیر

ازیکسو بیشه و باد یا دیگر پیت طلا الدم داند و کلبه انداکه کسب مرمر میمع سنگ

است خوردن گوشت میش سیاه ماهی بطلب بیرون آید بعده تنور گرم غیب اللازم نماید فصل چهارم

در جرب یعنی خارش و گری حساک خشک علاج سیماب یکدام سوم صندل چهار دام روغن گاو دو دام سوم در روغن

گرم کرده هر دو سوده سیماب در آن آمیخته با آتش و او بکانند ان نوبه روز متواتر در حمام بمالد تا عرق کند بوقت تموز بوده

غسل نموده دیگر گوگرد دو دام اجوائن خراسانی یکدام مرسنگ [illegible] سیماب [illegible] هر سه ادویه کوفته

بیخته سیماب کهل نماید بحدیکه سیاه شود بعد از آن در روغن تلخ گرم کرده بمالد انشاء الله تعالی اول

روز فرق شود دیگر [illegible] سوده [illegible] گوگرد [illegible] یکدام کافور چینی چهار دام [illegible]

درم هم کفایه کند هر سه آمیخته سه گوری کنند یک گوری را در یکدام روغن گاو آمیخته بمالد چهار

تحکری در آفتاب بنشیند هر جا که خارش شود بمالد [illegible] بار گلی با کرد [illegible] بمالد غسل کنند [illegible]

سه طور عمل کنند [illegible] دفع شود [illegible] دیگر حساک در جمیع [illegible] گرم [illegible] عمل

احتیاج [illegible] بمفاصله چهار روز [illegible] دیگر عمل نماید دیگر [illegible] ریزه کرده در آب

بجوشاند و صاف نماید [illegible] روغن گاو [illegible] بجوشاند بعد از آن طعام روغن [illegible]

آب [illegible] بمالد و خوردن [illegible] روغن هم [illegible] جرب و [illegible]

سودن [illegible] دیگر [illegible] در [illegible] کرده [illegible]

کنند [illegible] روز [illegible] کرده در ظرف [illegible] کنند و روغن تلخ بر سر آن اندازد

چندانکه [illegible] شود بعد از سه روز اندکی حرکت داده بر عضو خارش بمالد تا سه روز

هر روز یکبار [illegible] حرکت داده [illegible] ملاحظه [illegible] تا سوم روز دفع شود

و هر گاه روغن کم میشود در آن ظرف روغن دیگر اندازد [illegible] فرو دام

خردل اصابع گیر و الصاق نمایند و ام کوکرد سائیده با کاهادر هر شب بکنیا الرت بمالد و صبح از آب صدف فرو برد

و بخورد و سکه بالا خورد و در حمام بنشیند و در روغن بلح سائیده بر بدن بمالد که در یک نفس دفع میشود دوای

مبارک و القبح دیگر ان را خارشت و داد و کنجد او در چشم باد و نبات دوای مبارک و

مجرب کیدو بالجن زرچوبه شال برابر نجاسته جو با زنگ سائیده سنج حصه نماید عشند الثماحه :

بر داشته صبح زنش لعل الفه حاکم نقد فرو برد و دو درس را در روغن بلح با یک اسفنج سائیده

بر بدن و در چشم بمالد که ضیع نادرست و دیگر دوای خارش مجرب زرد صابون جانی تازه

بسکته تلیه بتو نبه را سائیده هر سه با آب در کوفته خوب حصه بمالد با نکیدات شود در یک هفته دیگر

از آب بالیده شسته انگاه ارد و بدن را چرب کرده بس چهار کرامات تغیر کرده غسل انشاء الله تعالی درسه

چهار نوبت شفا یابد فصل پانزدهم در فو بالغی زاد و لکه چهار نو عنه است سرخ و سیاه و سفید دیگر

علاج لکه بسیار در بدن باشد و اکثر ما یا بابت دو لعه زرسنح کز الاصدام بد کو میشود و بخورد دیگر تخم

هندی بر سف چسته سرخ و سفید برابر بوده در روغن کاو اندازه است بپزد در آفتاب دار بعد

طلا کنند دیگر برای زاد و کنجد تعا بار در عدد در همون الا صندل سفید کوکرد و الوله سائیده

یکمرد و بآب شل صندل البیاید لوا جار ابیا جایک درشتی خورسند طلا کنند دیگر تخم بنو ارکهد سیاه

ریف قسط دار فلفل زنجوبه سکاک برابر بوده ما جکند شش خراشیده با آب طلا کنند

زاد و بهی دیگر دفع شود دیگر قلم تو مای و کافور علیحده علیحده با ساییده علی الخصوص قلم تو مای

سرمه سا سازد بعده بوزن تحدام روغن گاو بسازد و برآورد هم موشتن بر آتش گدازد و باکه

روغن یکدلادر و دسوم در دی ملکرده یکبار و آنچه موم زر کرده زید باکه زود دست بعده قلم

قلم توتیای سبز و قرار اندازد و یکجا تمام بدستور زیاده آتش کنند بعد از آن کافور در روغن آمیخته اندک اندک

یکبار و پاس آب تنها چوب لت نموده آب بوسه اندازد و یکبار دیگر دو روغن اندازد تر و [illegible]

نگاه دارند هرگاه درد فارش نماید بیرون بکشند کفته آتش اندک گرم کرده بر آن بمالد و بعد رستو [illegible] مدت

نماید و در نسخه موم سه توله کافور و قلم توتیای از هر یک دو توله روغن یکدام ست دیگر سیره برگ چنار سبز

هر دو را سه برنیه بماله دیگر صندل ها که در شیره لیموی کاغذی سائیده بمالد و بگذارد تا خشک شود

دیگر بجهت قوبا و جرب زرنیخ ده درم گوگرد یکدام سماق پنج توله روغن زرد [illegible]

طرز ترتیب این است که سماق گوگرد را کم کنند بعد از آن زرنیخ را حل کرده در پاو آثار روغن [illegible] یکجا

بالد خوب لت کنند و در پارچه تنک بسته بمالد و بر سیخ آهنی بجد و بر سینه محکم کرده بگیر سطل بر آب

میاویزد و آتش کنند و بته یا و روغن با قدر الکم کم بالای آن ریزد پارچه بسوزد و قطره ها که آید

در آب بطل افتد همه را جمع نموده نگاه دارند و وقت حاجت کفه دست را چرب کرده بر قوبا

قوبا بمالد دیگر [illegible] مغز [illegible] بمالد [illegible] رفع شود و سوزش آید هم نگذاشته تا [illegible] فرو نشیند

و کوبیده را [illegible] قوبا تمام فصل پانزدهم در آکوفته و آن حکه ایست در پای یا خارش و ثبور [illegible]

علاج حنا [illegible] برابر با آب [illegible] طلا کند در هفت روز به شود دیگر [illegible] الخ

و در شیره [illegible] نماید [illegible] طلا کنند اول [illegible] یکبار مجرب است دیگر [illegible] کنجد [illegible] دام

سیر [illegible] کرده یکدام [illegible] در روغن بریان کنند [illegible] بار [illegible] را

کنند و در آن فتیله [illegible] سوخته [illegible] از هر یک دو توله [illegible]

یکبار دو بار طلا کند در سه روز دفع شود دیگر [illegible] یکدام [illegible] روغن چهار دام [illegible]

کوفته سوخته در روغن [illegible] نگاه دارد بوقت [illegible] بمالد [illegible]

دیگر یک عدد بوقلمون کلدیه را در روغن مدبّر چنان بریان کنند که سوخته باشد بکوبند و صاف کرده بمالند دیگر صحیح

در بهاق با فروع حنیفه قوی است و بر هم بدو آن جا می‌سند و زرد و خارش میکند و این علت را

در بعد با کسری باکر اکو مند بهتر با که بعضی را باس بند کو رسید از افزوده کم روزی باینکه هر سه روز

از عسل حلار بزم باک تیه والندال سم باقی زرد و خارش ساکن شد محتاج مداوی و دیگر نیست دیگر

برگ درخت فراس در آب باید طلا کنند که مجرب است فصل مقدمه هم در بهاق عصب

دیگر آن باشد و بر قیبا دیا که در سر باشد بشوید بر فیبک کمان علاج صابون للاهوتی باید در زیر

میکنند و بعد بت حالد وقت حوا و صباح با که هم بشوید حمل یکست که باید کنند که یوم نجاسته و بحمام

بعد از آن یک ته روغن کاو چهارده باید که خفه بر آتش بجوشاند روغن را و بعده لادویه در روی اندازند

یکی از آن و بعد از آن حنظل الحاجه تا آتش کم احسنه در رحم بر فیک کمر ساید بر آن باشد دیگر قند سیاه

مقل و مر و نیم و تاب و موم همه برابر بنات باید در سوکا و بجوشاند و همه اللد حنظل

بجل گرد دیگر اگر در بر فیک چون الک بعده و بعده باکان مرهم باخته بدید حنظل تا الد که کمان بسوزد

دیگر برای بر فیک باحر بد حبه تا بابد در ظرف آهن با بلیله کلدان صلابه کرده بر باحر بکند از

با حساب در روی با روسیه بر سه فصل هشتم در کلف و بهق که سفید باشد علاج کلف

اندک و ملک با سیه نجاسته و قصد العصار نمود بید و دفع شود لک در رشت و بسیار باشد حجامه

بر آن بکار کنند و وضع بلبوبا زیت ها کنند و یک اکثر مروت بکمی و کتیرا نیم جزو اسکرده بمالند

خر با بر بسحه یک قبه طلا کنند دیگر زعفران منبل الطیب بیخ اسعد با گلکینه یدبا که کل ملو

قمری کاو لوحی رز حوبه دار بلد محسه بلی کلکنند و یکم تیغ فلکدون کوبیه گرد و حوک بر بک دکمه دود

هر یک ستر درم روغن کنجد از صد و پنجاه و شش درم با آب سبز حبند روغن کنجد بینز دو چون آب بسوزد

بسبوس زود و ساق کرده ملکها نهارد و طلا کنند بکنجه و حال و مهاسه و مانند این دفع شود این را گلگما و بنل گویند دیگر
برگ سفید بوی تخم مرو برابر با سرکه هندیا سوده بر بهق الطریق اول تکه تکه بمالد یا سه روز نشوید بعده بمالد دو روز کند
و نشستن بیشتر این عمل در باب نقصان کند برای دفع بهق سیاه مسهل سودا شود و اول فصد اکحل کنند برای
بهق سفید مسهل بلغم دیگر خربزه کوبه تخم بنولاس سیاه دانه در خربزه بیل تخم سیاه و ابلد و پوست اکو
تنکره همه برابر بوده در سرکه هندی ابتحه یا بکعده بمالد بهق سرسه و نیز دفع شود دیگر باقحمر هندبا برابر
سوده تا سه هفته هر روز آلند و درم تا سه درم با روغن گاو بخورد بهق سفید و سیاه دفع شود دیگر تخم ترب
در سرکه با نوری سوده سه روز بمالد و در آفتاب نشیند دیگر برای کلف و بهق خردل در لیمو بخیسانند بر لوره
بر کنند بالا از سر پوستی لیمو کرده بپوشند تا خردل شیره در خود زود و حساک سوی بر آورده با لیمو باهده طلا کنند
بعد دو سه کرت مالیده بشویند و در روزی دو سه مرتبه بعمل آید و فصل انزوهیم در شورالشه که لقا سرخ زرد خوانند بهق سپیوس
که هندی مهاسه گویند اکثر در خواب بر بدن ظاهر شود دیگر خرابسر را در آب خوشاهنده رو بشویند و بر آن بدارو
دیگر تخم خیار در شیر گاو ساهنده طلا کنند دیگر برای ماهکرون و زرد مهاسه و کلف پوست تنب و نوید
و پوست خیار خنبر و پوست درخت انار زرد چوبه دار هلد متوقه بوده همه با رنگ آب ساهیده بمالد بعد
حساک شلالا بشوید باب عقیل بعم در امراض جلد شتمل بیعت فصل فصل اول در جذام و الآ علکی
محوف شود از دم سوداوی علامتش از انگور و حسم تحلیل الصوت و عقدو و درد اعضا
و آثار او لیکا گویند علاج اول فصد بعد اسهال مکرر کنند و در اثنای استعمال مرکب الکی
بعد فصد کنند بال اسهال بسیار بعقید صحت لاکثر بال بکنی فلفل کرده چربا بعقب جوارا
بیوون برای فلفل از ابتدا بحق کنند عدد یا اضعاف چوکلنت درست کمتر تا یک بار القدر فلفل
بورانیمه شیح بد بشود عمل بماند نه مرتبه یا هفته بیته خوراک یکسی سفید بیشتر داده زیادر
بخرد و مرده تا آید لاله ریاح پیدا عذا انحو تعسیم که تا شد بیمرو عطا و نمک و دوالالالتح تحرر

برای آتشک و سوء الهضم و زرب و سوداوی و بلغمی و خونی نیز یافته است خاصه بهق را خدر که بهندی
سیت کسن بهق را گویند دیگر برای بهق خطارون نموده اولکه بقدر دو درم نبات جبانیده لگاه آید
حرکت داده و صاف کرده بخورد بعد یک هفته سه درم بخورد و بعد از دو هفته چهار درم جذام درد
و باه و برص آتشک باه داده شود و یک بعد بخورند و دانه در باده مدا گوشت چند لقمه نان گندم
و نخود بعد از ترشی و بادی و دستی و چرب و آب پرهیز کنند و در اغذیه نمکین مصلح قدری نمک خشک دیگر نمک
نباتی شد و طعام هر چه بخورد در آب چوب چینی بسته باشد دیگر در تذکره مجرب لعوس آنکه هر دست و پای سفید
باشد برگ حنا بکنم دام در سه دام آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صاف کرده یکنیم دام شکر ریزند همه
یکباره بخورد بعضی قسم با چهل روز دیگر برای بهق که در دست و پا می باشد و حلبه و حنا مساوی
با آب لیموی صماد کنند باید که المحدوم روز باشد و هم صحبت او بیاشند و در ظرف مس اکل او نباید
نگاه کردن بسیار مضرست دیگر مکس یک سیر در برگ شبوا بخورد بعد از آن یک پیڑه با
بخورد غدا نان گندم با نخدام روغن زرد تا سه روز بخورد بعد از آن چند روز پرهیز کند
نفع یابد ربع الدرهم فصل دویم در بهق جهت علاج هاکستر و راه مفت کرده حکما
و سرکه بیاید و در آن روغن مالکنگنی بپزند و بر آن موضع بمالند دیگر برگ کدو زرد چوبه
و بیوان بر دو سهاکه در ملحه بسایند و طلا کنند بار هر روز دیگر تخم تزب و گنوبه هر یک رسد
زرچوبه بالکس برابر کوفته باب سرکه و اینکرده بر بهق بمالند که هر دیره باشد دفع شود و الله
عالم فصل سوم در برص فرق از برص و بهق که بهق مفدمه برص است جون سوزن بجلد ملا
جون بر جلد برص که رطوبت سفید بر آید علاج چنانکه در فصل اول گوش
سوخته زیر سفید مسنی یک سیاه کوفته الا بحر چو کلما هر یک ادخود تا کلکتر و در
همه برابر بوده بوری در دو سه سفل بقدر تدلد و بیکه بگویند و با زیر و عن کا

کاو اندک اندک انداخته بکوبند و بقدر فلفل حب سازند هر روز یک حب خورد لابد اثر است
و آنکه زیاده کند تا دو سه رساند و در عقب آن طعام زود بخورد و جذام و کرم و باسیر
و خارش و استسقا و ناصور و ناسور و غیر آن را نافع است دیگر بر بهله بلادر این گفته یکجزو سیر کرمانی
سنگ فلفل پلپل کند همه برابر صلایه کرده با دو چند قند سیاه آمیخته بکوبند و سه درم را غلوله
بندند و هر روز یکی بخورد داد در این نافع است جوال کافی است و این را بهله و کدکالو گویند دیگر پوست بیخ مدار
باز بیخ الماس فیل سوده در روغن زرد سه مرتبه طلا کنند و این عقوق بخورد و پوست بیخ مدار که در سایه
خشک کرده هر دو برابر شش حصه یکی و [illegible] گره گره کوفته بیخته اول نخود درم بعد از آن تدریج تا دو درم
رساند تا شاه بخورد [illegible] رشته و بادی و استسقای غلیظ و بیخ سر نماند تا چهل روز و بعضی [illegible] گوکهرو
نیز اضافه نموده اند دیگر چینی یکی زرچوب بیخ [illegible] چهار [illegible] کوفته بیخته با شیره [illegible] چهار ماشه را حب
بندند و هر روز یک حب بخورد و یک حب با شیره لیمون بر روغن طلا کنند و نان بخورد با شهد بخورد چهل و نه روز دیگر
بلیله کابلی از پوست جدا و قند سیاه برابر هر دو کوفته بیخته با قند حب مدور چهار درم بخورد کم و زیاده احتیاط
حکیم است که هر مرض استسقا باشد تا پنجاه روز بخورد و الله اعلم دیگر روز بعد آن تمام دیگر لیمو کوفته
بیخته روز اول یکدرم تا [illegible] با گرم فرو برد [illegible] هر روز به افزاید تا که بعد از آن [illegible] بدارو است نماند اگر در
دو ماه نفع ظاهر نشود سوم حصه هر یک [illegible] خورده بخورد بر [illegible] و شراب و [illegible] است
دیگر روغن [illegible] بطریق کشیدن روغن آنست که دیودار جوکوب نموده در آب جوش دهند تا آنکه
روغن ظاهر شود آن را گرفته جمع کنند و اگر روغن از آب بالا ظاهر نشود آب را [illegible] روغن [illegible]
تا اگر روغن نماند دیگر بار سیاه [illegible] در آن انداخته [illegible] تا دود [illegible] و بسوزد سوخته
تا کشته شود [illegible] روغن پلپله آمیخته [illegible] طلا کنند و روغن [illegible] اگر خسته بسیار باشد کنجد

یکم بید و الله خون روغن بادام دیگر دولا ریوند که در رقیدان مذکور شد در مرض مقعد ست افضل جذام

و برای بیرون وصل یعنی جهاجین که پوست ... و با مشو و علاج حبخاسی سفید با بامئه اطریفل ابتنه بمالد

لکه صاف کرده پارچه بسته دارو ... دیگر سم اسب سوخته با پله سوخته مرکب سیر دوم سیاه که هر کدام

فتیله یکدام بروغن تلخ بسایند بار مرهم نمود اطریفل ابتنه بدست بمالد در روزی سه بار باسمعت ردد

این عمل بکند دیگر چهار سیر بادام را ساییده با یکدام سیر شش اطریفل فانود طبخ کرده در روزی دو سه

دفع کرد اکنون ضماد کند دست را لاذیا رحه بسته دارد دیگر مغز بادام گرفته سامده در سیر تیل سحته

بتیر کرم سازد ضماد نموده دست را بانس گرم نموده پارچه پیچیده و کاغذ مولکه دو سه بار

اطریفل ابتنه بمالد دیگر یار یعنی ماهی و برگ سوخته خاکستر سازد و بسایند و با روغن گاو مرهم کنند در روز

بوقت گرمابه بربالند دست را در ظرف هیچ کا بمالد با وقت که دولا القدر یکتوله جذب شود بجهت

روز این عمل کند و اکاسحت و برس با ... تا دو ... دیگر گیاهای خورد با بزرگ ماهی و ماهی ریزه ریزه کرده

جوش دهد دست مریض را روغن ... بالیده بر جا ... بدلالد و بعد از آن کرد شود همان آب

دست بشوید و ... در روز و شب عمل کند دیگر فتیله یکدرم فلفل کرد یکدام ... نمک سحق کرده

در دو دام روغن ... در آفتاب ... بعد از آن در دست و پا هر جا که ... بمالد دیگر

از آب ... دیگر ... سم اسب ... کرده ... جدا جدا

صلایه کرده در نیم آثار روغن ... بر آن موضع بمالد و بر آتش ... دیگر کسبس ... مونتقه

... فتیله ... مرکب ... کوکل ... مرغ بار ... [illegible]

سندر صندل سرخ و ... پوست ... برگ ... محمد ... مغز ... بوده

... تخم ... [illegible] ... روغن گاو ...

انداخته در آوند مس که قلعی نداشته باشد یکجوش بدهد و هشت روز در آن آوند نگاه داشته باز در آوند دیگر

بجوشاند بپالاید و بر سر موضع بمالد هر چند کهنه شود بهتر بود فصل پنجم در سیلان و کثرت عرق و بدبویی آن

سبب او گشادگی مسام و بسیاری رطوبات و ظاهر کردن حرارت آن رطوبات را به تحلیل باید

دانست که چون عرق فضله و بعد از تحلیل اغذیه است در آغاز مدتی باید کرد تا وقتی که ضعف در بدن پیدا

نشود و هرگاه ضعف شود در احتباس آن کوشد و استفراغ در دفع علت منفعت است اگر بعد تنقیه اسهال

ماده علاج شده قلعی باز و سادج ساییده بر روغن گل هم آمیخته بمالد دیگر برگ سعلین باریک ساییده

بر بدن بمالد و بالای آن بلیله آتش کرده ضماد کند باز دارد دیگر آرد جو را بر روغن گل آمیخته ساییده بمالد بعد از آن

غسل کند دیگر گل ارمنی و برگ حنا و گل گوگرد یکجا نموده ساییده بمالد دیگر اسفیدروی و ورق سرخ باکه

نرم نموده ساییده بمالد دیگر بلیله رفع عرق است و بادنجان کنگر زیره حصاها یکدرم خوب کوفته

کرده در هیچ در آب کرده در شبنم نگاه دارد صبح از پارچه کندرا بخورد و بالای آن نان گندم بروغن

چرب کرده بخورد بوی عرق بد از بدن فربه باز دارد دیگر بلیله عرق و بوی بغل چون نان بادام در بغل

مالکند فصل ششم در افراط سمن یعنی بسیار فربهی علاج صوم متهله کهربا بسد سرطان سوخته سنگ

مثانه اینها و حب الاس که هر یک مثقال دو درم خوب کوفته نموده و هشت چندان آب کرنب تا نیم حصه باقی ماند

به نسبت مالیده و صاف کرده و در آن هشتاد درم گوگل اندازد و باز باتش نهند تا همچو ملاب رسیده گرده

بعد از رسیدن در آن بنهد و حب الاس یک مثقال چهار درم روغن گاو کهنه که از یکسال زیاده

گذشته باشد و هفت درم ازین کشته هشتاد و شش درم سلاخت صاف کرده یازده درم الک

سه درم هر یک بلیل گرد سر مثقل در آن تر بهلیله کشت مر یکی دوازده درم کوفته بیخته با مربی

و مخلوط ساخته در آوند چرب نگاه دارد بعد مثقال نصف قوت از دو درم تا چهار درم بخورد

و باقلای ماش و شیر گاو و با شوربای گوشت حیوانات فربه بخورد و برای قوت باه و بدن ... زعفران
نیز مفید است و فرزند ... سوهد و دیگر بلیله زرد و سیاه ناخواه دارفلفل از هر یک دو درم سداب
سه درم هر یک جدا کوفته بیخته هر روز تا سه درم با آب بخورد و دیگر که دو دوا الدو کندر زیره
کرمانی یکشبانه روز در سرکه تر کرده خشک کرده و لسان و لبه ده درم کرفس سه درم تخم سداب دو درم ناخواه
چار درم بوره ارمنی هر یک جدا از هر یک سه درم همه را کوفته بیخته سفوف سازد هر روز سه درم با آب بخورد و دیگر اشک
معشوق دو درم ناخواه سداب زیره کرمانی از هر یک چهار درم هر یک جدا بوره ارمنی از هر یک یک درم
اجزا کوفته بیخته با سه چند آن عسل معجون نموده هر روز سه درم بخورد و بکوبد بگلقند باقلای
ماش بخورد فصل در هضم و بیان شیر طبع اطفال بسیار علاج شیر کم شدن آنکه در شیر گاو و هیچ نمانده کند
بقدر یک نان توان بخت به بیرون و هر روز یکدام با عسل و شکر بخورند و دیگر نخود یازده درم در شیر گاو
تر کنند چنانکه شیر باقلای او یا سه روز بکشد دیگر بار جدا کنند بریج سته با گندم و جو که هر دو
مقشر کرده باشند از هر یک سیزده درم مغز بادام مغز تخم خشخاش از هر یک یازده درم بادیان نمدده کنند
سیاه دانه ده درم قند سفید بیست دام همه را کوفته بیخته جمع نمایند هر روز یکدام با شیر گاو تازه بخورد
نماید علاج اطفال که از گل خوردن شود علامت آن زردی رنگ و ضعف بدن و ثقل
در جمیع اعضا در گرد و نفخ شکم علاج بعد از تنقیه دیگر بخیل چون بلیله زنجبیل و دارفلفل فلفل گرد
هر یک از هر یک دو قند سیاه در هم یک کنند از هر یک دو درم باید که بهم آمیخته زردی رنگ و لعاب کاو
مقدار صبر سه سیر کنند بره حوایج شده صلابه نموده با مجموع ادویه مخلوط ساخته با قند بقدر کنار
غلوله بندد و هر روز یکی بخورد دیگر دوا اگر کسان الگل خوردن مبتلا باشند و هر چند منع میکنند ترک
از الیشان این عادت میسر نشود چنین عمل بکار کنند بشرط آنکه محبت الو از آنکه گل خورده به الله خالص تر کند

زرد چوب اندک بکوبند و بر محل جراحت بندند روز دفع میشود باب هژدهم در جراحات مستعمله وصل

وصل لعل در جراحتیکه از بندوق و تیر و شمشیر بود سر کین پاره کاو نشس دو درم اسل کنند دو درام

نمک سنگ هر باشد بعد از آنکه بر آتش بگدازند داده باد در پارچه تو بسته لعل و بعد از مار سنگ سکند تا لکه

سنگ کنند که چون از کری زرد شود بازمان دو لعل بر زخم بندند و اگر زخم هر دو طرف باشد سنگ هر دو

طرف کنند و بندند چند قطره از آن تو بندکور لعل بر زخم اگر پاره باشد سنگ کنند در ساعت و دیگر سه جان

قسم بندد در ورد در اول دفع شود در سه چهار روز بر زخم که با شمشیر دوخت و فتیله

اندمال باید و کوشه و بکان و تخوان اگر در زخم باشد برآورده بهتر باشد معالجات است او دیگر برای اعوا

کرده بندند و سه نادره مجرب النفع بت مار که کیجله را سه روز در بول آدمی تر دارند و ساید و در خفی

کرده لقدر در بر زخم بر زخم پاره که گوشت بروی زخم باید باشد بندند روز و الم گویی بعد لکن

نادر و مجرب است و در دهم گشت روز لعل پاک شود و لای بندند تا خون زخم بند کی کرد

از نمام و اروه دیگر برای فروج و دنبله و جراحات و زخم هر قسم که باشد نهایت مفید و برای ناسور سرد

کاو سه دام و سوم سفید بمقدار توله معاینه زرگران که در آن زر و اگره کداخته باشند با یکعدد توله طلای سرد

روغن را گرم نموده موم را در آن بگدازد تو به بالا رمه سانموده در روغن مذکور آمیخته ملکمد تا مرهم

شود پارچه طلا کرده و گرم نموده بچسپانند بعد از سه روز پارچه دور نموده دیگر پارچه بهمین دستور بچسپانند

دیگر بلیله کما سات غبار سوده لعسل آمیخته بر زخم بندد در روز لعل فرایم آید دیگر برای زخم شمشیر

دیگر دیگر انسوار دار آب بی سوده عنکبوت که بیضه در آن نهاده باشد بر روی زخم باید بست بعد دو سه روز

دور نکنند دیگر روغن زیت که خوب است بدل الجراحات لطیف اندر جوبه از ملسی بده

قماره بر گسم زرجوبه دو و چهار بلیلۀ سوده را در باک هر دام روغن کنجد چهل دام لت

خالص بیست دیگر یکدام همه را کوفته با آب بجوشانند تا آب نماند ضرب در روغن نهاده و احتیاط کند که روغن

نسوزد و یکدام موم سفید در آن کداخته آنگاه برآرد و پارچه را نموده بر زخم گذارد و پنبه ماست تا از رحمت

للتیام گوشت بنیه در روغن نهاده دیگر مرهم بجهت دفع موقتم زخم تولا سیاه و بعلاج انند ماکت

بپرورده جسک یکدانه زنگار سه درم موم سفید کافوری یکدام روغن کنجد بکم باز در آن نوحه تا سیند

ده دام طریق نوحنس آنست که سه دام زنگار را بر بده در روغن کنجد بریان کند تا خمیر شود بسیار

بگدازد و موم در آن روغن کنجد مخلوط سازد و بدارد تا کوفته سحق و داخل کند بد البس تا جوب

حل کند بادم تمام شود دیگر دوای بند کردن خون انزروت است مگر جسک سائیده بر زخم بپاشد خون باستد

و اگر خون کم باشد بعد از آنکه قدری زاج سائیده بکار برده با آب سجتی بیضه مقدار زخم کرده در دهان

زخم بنهد و با هر آب قدری قدری بالا کند تا خون بالکل بند شود و در علاج دیگر دوای بند کردن

خون احتیاج است که چون علاج بند شود و دیگر تازه اسب بر زخم بالا بند از بعد معالجه است

دیگر سفیده اندر در خریطه نموده جائیکه خون جاری باشد بکذارد بالتجربه بیست فصل دوم در توحیک انسان

بدانکه هر کاه مردم با اسکر پا یا طرحی کرم پوخته نموده فی الحال خون آلود با مرهم و با سفید با

بالعادکر سرخست سیر اند که جسته مقدار او بر رو کوفته بر زخم ملاک بوجه تا کشیر الا

هر بالای زخم دوانع ... و بالای آن پنبه کرده خون جاری شده تا صبح در شام بکاهد

دیگر کمل الحسد وزیر کار و ... برابر نعل ... بجوشانند و دو همان الله ... اندکی سپید

... با کمر هم سر در خورد و قبل نماند و سر کمر در آن توحه بیست عصا منقوع ... زنگ ...

رزد با ... ... بکند ... ریشه ... مقدار انگشت ... شانه ... معجون

علاج ... فصل سیوم در ضربه و سقط سخت ... سیاه ... ... داخته

دانه اسپغول بر ریزند و بدست مالیده اول ساک کنند بعد از آن که از درد تسکین نشیند بلکه گرم کرده بر آن عضو گذارند

جوی از دیگر بود بجای آن گذارند چند نوبت متوالی خشک کنند بعد از آن قدری از آن گرفته بر آن موضع نهاده

بالای آن برگ بید پیچند چون نه روز بعد از چار گان در آب نشسته بکشایند دیگر ... بلند ... چار درم میده گندم خوب سپید

از هر یک چار درم سحق نموده و در روغن بید ... روغن دو درم قند سیاه و نقشین سفید داخل کرده بسته کنند

و در قاورد پیچند و دیگر ... قدیم و جدید را جوبه سایند ده درم کتیرا ساییده ... شکر سرخ

چار درم شیر گاو یک آثار ... و پالوده اول شیر را بجوشانند تا غلیظ شود بعد از آن ادویه داخل کرده

حلوا سازند خوراک ... دیگر زرچوبه ... ساییده درک ساییده ضماد کنند و صاف کنند ورم درد دفع کند

و استخوان ... دیگر ... و سعطه ... یکدرم کتیرا ... نموده در شب و شقاق دالم

آب شب خیسانده صباح ... ساییده ... پالیده صاف کرده بخورد سه روز تا هفت روز

غذا نان گندم خوب ... دیگر ... که در وضع ... گشت در مجلس اکبر پادشاه در راه

کابل از فصل افتاده سقطه سخت ... سالم گشته بود حکیم ... بخور نموده در

سه روز ... کابل حاصل شد در دیگر ... حکیم را ... بسیار نمود دیگر ...

ضربه ... اطفال ... نموده ... داخل کرده ... نموده

بکذارد ... بخورد دیگر ... کنند ... ماش

... قند سیاه ... مخلوط کرده ... روغن گاو

فرو برد دیگر ... خام که از درخت ... باشد ده درم ... بخورد دیگر ...

... زرچوبه قدری سحق کرده ... بر آن ... در حلق فرو برد ... دیگر

... که خشک ... باشد ... ساییده و صاف کرده سه روز بخورد ...

با قند سیاه نمی نمک بخورد باب نوزدهم در حمیات نوع تبها از بلغمی و سوداوی و صفراوی و دموی

و لا انشا ملست برشت مقدمه در تقسیم تبها باید انگاشت نزدیک حکمای یونان نه نوع است و هر نوعی

بچند اقسام حادث می شود [illegible] غب خالص و غیر خالص محرقه [illegible] بلغمی دو قسم است مواظبه و [illegible]

علاج [illegible] بسیار متعددی و مرکب این اقسام باشد و تقسیم اطبای هند بیشتر است چون اسا

طبیب حاذق بخوردن [illegible] و از مردم جهلا بعلاج مخالف اشتداد مرض و خوف هلاک

بیمار است [illegible] باشند [illegible] و خوردن اشیای چرب در ابتدای تب

موجب اشتداد تب است [illegible] که [illegible] روغن بخور کرده اند فصل اول در تب که از غلبه خون بود اهل

یونان سونوخس گویند علامتش [illegible] درد سر و شدت حرارت بلمس [illegible] و سرخی چشم و [illegible]

و لرزه در تب نباشد و بول [illegible] بود و [illegible] علامتش خون است علاج فصد کردن [illegible]

و زبان [illegible] و آنچه خوردن [illegible] است که [illegible] روز کرده سه دام در چهل دام آب

بخیسانند [illegible] بپزند چون [illegible] فرود آرند [illegible] یک [illegible] دام

[illegible] کرده [illegible] از طلوع آفتاب [illegible] دام [illegible] شیر [illegible] کرده بخورد و اگر بلغم و [illegible]

شیر [illegible] و در بسیار [illegible] حدت [illegible] و مزوره کدو خوردنی و مزوره

شوربای گوشت [illegible] علاج فصد است هر گاه [illegible] که در یک روز [illegible]

کنند [illegible] دیگر هم احتیاج شود لیکن در [illegible] مذکور [illegible] و اجتناب از گوشت

لازم دانند [illegible] باید [illegible] عرق [illegible] خاصه اگر

مسهلات [illegible] آب [illegible] چون ده دام

آب [illegible] کرده یک پیاله قهوه گلاب [illegible] کرده بخورد و بعد از [illegible] گلاب گرم کرده

کرده بطریق قهوه شبها باله بخورد و بدن را از پای بشوید تا عرق کند و اگر ماده واجب الدفع باشد بطلاق دفع
خواهد شد که اکثر روزها به روز باید در آب و روغن بمبارک بست دیگر اگر چند روز از تب کرده باشد و بحار ضعیف
و خفیف شده باشد که فصد نتوان کرد تب یازده درهم کلوی هلیله بلیله کوفته از یکدام تا دو درم
در شانزده درم آب بجوشانند تا چهار حصه آید صاف کرده بخورد دیگر جوشانده تب دیو الدنیم حکیم فتح الله
عناب ده دانه سپستان سی عدد آلو بخارا ده عدد مسمر بستن عدد بید انجیر هشت دانه امد فسه شعیر پاشینه
گل سرخ تخم بقل پاشیده بنیم آثار از یک پای نیم جوشانند تا چهار حصه بماند صاف نموده بنوشانند دیگر برای تب
خفیف و صفراوی ناموشی میع هلیله کلکی گل و الرب مار اسمه وزن برابر کوبیده کیم درم کوفته
در سه و دو درم از یک پای نیم تا چهار درم بماند صاف کرده بخورد دیگر که از امتلا معده باشد
بر بستن لیمو فروشانند دیگر گلوه چند بار لعاب بهی و صفراوی تا نافع اصندل سفید بالنگ مسک
بلیله بنی گل و کک ب بای ابج شش از یک در دام و در و دام از یک پای نیم تا چهار دام تماند
صاف کرده دو بیم دام نبات داخل کرده بخورد دیگر گلو بت بار منقه تخم کاهو زنانه برابر دو دام جو کوفته
کرده در شانزده دام شب بخیسانند صباح بالیده و صاف کرده بخورد دیگر علاج سعفت دالف
کسرت حرارت و تشنگی فرو نشانند لعوق حمار باشه سیج مهک کوفته بیخته یکمانه در قدر لعاب
لعاب آبی کرده بخورد فصل دوم در سی که از عفونت مداکو دانل لوتان اکار اسطقسه کوبند و حمصت
علامتها اکار که دامی لفس بود ... و تسکه و اضطراب و قلق و سرخی چشم و بدن و بول سبول لکار
و عظم سعفو بساری اختلاف و ثقل و سماتو حار ینا بو اضع فضد و ابرو بس مانند لکن
بی سبب و جواب کرالة صفو و سخن بیهوده اگر کهنش ولاد ریعم لبات و حلق عرق زبان باشد بمکر روز
بجلای و لادر مراسیر باشم علاج و قید کحل نمودن مناسب باشد علاج بوحسن ال سبت ادکا

دیگر قویها بدبو باید فصل سوم در تپ صفراوی که ماده آن داخل عروق متعفن شود و علاج همچو گوییم نحو بست

علامتش آنست که تپ دایم است یکروز شدید کند و یکروز سبک کند ولیکن بسیار عطش و چشم و سوزش بول و باشد

آن و رعیت بعضی و اخلاط در نوعی صفراویها در درد و هذیان زبان و در تپ آن رنگ آن و سیاه بد باشد و گرمی

این تپ از تب ... و مدت باشد علاج اگر قوی و عطشان شود باید دیگر بلکه سکنجبین و آب کم بدهند

بار بمقویات معده تقویت دهند مسهل اطریفل و یا ماء شیره ترکه سیر کرده بخورد دیگر آنکه حکیم صحیح الله

جوشانده تپ صفراوی گل نیلوفر کشیر آلو پوست هلیله زرد مسهل فلوس خیارشنبر اصل السوس

بعد از آن یک سیر با آنجه کوب کرده در نیم آثار آب جوشانند تا چهارم حصه بماند صاف نمایند

نهار بنوشانند اگر حرارت با فراط بود وقت شام نیز بدهند غذا روغن دیگر ... قرص کافور دو وقت

طلوع آفتاب آب ... گاه آب ... و خیار ... بدهند بخورد در ... جستی

نوشته شد ولکن ... یا قرص کافور ممسک ... است و باقی علاج آنچه در ... گفته شد

بکار دارند و مسکن بهار در تابستان جای سرد و ... و در زمستان موضع معتدل باید فصل چهارم

در تپ بلغمی که ماده آن داخل عروق متعفن شود ... علامتش آنکه لازم تپ ... و ...

حرارت و سستی و کاهلی ... بول ... و عرق ... [illegible]

... علاج اول فاقه کشد و حقنه استعمال ... شود ... آب ... بخورد تا چهار

دیگر گلوی ... حب ... هلیله ... درم ... آب ... جوشانند ... چهار دام بماند ...

شیر گرم بخورد ... دیگر ... [illegible]

دیگر حب ... [illegible] ... گذشته باشد

... [illegible] ... باشد

تا دو ماشه اندر خمیر آرد و بخورد و بر بالای درد سر و در پهلوی اگر درد نیست باشد سفید فصل هجدهم در
سوزاک که باد کلان را اصل عرق باشد و این تب بعد از ماه چهارم زور استیلا کند
و در رماد و مجلس ... و ... علامتش ... و کدورت بول در آن و سیاه در ... و در
کیموس و بهره لیست و سوء حلق و ... و چشم علاج حب الشفا از دو ... ماشه چهار گذرد تا
از وقت ... فرود ... نافع دیگر اگر زره فلفل ... صاف ... سفید است
و ... بر ... گو ... نسخه بسه چند عسل ... اگر سود ... بخورند بر آن ... آید دیگر آن
نیمه ... باشد ... الله ... بود ... کردن ... و در ... و زیره
نشکن ... نمک سنگ ... زیره سفید ... جمله را آرد نموده هر روز یک درم ... بخورد
دیگر ... کبریت ... با ... مغز ... هر ... یک درم تا دو درم ... و ... درم
... با ... بخورد دیگر ... کند ... عارض شود باد ... سنب ... می‌بلدد
جمع نوبت دور کرده با ... بخورد دیگر ... بسیار ... خوردن ... تب ... شود ... گوید
... ربع ... سیاه ... ساعت روز بخورد فصل هفتم
در حمیات ... تب ... از دو خلط باشد ... خلط بود علامتش ... صفرا و باد بود ...
و ... دم و سیلان لعاب ... صداع ... دل و ... علاج ...
بزرگ ... خیار ... یک ... درم ... بخورد ... و ... صفرا و بلغم بود علامت
... و ... بسیار ... و ... علاج ... بزرگ ...
بلغمی ... یک ... درم ... بخورد ... بلغم و باد بود ... جمله
درد کند ... و ... علاج بلغمی موقوف

میوه که مایل آسیا بود و دار فلفل و منقی و رشانگی و خیار شنبر و تربد سفید و سیاه و دانه سنگ تمامی
از هلیله سیاه و کوفته خوک نیم کوفته بهم ادام هر روز در شش درم دوام از آب بجوشانند با نمدام بجاید مداکره
یکپاشه انگوزه بریان نموده در روغن گل کنند یکهفته بخورد و لا از بلغم و آب با اتفاق حکمای هند این اسباب
خوانند و علامتش آنست که بدن گاه گرم شود و گاه سرد و روغن از جسم و سر کوفته الا درد و سر درد
موضع مفاصل و جسم و خوارکی بود تمام و بامداد حوالا اینکه بکرد هستی و یاوه گویی و درد آواز گوش
و خلکید در گلو باشد سوزان و سرفه و ضیق النفس و فقد بعضی بی طعام و گرد تن سهد سر باشد بالای یکی داند
دسته زبان و سنبالا از سقوط قوت است چنانچه در بیهوشی ذات جحیم با زهر لاصق کند و سیحا او در دلیل
و خرخره گلو در میبد بینکه نسخ مایل آسیا اسکم سخت و گران نماید نعل و بزاد و بو الکر طام شود
و دیگر در روز تمار رفت لکر علامات یافته شود نیز سالم [illegible] کمتر باشند علاج معمولا ده درم
بهیکر معمولا لکه ایک هلیله کابلی سرخ سیاه اند جو سار کشکی جو ک بهکر معمولا از زر بکدر [illegible] خوب
نموده سخدام للحو عشره دی ده درام ذات حب باشند با سخد لیم بماند صاف کرده ناشتا بخورد و دیگر پوست
بالای هاتینه درخت [illegible] الکی کهیر باوا از آباد القدر دو ریاکم آواز از تیار سید بکرد [illegible]
خوب بلاس بسود که مثل انگشت شود [illegible] نموده زر نکیم باشه نانه باشه با آب بخورد و همان
روز اثر ظاهر شود در سه روز نفع تمام رساند و یا سحق نموده [illegible] حب بازند بقدر یکبار صحرای
[illegible] ریه هلیله مرکبه [illegible] سریف هر نحم رسن کنکر بک سنگ وزن برابر کوفته بیخته در [illegible]
تر نمایند حب بندد بقدر بخورد دیگر با آب [illegible] نموده اگر در [illegible] بکشد نصف [illegible] دوا که
در درد جسم یکند تمام علاج رفع شود و [illegible] دیگر این [illegible] که [illegible] باشند هر روز
[illegible] بخورد [illegible] اسپند یکدام [illegible] کوفته بیخته با آب بقدر بخورد

نخود حب بندند تب و لرزه را نیز مفید است دیگر جمع اقسام تب را نیز نافع و دافع بلادر فلفل چوب چینی بلیله کابلی عقیقه
نمک هندی هر یکی برابر کوفته بیخته با آب ادرک مقدار نخود حب بندند یکی بخورند طرابلسی موافق زیره است
کهربا هر یکی زنجبیل کادی چوب شاه خطائی و فسکه زیره نرم نموده و بورتا و رد و بعد باز دوده بجامه صاف کرده
در بایه حک کنند کوفته بیخته داخل نمایند دیگر سیماب گندهک کوکرد هر یکی برابر و همه چوز بوبه اندازه
بسایند بعده نیم پیمانه ادویه دار فلفل سوده باد و به آمیخته نیم نموده جامه سبز بمالد بار تبرید باکنند.
و شیره ادرک حب بندند و خوراک یک سرخ تا یکم سرخ کهنه و دردسر و سعفات فی مرض کر از بسیه غلط
شود بسیار و تب لرزه را نافع است دیگر کوکرد گندهک عقرقرحا سیماب سهیه فلفل دار فلفل هر یک
مثقال درم همه باریک سوده در چوب شانده حبسه و شوت و شیر صحیح و شیره ادرک
و شیره کفتیره از یک مثقال سفید دیده باز حک کنند و بسایند بعده شیره تسل حب بندند و بقدر
فلفل کرده در برگ پان بمصالح مکی بخورد همه انواع تب کم و سرد و سنبات و دردسر
ورفع و ضعف طعام و تب کهنه و تب لرزه را نافع است دیگر سیماب کوکرد ابکر بار زنجبیل
دار فلفل ماکه کیچور جوینه صندل همه برابر کوفته بیخته بهم آمیزد مالیده کس حب بندند بر طفل
یک سرخ مرد و بر طفل کلان از دو تا چار یا دو سه برگ پان بخورد البته شیخ دلال بخورش الوانع
تب سرد و گرم را نافع است دیگر حب الشفا جمع تبها مارده و حاره را نافع است جاحه بهار ... که
هیچ از نوبت نخورد دیگر جلال و موی و صفرای خالص سنحه لان جوز مائل سه دام ریوند چینی
ده دام زنجبیل یکدام کوفته بیخته بعسل سرشند به قدر نخود حب بندند بعد مذکور قابل
زرچوبه و قلفل ها هر یک همه برابر باریک سوده با شیر نوا بکرده حب بندند و در فی حاجت تا به
ساعت بعد گیرد جسم کشته انواع تب رفع گردد دیگر ابکس ... جمع تبها نوبتی ... قوی تحمی

که از صفرا باشد و از بلغم بیشتر باشد در هر دو قسم باید که اول جوارش آلاشین سفید بعد از آن برنج یک درم کمتر

سبیل را صاف کنند با مطبوخ کرانند او در شیره برگ کرم یحیی اند چنانچه شیره حماض الکمیت بالای

یکماس کلفا ... و باز بجوشانند چون دو جوش بیاید سخت مغز ولاد ... باز روزی که سردی شوید باد

همه را کوفته بیخته یکماس در شیره برگ ... و یکماس در شیره برگ ... سحق کنند و برابر موم ... حب بندند یکی ...

بخورند و غذا شیر برنج با نان [illegible] گوشت و نمک پیه کنند دیگر حب ... در اقسام تب ... تب

خاصه اگر با گرما باشد و نسخه آن در مرکبات مذکور خواهد شد فصل هفتم در تب ولرزه باید دانست

که هر گاه ماده تب در عروق متعفن بود و لرزه از آن عارض شود که صفرا ... [illegible]

یک روز در میان آید و لرزه و حرارت سخت و زبان ... کم باشد و اگر با بلغم بود ... حرارت آن کمتر بود

و زبان زیاده تر و اگر از بلغم بود علامت آنست که هر روز نوبت کنند تا قبل ... و اشتها ... و این

از غب کمتر بود و اگر از سودا باشد دو روز در میان نوبت کنند و این را ربع گویند سخت و دیر

دیگر حب ... برابر بخورد یکماس ... بخورد و ... در حب ... نوشته شد دیگر ...

ماش ۳ درم کوفته بیخته با قند سیاه غلوله ... از وقت بخورد ... نافع دیگر از تب و لرزه

هر قسم خاصه ربع ... ۳ عدد فلفل گرد ... و ... هر روز ... سه نوبت ...

هر روز یکی با شیره لیمو ... بخورد تا سیوم روز دفع شود دیگر از تب و لرزه ... فلفل گرد را

باریک ... در شیره برگ دتوره ... کهل کنند چنانچه ... شیره در کهل ... بود و ...

کرده بقدر فلفل حب بندند دو گرم ... از وقت ... بخورد دیگر ... برگ ...

ز... [illegible] همه را باریک ... شیره ... [illegible]

از ... [illegible] فلفل ... [illegible]

شب و صبح در شهد و شام بخورد دیگر برای تب و لرزه صفراوی کسیر کلوی یا نوبت رکعت چند باید که
بوزن برابر دو درم در سه کاسه دلم آب بجوشانند با سحرگاه [illegible] صاف کرده بخورد و جهت دارو سالو بعد کورست
درش نیز با قعنت دیگر فلفل یک عدد در قند سیاه سحق سوده اصحاب تب ربع خاصه برای دفع ذوالاثر الله تعالی اعلم

دیگر فلفل بلا سوراخ با قلم انداخته فرو برد دیگر برای ربع سیم عنکبوت سفید از خاک پاک نموده در قند سیاه سحق نموده
نمو عنکبوت کنند بخورانند [illegible] روغن زیت با کنجد ملکده بی جالدیه خاصیت دافع و عمل [illegible] دارد
و رسو [illegible] و بخور کردن سحق تجربه کار برای اقسام تب گفته دیگر دو پاره بادرنجان در روغن
بجنبه خوردن دافع تب و لرزه با تمامی کسکه از تب و لرزه چند روز فرصت یابد و باز معاود
نماند و همین قسم بادرنجان کشید سیاه دانه با دو درم با قند سیاه برابر آمیخته اصحاب تب بدید چند روز
بدادهست کنند با رعود یکنند برای تب و لرزه هر قسم ربع الاثر شش ادرسه روز رافعه کنند از تجارب
تاده تا تسکین باید و صاف کرده جهار سبع کبری پیش از نوبت بخورد بهتر باشد و بهعالی الحال سکه اکر بجربه
سیم دیگر برای تب و لرزه سعلو چوب جهاد و سه قطعه بر هر قطعه بر هر قطعه هوالقصل به نویسد و در ابتدا
ابتدا ضعر جادر با آلد بر کشیده روز دیگر در روز لعل بالس روز دوم رسن روز سیوم او طلس وصل تمام
و حمی دق در اکثر مخوفست و در اول شناخت آن مشکل علاج زیان است او القسم جهار بحر جه
با غم و الم و تعب با علة بقدار سر بند هر سحو را و اکثر از حیات ساده میشود علاج سبه الالطورت
بعد خوردن غذا جهار حرارت و کفد است و پا کرم کرد چون دست بر بدن او برابر باد دیر بیدار رد
کرم کرد و لرزه و با بدان شل شهابی حصه ما سدی دیگ علاج رایت حسما بی خوردن خاصه اگر بار
باشد شیر گاو باید خوردن بد بطر بو که سیر با بم جنبد آب بجوشانند تا سیر بماند و بالای رفته و بلغم
کم باشد بماند کی مارست سیر بر کشیده و آن شعره کلاب اضافه کنند بهتر باشد و شیر خر خوردن انتر تمام

دارو وطریق آنست باید که خر خوب لاغر باشد و از وقت زائیدن چهار ماه گذشته باشد و علف او جو یا کاه و یا برگ خرفه و یا ک

و با و برگ کاسنی بود و هر باید او را و بیمار آورده بدوشند تا بعده ساعت وقت متغیر گردد اما باید که از مرض مخفی دارند

یا از اکراه طبیعت بسیار زیاده فاسد نباشد دو دقیقه یا کنند لیکن در ظرفی بنهند که بر آب و گرم باشد و شیر در آن قدح

دو ثبت اول روز بیست توله بدهند هر روز دو توله اضافه نمایند تا روز معین سیزده توله بعد از آن هر روز دو توله

کم سازند تا آخر روز بیست توله که در روز یکه شیر داده باشند بعد از دو ساعت کمی از مرض برسد اگر ضعیف

و سستی در وجود بیمار احساس نماید روز دیگر بدهند اگر وقتی از آن فایده کند روز دیگر نیز بدهند

در روز یکه شیر بدهند یا داده باشند در آن روز از ترشی و از اجتناب نمایند دیگر ترتیب غذا و دوا [illegible] از آنکه مدام

تا روز دوام و آب جوش قند سفید حل کرده وطرز او بر ترتیب مرقومه گشت و قرص کافور یا تیره خرفه

که به قند سفید نموده یا به شیر دوست و لعاب اسبغول یا دانه و پاس کرفس و تب کهنه و دق را مفید است بشرط آنکه

در هر کباب نخورند شود عذا بیار ه کم نمک و کم بی خم تمیزیت یا کاهو یا کدو خرفه و خیار و کدو و یا در

و کاهو اگر مرض ضعیف باشد سفیدباج یعنی شوربای گوشت بره مصالح بخته بآشند بدهند و از آرد گندم پاک

قند و روغن بادام فالوده ساخته غذا نافع است و انار و سیب خوردن و بو نمودن مفید بود

و شربت بسیار در تابستان در حمام و جهت بار استعمال کنند و کمتر در مرض بود و یا

در ظرف نو گلی پر کرده و برای دواء در زمستان در جای معتدل الهوا مسکن سازند و دیگر بو لکاد

چون از دو درم تا سه درم با آب تحویل استعمال نمایند و دیگر مغز حشته که هندی نسا به گندم با روغن

بادام از زمانی که دوام حلوا بپزند چنانچه رسم است از یکماه تا دو دوام بخورند و از تعب و حرکت

و خشم و رنگ و سکن احتساب نمایند دیگر بعد القطع حب و اسهال و ضعف و لقاحت ننمایند کیف

شیر خوردن بسیار مفید است بعد نفوت باری الله و حده تمام باب بیستم در امراض منفرقه مشتمل بر فصل

ششم فصل وصل اول در عنا یعنی ماندگی که بعد از تعب و ریاضت و در راه رفتن عارض شود و بیشتر اعضا

ظاهر گردد چنانچه حرکت بدشواری شود گاه از سبب ماده میشود اگر در راه رفتن ماندگی ها [illegible] کننده بود

علاج ماندگی ها [illegible] که [illegible] حمام کند دیگر اگر با باشد [illegible] و اگر با باشد در آب گرم پا را [illegible]

و بر پاها دیگر آب [illegible] دیگر روغن [illegible] گرم کرده بر کف پاها بمالد و پاها را [illegible] کنند و پاها را بلند دارد

و کنجد با مویز بخورد دیگر از راه رفتن آبله در پا افتاده باشد پیاز پخته و [illegible] سپید ضماد کنند

در ریاضت بود دیگر از مجربات صاحب [illegible] و جوال کردن بر سبوس گندم و سبوس گرم کرده پا را در آن

بر عضو [illegible] فصل دوم در [illegible] که از شراب عارض شود [illegible] همه اعضا

ممزوج نموده و [illegible] و زرآب [illegible] دیگر [illegible] هر یک [illegible]

همه برابر [illegible] بجهت دفع [illegible] ضعف و غشی که از آن علت

عارض شود روغن بلسان [illegible] روغن [illegible] که از [illegible] و چهار چند

از [illegible] روغن یکدرم و چهار چند از روغن هر یک از [illegible] و سیر [illegible] روغن [illegible] دیگر

[illegible] بخورد و بعد از آن [illegible] خورد [illegible] دیگر [illegible] خوردن

نافع [illegible] خاصه [illegible] فصل سوم در امراض اطفال بدانکه [illegible]

را چهار درم [illegible] هر یک [illegible] زیاده کند تا یکسال

در سال دوم [illegible] تا سه سال و در سال چهارم قدری زیاده کند و همچنین [illegible] که شیر خوار

بود [illegible] و اگر [illegible] و بچه [illegible] و اگر بچه [illegible]

و اگر [illegible] مطلوب [illegible] شیر [illegible] محتاج [illegible] شیر [illegible]

که شیر [illegible] حضرت بسیار [illegible] باید که اصل [illegible] باشد

و سکنجبین و برگ پستان بود و فاتقره و جاجره و بیخ ضلعت ... دیگر جهت دفع بیخکی ... بچه برگ های
... جاو گل اوار سکرده بشهد آمیخته بلیسانند و هم بچکیدن ملطفانند دیگر دفع تب صفراوی و زردی
چشم اطفال که بیرون آمده باشد و حبس بول الاطفال و ورم کردن شکم اینها جوشیده و سخیش شکم بکنیانک رسول
بارتنگ بلیلج که اصل السوس گویند کوفته با ... ایشان فاشو زده لعاب ... و برای اطفال
زین لعاب و همه با کمی سیر شده و ... لعاب الاثر ... بجهت دفع اسهال و تب ... و ... کلید ... بلیلدار
زین ... کوفته بیخته بعسل بلیسانند و اگر ... ساله بعسل بلیسانند ... فایده دهد
دیگر برای ... ناف ... سبز ... اطفال کنند دیگر برای کرم شکم ... بلبلو ... حاجت
سید ... شکرده با ... هر دو ... با شهد ... آمیخته بلیسانند دیگر برای کرم خورد که در سفره اطفال
پیدا شود ... بسیار ... کرید ... اضطراب ... سیاه ... شعل ... نموده
هر روز ... با ... انگشت ... بمقعد رسانند و یا از پارچه فتیله ساخته و بدان آلوده نموده شافه سازند
دیگر دفع اسهال ... خوش بچه ... و بودینه ... بعسل آمیخته بخورند دیگر برای
ام الصبیان که ... با اطفال عارض شود علامات ... جدوار قدری
با شیر مادر سائیده بدهند دیگر اسهال ... ازرشا ... العسل ... دیگر ده با شهد و شکر
آمیخته بلیسانند دیگر برای ... و ... با شیر ... سائیده بچه را بخورانند و ... برای اطفال کنند
دیگر دفع ... تخم ... الملک خورده ... رنگ کرده بشهد و شکر آمیخته بلیسانند باب
... و ... دار ... مشتمل بر ... فصل ... و علاج ... جانور ... دار
مخفی نماند که سموم ... معدنی ... نباتی ... حیوانی ... سیماب
مردار سنگ و زنگار و زرنیخ و ... ایشان ... سیماب ...

است چون بچناک در ماتوره و جالکوته و شیراک و بلادر و افیون و بیش علمی یعنی کبر و شوکران سیاه

و بخولان و حشود چون زهر افعی و مار و زهر ملک و ردم کوزن و فرار بح و لاک جانوریست که از زنبور

کوچک بود و از مگس بزرگ بود و زرد رنگ و جائیکه سیاه بود یا بهندی کرانی گویند و بیربهوتی

و ماهنلان دیگر باتفاق حکما دو درم مخلصه هم کو گفته در بیم مالش جوری بکوبند با یه نیمه آن صافکرده دو

درم روغن گاو اضافه نموده بخورد و غذا شیر گاو مفید بود بدانکه عمده در معالجه اخراج سم است بهال یا قی

بعد از آن تقویت قلب نماید دیگر دوای جمیع زهرهای بارده مثل افیون و غیره فلفل گرد از دو درم تا چهار درم

با دو درم تا چهار درم روغن گاو مخلوط نموده بخورد دیگر بلیل تخم درم سوده بخورد امتحان بلیل این است

که در چون نسبه یک زهر اندازند چون بد کور آب حل شد گردید بعده تخم بلیل سوده در آن اندازند چون یک بد

دیگر بیمار صحت یعنی کنکهی سوا که مکلام یک قل سیر و بید در کهی ایب با گاو مست تا هضم شده با شیر صد

در ایکرد و در سایه خشک کنند انچه بالا بعد الا باشد دور کنند و در ته آن خشک سیاه ماشه تا ...

و در کلفد آنکه از آن دنبه خورده و مار گزیده باشد دم از آن جمیع زهر مار دفع بود دیگر چوب دیونان

که بر کسامی و بید در و لاز دو در دامن کوه کشمیر پیدا شود زهر خورده و مار گزیده و افیون خورده یکدرم

با آب سائیده بدهد خاصیت پوست الا و اگر بخنیان سبند یا در کانسه الکا زهر خورده تا زهر دفع

خورده از قیر یعنی سه و آب لوالقبری طعمت بدهد دافع جمیع زهرهاست فصل سوم در زهر

مار کا نوع یقین بیک بد کلان درانست ازان بخورد دیگر چراغ تازه بهیک کا ته یا در ماشه

با آب بخورند برگ فاسنر دو نیم عدد با آب سائیده بخورد دیگر بیخ الکه دو درم مع نمک سنگ دو درم با آب بخورند

دیگر خوردن کبیر و دافع اثر جمیع سموم مسکنه بقدر که تواند بخورد دیگر ... خورد ... از آن دیگر

مقدار آب لذت نماید پاک کف ... بخورد دیگر مار گزیده ماکسی که خرادیار در ... افیون

خوانده طماجه بر حشاره زند فی الحال به شود کرر آزموده باد زر گرد گری ها بر سه کاف فارسی دیگر حب السلاطین
در آب بامیه در چشم بار کرده کشند و بر گاه که بعد دفع زهر سوزش کرد در چشم پدید آید چون بینه کمینه
در شیر بریک کرده در چشم نهند مجرب و ناروا ذرت فصل سیوم در زهر عقرب سنقرب عدد لست را زد
از سنگ با تک معکوس بشمارد و باز عود کنند و زیاده شود دیگر نوشادر با سیاه که و چون زیان رسیده
مساوی کوفته در روی دست خود مالیده بو کنند در وسه بومیدانی اثر زهر فکند اگر عقرب زهر داد باش قطع
صاحب مفتاح مجرب بگر بلد سنبه نوشته دیگر معجون الکوثه با ماید که موضع طلا کنند و بخور کنند
با نکس بمالد و یا پای بامیه طلا کنند دیگر کف تریاک کوفته ضماد کنند دیگر در بحر الجواهر مجرب نوشته
اسپحار زالندم یکوید و بعسل آمیخته بموضع که کزدم گزیده باشد باشد چون پای خشک سم عمل
اکر دارد و فصل چهارم در زهر عنکبوت رطیل مثل بگو بید قسمی از آن کلا بیت کند برای علاج
کم دارد فی الحال سوده بمالند و اگر خرا طین هم رسد کل اطین بکلند و ضماد کنند دیگر چون با حل
طلا کنند دیگر پیاز کسکه بعری سیر دا سیر با علاقه در سکم خونا بر برک بید الحر الوا کلید پاره
پاره شود دیگر تخم برس دیگر از برباب بلکوله با بامیه بدر مد نقره با ماسهال ای آید و مضرت ستر ساند
حصه جام کوشت بدن فرود و موی سر بدن خلیده بی آید و با حصول صحت ترک کند و حصه جوزده با شد
لکه پهلو صنل جستیده بود پید آید و دیگر برای کد پید کی عقرب تخم سرتان با شیر قوم ار سکرده بمحل گزید کی طلا کنند
دیگر پیاز کردنکی ماست و مانند آن کرد در شش باتهار برابر آرد جویر و عن کاو آمیخته و گرم کرده طلا کنند
دیگر برای دفع زهر کودنگ برا از بابه رو غن کل زرد و اخ عبر بو حلم تا مانده بر جا مکر حیک زرده با ستن طلا کنند
دیگر برای دفع زهر زنبور زرد بیلیل کرد بنفشه نمک نمک و سیاه ماسیره برده ار سکرده بمحل گزید کی
طلا کنند دیگر برای دفع مار با آب آرسکرده و بادر عتن بیلا دو آمیخته بمحل گزید کی طلا کنند دیگر آرد

دیگر داروی دفع زهر ریوند و بوره گل ارمنی بادکاو رسته کرده طلا کنند دیگر داروی نمک سنگ و بومه تخم حبه‌الآس

بار ریز کرده بهم کرم ضماد کنند دیگر داروی دفع زهر هم کرم هیچ جو اگر پاره یا آب یکجا گوله و لاک سنگ بود نیم تولچه

با آب سایده روغن گاو آمیخته بخورد و فصل نهم در زهر سگ دیوانه علامت زهر اثر او است که جو را با خورد دیگر

کوفته بر آن عضو یکشب و بگیر و بسته مرغ دهند اگر بخورد بمیرد سگ دیوانه است پس باید که چهل روز جراحت

[illegible] بند و [illegible] بعد از چند این علامت ظاهر شود که نفرت از آب ماند و ماند [illegible]

بدو این علاج بکند که زهر زخم پاره با شیر اک بر زخم بمالد دیگر مغز [illegible] دانه کوفته

قند سیاه آمیخته بخورد و مارگزیده و زهر خورده را [illegible] اک جای [illegible] فلفل گرد [illegible] عدد

هیچ [illegible] با آب سایده بخورد دیگر قدری شیر اک بر جراحت بمالد دیگر [illegible] نقدر

[illegible] که [illegible] شکر [illegible] شیر گاو و روغن [illegible] و قند سیاه [illegible] آمیخته یکجا کرده بخورد دیگر [illegible] طلس

سوده یک درم در قند سیاه آمیخته چند روز بخورد دیگر [illegible] مغز تخم [illegible] فلفل گرد

هیچ [illegible] تخم [illegible] [illegible] مثقال قند سیاه با [illegible] دوازده درم همه را کوفته

سه غلوله بندد و از روز گزیدن سیوم و چهارم و پنجم یک غلوله [illegible] بخورد [illegible]

غذا [illegible] بخورد و چهارم روز خشکه و [illegible] با [illegible] بخورد [illegible] سیوم روز با

دوم بار سه غلوله خورد و بار پنجم چهل روز تا چهل [illegible] روز [illegible] بخورد بعد [illegible] علت

[illegible] فصل سیوم در دفع سموم [illegible]

و [illegible] علاج [illegible] دانه کوفته [illegible] بخورد دیگر [illegible] در آب [illegible]

[illegible] بخورد دیگر [illegible] گرم [illegible] بالله [illegible] دیگر

اگر [illegible] خورده باشد دفع [illegible] بخورد دیگر [illegible] و [illegible] خورده باشد

مغز پسته انبه چهار درم در آب تا بده و سحنه بخورد دیگر اگر بلادر بعد خوردن ... کنند خارش و حکه و آماس پیدا کرد

شیر و ابن کنید و بر بدن بمالند دیگر گنجد با شیر گاو ... کرده و در مسکه گاو ... معجونه بر بمالد و قدری بخورد

دیگر جو و حسک سائیده بر بند بمالد دیگر اگر ... خورده باشد بار در ریزه ... کاموئی کوهی بیست درم در چهار

شیر گاو بجوشاند تا بالنصف باند صاف کرده بخورد دیگر کسی که اندر بر ایک خارش و آماس و ... دارد بعضی

ریف تو در سفال بریان نموده با بسیار سوده بر آن محل طلا کنند دیگر آرد جو و قند و شیر بز ... کند

دیگر شیر گاو با آب ... در روز سه بار بشوید و بجای نور بورس دفع شود دیگر بر رقوم لعاب ...

شیر اکسیر دیگر کسی که سم الفار خورده باشد اول قی کنانید بعده ... درم سائیده در آب ...

و بخورند دیگر فلفل کرده سوده از چهار ماشه تا شش ماشه بروغن گاو که از زرد درم تا چهار درم باشد آمیخته نموده

بخورانند دیگر بجهت دفع خارها نوره در آب ... و دیگر مسکه ... آب ... نمک ... چهار بار

حل کرده تا مر بنفشه و ظرف گلدان کنند ... آن آب بنوشانند ... در آب ... و از ... کس

هوا حسک ... رود بحال خواهد آمد دیگر کسی که افیون خورده باشد ... الحجر ... یکساله بخورند

بخورند از مجربات صاحب ... باب بیست و دوم در بیان مسهل خوردن و ... فصل اول

در تدبیر اسهال دادن ... هر که ... یکبار اسهال ... ابتدا کنند از جمله ... و در اکثر علل البدن مسهل

دارو خوردن زود ... کنند و ... مسهل بخورد ... که فعل ادویه ضعیف میشود که گویند که حصب

مسهل حرکت ... دیدن اسهال ... قوت ... و چون بسته شود ... بخورد و ... مسهل عمل بکند

بالدیم ... بخورد و ... از خوردن مسهل ... بکند و ... بعد از آن ... [illegible]

گرم ... بار ... [illegible]

زمانی که ... مسهل ... [illegible]

لازبریک دو نیم مثقال عود خام سه مثقال و نیم طباشیر بادرنج و سنبل الطیب کل کدر ... نیم مقرص

لازبریک سه مثقال زعفران دو مثقال ... نیم مثقال ورق الفوه نیم مثقال عسل و قند منا صفه سه وزن

ادویه الوس دارو دیگر اطریفل ... مغوث ... و خفقان و ضیق ... با سبب و فرح اندر رود

بکوبند و بیرون ... و هر وقت خورند اشتهای طعام آورد پس از طعام ... از طعام تا ان خورد

... کلسرخ ... درم ... کوفته ... درم قرنفل مصطکی ... سنبل الطیب لازبریک

سه درم قاقله ... و کبابه ... بسباسه ... قرفه زعفران لازبریک دو درم ... مقشر

یک رطل قند و عسل منا صفه ... مثقال ... یک ... روز ... سود مند

دو رطل آب ... با ... کشند با قند و عسل بقوام آورند و دوا

کوفته بیخته ... طبع ... بعضی از ادویه ... کبرا ... و منافع ... قریب

بکند ... الاصغر ... از جهت سل و وجع ... مختلفه ... و فوالج و رد ... رحم

... و صفه ... افیون ... چهار درم ... فلفل لازبریک ده درم عاقرقرحا سه درم ... درم ... بست

سلیخه چهار درم زعفران سه درم کوکرد ... ده درم فرفیون سه درم سنبل الطیب ده درم عسل ... صاف

... ادویه کوفته بیخته ... با عسل معجون سازند ... بکار برند ... الفود ... نافع ... ست

از ... فالج و ... و لقوه و ... ریاح ... ادویه پاک کند ... و عقل زیاده کند

... سنبل سلیخه ... زعفران ... افیون ... بلسان ... قرنفل

لازبریک ... بلسان مقشر ... لازبریک ده درم مصطکی و عسل و بلادر ... لازبریک

سه درم عاقرقرحا ... افیون ده درم ... ده درم ... درم ... سه رطل

... یک رطل ... در سه ... روز ... همه ... چهار ...

از آتش فرو گیرند و آن آب که از او صاف کرده در دیگ ریزند و با سه رطل و نیم عسل مصطفی با آتش نرم بجوشانند

تا بقوام آید و ادویه را کوفته بیخته با آن ممزوج سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یکدرم تا یک مثقال

الغوریای کبیر فالج ولقوه و صرع و نسیان و جمیع امراض بلغمی را نافع باشد و ناقهین را قوت دهد و باه را

زیاده کند صفت عاقرقرحا سونیز قسط فلفل دار فلفل زنجبیل فرح از هر یک ... درم سداب خطائی

حلتیت زراوند مدحرج حب البلسان جند بیدستر مطبوخ مهر جوز از هر یک یک درم عسل ...

و نیم دارو ها کوفته بیخته تر و غن کرده آن چه کیتید و با عسل ملادر سه وزن ادویه عسل

صاف تبییر بند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربت یک مثقال امرود بیابانی و سپر ... دراز

سده بگشاید و بول براند و ریگ از گرده و مثانه پاک کند و در ابتدای استسقا را نافع بود

صفت زیره کرمانی دو وقیه بلسان سلیخه فرد بایا فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک یک نیم درم قسط

فلفل دار فلفل از هر یک نیم درم مر صاف سه درم حب الغار ده عدد و زعفران از هر یک

دو درم کوفته بیخته بعسل ... سند شربت مثقال یک فندق در آنکه نافع بود اشتها ... اوصلح

کند و طحال معده و اسهال بلغمی و یعال ... و بحرالدم و حذر کلیه و مثانه و درد بواسیر را نافع باشد

و بادها بشکند و درد ها را بشکند صفت ... مر و افیون و زعفران جند بیدستر ... قسط ورد

حشیشان عافت ... را ... بحیه ... حنک کرده مجموعه ... و الکه کوفته بیخته ... بند

دارچینی ... در آب ... بعسل مصفا بجوشانند و بعد از شش ماه استعمال نمایند

... نیم مثقال تا یک نیم ... حبه ... و در کوش ... نافع باشد صفت

... بلیله کابلی ... بلیله و آمله ... از هر یک ده مثقال ... مصطکی ...

... از هر یک ... مثقال بلیله سیاه دو مثقال کوفته بیخته با سه چندان عسل ... کنند

بسرشند شربتی چهار مثقال تا صفت اطریفل کبیر بواسیر را نافع بود و بواسیر را نیکو گرداند و باه را زیاد کند

معده و امعا و مثانه را قوت دهد و طعام هضم کند صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی آمله مقشر

فلفل دار فلفل از هر یک شش درم زنجبیل بسباسه بوزیدان شطرج هندی و شقاقل و تودری سرخ و زرد

بسباسه صافی حب الفلفل کنجد مقشر خشخاش سفید بهمن سرخ و سفید از هر یک ده درم کوفته بروغن

بادام یا گاو چرب کنند و بعسل بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند اطریفل اصغر بواسیر عظیم نافع است

صفت آن پوست هلیله زرد و آمله مقشر پوست هلیله کابلی از هر یک ده درم مقل سی درم مقل را در آب

گندنا یا گندنا و روغن ... صافی کنند و بجوشانند و داروها کوفته بیخته تا آن بسرشند ایارج فیقرا

صداع را و خدر را پاک کند و فضول از دماغ فرود آورد و لقوه و کزاز را زایل کند و اوجاع مثانه و معده

و بیماری اعضا و اوجاع مفاصل و قولنج را نافع است صفت آن سنبل الطیب ... عود بلسان سلیخه مصطکی اسارون

زعفران از هر یک صبر سقوطری دو وزن آن ادویه ... درم بعسل ... ایارج لوغاذیا صرع و مالیخولیا و فالج

و سکته و رعشه و لقوه و تشنج و جذام و داء الفیل و برص و بهق و قوبا و سعفه و صداع و شقیقه

و دوار و صمم و سهو ... و عسر النفس و درد گرده و مثانه و نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد کمر

و داء الثعلب و داء الحیه و ... باشد و ... مبارک است و اسهال آرد

و ... باشد صفت آن شحم حنظل ... بصل ... اغاریقون ... سیاه اسطوخودوس

از هر یک چهار درم ... از هر یک سه درم ... اغاریقون ... اسارون

فراسیون جعده ... فلفل سفید ... اسطوخودوس ... عصاره

... فراسیون سنبل ... از هر یک دو درم حنظل ... اسطوخودوس از هر یک ...

همه را کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال ... استعمال ... ایارج جالینوس

منافع این لاذن [illegible] سستی القوه و فالج و تشنج و استرخای مثانه و امراض سرد و بلغمی را نافع است

و سلس البول باز دارد و اخلاط غلیظ [illegible] را از بدن پاک کند صفت [illegible] حنظل غاریقون

اصل السوس [illegible] سیاه فرفیون [illegible] غاریقون از هر یک [illegible] درم سقمونیا [illegible] افتیمون [illegible]

از هر یک [illegible] درم [illegible] زراوند طویل و مدحرج فلفل سیاه سفید دار فلفل دارچینی و جاوشیر

و [illegible] از هر یک چهار درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی چهار مثقال [illegible] افتیمون [illegible]

جرب [illegible] و ریاح [illegible] و ضعف باه را نافع است صفت [illegible]

از هر یک [illegible] درم [illegible] از هر یک [illegible] نبات [illegible] درم [illegible] استعمال نماید [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] را نافع است [illegible] کند و قطع خون [illegible] نماید صفت [illegible] فلفل سفید [illegible]

از هر یک [illegible] مثقال افیون ده مثقال زعفران [illegible] مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون از هر یک [illegible] مثقال

کوفته بیخته با سه چند آن عسل [illegible] سرشته و بعد [illegible] ماه که در میان جو نهاده باشد استعمال نماید [illegible]

[illegible] البول و [illegible] مثانه و حصر البول را نافع است صفت [illegible] ده درم [illegible]

[illegible] تخم کدو بذر [illegible] تخم [illegible] خطمی [illegible]

[illegible] از هر یک ده درم [illegible] سه درم [illegible]

[illegible] و دفع ریح و [illegible] را نافع است صفت [illegible] کف دریا [illegible]

[illegible] از هر یک ده درم [illegible] دار فلفل فلفل سنبل الطیب [illegible]

[illegible] قرنفل و [illegible] از هر یک [illegible] از هر یک [illegible] درم

[illegible] از هر یک سه درم پوست بلیله زرد چهار درم کوفته بیخته استعمال

نماید [illegible] صفت [illegible] کوفته بیخته با [illegible]

باب بادام تلخ لعاب بادام بسند بخاران دارد بخورد که مفتح سدد باشد و ضعف

خوردن را نافع صفت لعاب خوردند قسط ... لذیذ باشد و بکدام مسک کافور

لذیذ باشد حذر کرد سحق الکلاب بسر بسند علو الغار رازو بخورد کسند بخورد که این التی بعد باشد

صفت این است بالیدن بادام تلخ مسا و رکوفته سحق بعسل بسر بسند بعد از ... سیر روز ... آیدرد

بگدرم از ... بخورد کند و بعد از آن مباشرت نماید بادام تلخ بیاورد و بادام بارکند بگوید مضرت

کردن عقرب و افعی و رتیلا و سگ دیوانه و همه جانوران زهردار دفع مضرت همه زهرها

کند بیت احدیم و فالج و صرع و سکته لقوه و رعشه و بالبخونیا و ضیق النفس و ضیاق بود دفعا و بلغم دور گرده

و شانه را سود دارد در استسقا و یرقان سند و درد رحم صداع و قولنج و سکته گرده و مثانه بیرون آید

و سده جگر و سپرز را تحلیل دهد و بیضه باز دارد و حب القرع را دفع کند و شهوت باهٔ و فاصد و حمیات

بلغم و سود اوی و حب پیسع ... بود آنرا و بلغم زدا نافع بود و حرارت ... و ... زرد

و یاد را دفع کند و اما مقدار ... که ... کند در ... که در ... بطلوع ... آن

بادام ... بلغم بادام مقدار یک درم بیا ... العسل ... بار و عقرب و سگ دیوانه ... زیلا

بکمقدار ... و زنبور گزیده ... که ... بیرون ... از

دفع مضرت ... مثل افیون و ... و ... و ... مثل ... و ... ری

... بکمه ... و ... و ... در استسقا بکفند ... که ... نافع ... و ...

و ... در باد ... و ... در باد ... و ...

و با ... و ضیات بلغم ... بادام ... که ... بعد ... محی

... بود ... صورت ... در ... النفس

بیکیحس عنصل بریان صحیح و مقدار او بمقدار یک ... در انگم و قد لاند بعضی را رود اناک بیزدان

سپس دمند و از جهت احتیاط ملاط غلیظ و طمث و از ارواح حبس در طبخ عسل با مسک طراسیع

باید ریخت و در جمیع اوانی ابدک . . لاکن للاالفتوح و سیار الاکیکمثقال صفیه للاکاروس

عدضال جهلا دست مثقال افراض لیجی اندرون خون و فلفل سیاه و افیون و دارچینی از هر یک بیست

و چهار مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بوتریا ایرسا غاریقون زبیب السوس روغن بلسان از هر یک

دوازده مثقال مرمکی زعفران زنجبیل بیخ ... قسط قلو فودنج قطراسالیون قسط فلفل الطوخود دس

دار فلفل مسک طراسیع فقاح لوفخ صمغ البطم سلیخه سنبل جعده از هر یک شش مثقال ایجی

تخم کرفس سیسالیوس حزف کمادریوس مالکوله عصاره لحیة التیس نار مشک زراوند ... سطایا زیارر بابونه

گل مختوم زاج محرق حماما وج حب بلسان ... غاریقون صمغ عربی فودیانا دسنبون اقاقیا از هر یک

چهار مثقال جند بیدستر و دقو و فطر لیون الهوم جاوشیر فطراللیون ... تدوج سکنج از هر یک

دو مثقال ... صمغ ... عصاره و افراض ... در آب جوشانند ... عسل بریان کنند

یکشبانه روز بکیلد ... بعد از آن ادویه کوفته سحنه روغن بلسان ... در یکدیگر سرشته بعد از چهار ماه

... شش ماه استعمال کنند بعضی گفته اند که ... از هیچ سال استعمال باید کرد و بعضی گویند

که بعد از دوازده سال استعمال باید کرد ... و قوت ... تا شصت سال و جوانی

از سی سال بگذرد تا شصت سال قوت آن باقیست و بعد از شصت سال حکم اللا...

معجون کبار ... سمع ... گوره ... الدبیع سموم گزیدن جانوران ... گل مختوم

کسی ... داده با ... گرد ... باید الاز ... هر یک ... بیشتر ... دست

که زهر داده باشد اگر زهر داده باشد ... کل مختوم و حب الغار ... با

ایرسا مساوی کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سرشته سه سبع بقدر فندق هر بامداد اربع دفعه مضرت کرم دانه

جانوران را اخراج کند و بادها بشکند و قولنج بگشاید و اخراج حیض بسته کند و مسهل و ولادت کند

و جمیع امراض بارده را نافع باشد صفت [illegible] حب الغار زراوند طویل هر یکی مساوی کوفته بیخته بعسل

سرشته معجون سازند و شربتی یکمثقال در آب گرم تحفه [illegible] معده و جگر و وجع ظهر و مفاصل و فالج

و لقوه و نسیان و وجع کلیه و مثانه نافع باشد و بول را صاف گرداند و مجرب است خوش کند معده و باه

قوت معده و حفظ زیاده کند بعسل [illegible] صفت [illegible] انگور [illegible] صدف کوبیده

بیخته [illegible] زعفران [illegible] درم جوزبویه زعفران [illegible] هر یک [illegible] درم سلیخه یکدرم

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] سنبل الطیب [illegible]

[illegible] عسل ده رطل [illegible] آب انگور [illegible] ادویه کوفته در کیسه بندند و سر کیسه

[illegible] و هر [illegible] اضافه نمایند و صاف سازند و در خم

[illegible] استعمال نمایند [illegible] کبد و معده و طحال و کلیه و رحم و نسیان

و [illegible] جذام و برص و صرع و لقوه و رعشه و فالج و جمیع امراض [illegible] و انواع

بارد و رطب را نافع باشد و قولنج بگشاید و استسقا که از [illegible] باشد و ضعف جگر را زایل کند و

[illegible] بول [illegible] کند سنگ گرده و مثانه [illegible] حرارت [illegible] القوت

[illegible] کند و بادها [illegible] معده و [illegible] جگر و سپرز بگشاید و [illegible]

کند صفت [illegible] سفوف [illegible] پانزده درم غاریقون [illegible] درم [illegible] درم

زنجبیل [illegible] یکدرم فرفیون عود بلسان [illegible] فلفل سفید [illegible] دارفلفل [illegible] حب بلسان و [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] افتیمون هر یک [illegible] درم [illegible] سلیخه [illegible]

از هر یک بیست مثقال سنبل سه درم و نیم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کنند و با سه وزن عسل سرشته شربت
چهار مثقال و قوت این معجون تا چهار سال باقی باشد باب السابع جوارش شهریاران سرد را نیکو دهد و قولنج
و عسر البول را نافع باشد صفت زرنباد قرنفل دارچینی سلیخه سنبل الطیب جوزبوا هیل مصطکی قاقله
حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم دستفونیاسه درم ترنجبین سفید حب الآس از هر یک سه درم
قند سفید بوزن ادویه کوفته بیخته بعسل سرشته بند شربتی چهار مثقال با گرم تا هفت مثقال جوارش عود
باد بشکند و خفقان و تنگی نفس را که از بلغم باشد صفت عود مدبر زرنباد تخم کرفس و ... از هر یک سه درم
بسباسه مایسک سعد و نحصاب ... زرنباد از هر یک یک مثقال دارچینی زنجبیل فلفل دارفلفل
مصطکی از هر یک دو درم کافور یک درم کافور ریاحی نیم درم مشک ... کوفته بیخته بعسل سرشته بند
جوارش جالینوس این جوارش خاصیت بسیار اسهال را ... و بوی دهان خوش کند و باد را
بشکند و بسیاری بول را که از ... باز دارد و باه را قوت دهد و گونه را ... و صداع و سعال البلغمی
بواسیر و لقوه و ... و حصاة کلیه و مثانه را نافع باشد و ... حافظه کند و گفته اند هر که
این جوارش مداومت نماید از ... این باشد و بعضی حکما چهار دوا که گفته اند حب الآس
زرنباد قرفه صفت سنبل قاقله ... خولنجان عود زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل قسط بحری عود بلسان
اسارون تخم ... بزر ... زعفران از هر یک دو درم مصطکی ... درم قند سفید بوزن
تمام کوفته بیخته با دو چند عسل سرشته بند شربتی دو مثقال ... از طعام ... باب الثامن ... جوارش عود
... مفاصل و ... بلغمی پاک کند و ... امراض ... نافع باشد ... صفت ...
... سفید از هر یک یک درم حب النیل ... از هر یک ... درم شحم حنظل نمک هندی
از هر یک ... کوفته بیخته ... حب ... مفاصل و ...

نقرس و فالج و لقوه را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یک و نیم درم حب النیل غاریقون
از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگی کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند حب سینه را و درد معده را نافع
بود و قوت باصره زیاده کند و ریاح را بشکند صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد
و رب السوس و مصطکی و تربد سفید از هر یک یک درم سقمونیا نیم درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربت یک مثقال
دماغ و خواب فرو برد و جسد تب نوبه را و حب السوداء نافع است صداع و درد چشم را نافع بود و در ... اخلاط غلیظ را
بیرون آورد صفت آن صبر سقوطری عصاره افسنتین مصطکی از هر یک یک مثقال شحم حنظل و سقمونیا از هر یک
نیم درم کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند شربت یک مثقال حب غاریقون سده بگشاید و استسقا
و یرقان را نافع باشد صفت آن افتیمون صبر سقوطری از هر یک سه مثقال غاریقون چهار درم
انیسون قطراسالیون یک درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربت نیم درم حب منتن فالج و لقوه و مفاصل
و نقرس که از رطوبت بود و وجع ظهر را نافع باشد و بادهای غلیظ دفع کند و حیض بگشاید صفت آن سکبینج جاوشیر
مقل خردل شحم حنظل صبر سقوطری تربد سفید پوست هلیله زرد و از پوست ... بکشند و داروها را کوفته
بیخته با آب ... حب سازند شربت دو درم حب سورنجان ... و اوجاع مفاصل و وجع ظهر را
نافع باشد صفت آن پوست هلیله زرد ده درم صبر سقوطری هشت درم فلفل دار فلفل از هر یک یک درم خردل
سه درم سورنجان نمک هندی شحم حنظل ... از هر یک دو درم فانید سجزی چهار درم با آب گرم حب سازند
شربت سه درم حب عافیت ... و درد جگر را سود دارد صفت آن غافث صبر سقوطری پوست هلیله زرد
مساوی کوفته بیخته حب سازند شربت دو درم حب مقل بواسیر را نافع باشد صفت آن پوست هلیله زرد
پوست هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی مقل از هر یک ... ده درم تربد سفید دو درم سکبینج ...
خردل دو درم مقل و سکبینج را در آب گندنا حل کنند و داروها را کوفته بیخته بدان سرشته حب سازند

حب صبر ایارج فیقرا نیم مثقال افتیمون اسطوخودوس اسفایج نمک هندی غاریقون از هر یک نیم دانگ

زنجبیل سفید پوست بلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیا از هر یک یک دانگ کوفته بیخته با آب [illegible] حب سازند حب دیگر جهت

صفرا ایارج قطور زنجبیل سقمونیا از هر یک یک درم حب النیل افتیمون از هر یک نیم درم شحم حنظل غاریقون

عاقرقرحا صبر از هر یک یک دانگ و نیم محموده و کتیرا از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بکلاب حب سازند

[illegible] جهت [illegible] صفت آن ایارج فیقرا یک مثقال زنجبیل سفید یک درم غاریقون لاجورد مغسول

بلیله زرد و سورنجان از هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ و یک اسطوخودوس کتیرا از هر یک یک دانگ کوفته بیخته

بکلاب حب سازند حب فالج ایارج فیقرا زنجبیل سفید غاریقون از هر یک یک درم شحم حنظل حب النیل

سکبینج از هر یک دو دانگ و نیم اسطوخودوس تربد از هر یک نیم درم کتیرا دو دانگ کوفته بیخته با آب حب سازند

حب [illegible] ایارج فیقرا عاقرقرحا از هر یک نیم درم جندبیدستر [illegible] از هر یک سه درم

سکبینج شحم حنظل از هر یک چهار درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربت دو درم و نیم حب [illegible] جهت نقرس حار

صفت آن سورنجان یک درم محموده دو دانگ و نیم کرفس دو دانگ صبر یک درم با آب [illegible] حب سازند حب [illegible] سودا

دفع کند و امراض سوداوی [illegible] صفت آن لاجورد مغسول [illegible] افتیمون سقمونیا از هر یک

یک درم غاریقون نیم درم [illegible] اسفایج از هر یک چهار درم ایارج فیقرا [illegible] درم با کرفس حب سازند

شربت یک درم در ماء الجبن حب الصدر [illegible] درد [illegible] ضیق النفس و امراض سینه را نافع بود صفت

غاریقون زنجبیل سفید از هر یک سه درم در اصل السوس شحم حنظل ایارج فیقرا [illegible] از هر یک

دو درم با آب حب سازند شربت یکمثقال با ماء العسل حب [illegible] اخلاط از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس

[illegible] و امراض [illegible] سینه را نافع [illegible] صفرا دفع کند صفت آن [illegible] دو درم

زنجبیل یک مثقال محموده دو دانگ و نیم [illegible] السوس نیم درم با [illegible] حب سازند حب السعال [illegible] مغز بادام [illegible]

تخم خیارین صمغ عربی نشاسته خشخاش مقشر از هر یک یکدرم رب السوس دو درم با قند سه درم به لعاب بهی رطوبا
سب بحا زند حب الاستعمال حار و یبست سینه را زیانه بیرساند و تناول تخم کرفس رب السوس مغز بادام شامی
کوفته بیخته حب سازند حب دیگر که رفع سرفه خشک را نافع باشد صفت آن نشاسته صمغ عربی رب السوس
تخم خیارین تخم خطمی کتیرا کوفته بیخته بلعاب بهدانه حب سازند حقنه لینه جمیات در سلم و امراض حار را
نافع است و طبع را نرم کند صفت آن عناب سپستان بنفشه شعیر مقشر کوفته سبوس گندم خطمی خشک
اکلیل الملک از هر یک کفی الخیار شنبر عدد در سه رطل آب بجوشانند با یک رطل آید بمالند بعد شکر سرخ ده درم
روغن بادام روغن بنفشه یا دلیم ده درم روغن کنجد ده درم الکامه بیست درم اضافه نموده بعد
حقنه کنند حقنه معتدل ملینه برگ الخیر عناب بنفشه سپستان خطمی بابونه اکلیل الملک سبوس گندم
خشک سبت از هر یک کفی بهی بیز خانچه رشته دیا بلا ده درم مایبز ده درم بوره ارمنی
یکدرم نمک نفطی یا ده درم روغن بیدبر اضافه کنند و بعد عمل نماید حقنه دیگر که قولنج بلغمی در دوست
و بادها علت را نافع باشد صفت آن ملینه برگ قنطوریون با بونه خشک کوفته خطمی از هر یک کفی
الخیر سه عدد عناب سپستان از هر یک سه درم سبوس گندم یک خفنه برگ کرنب سبت
سداب دانه شکر مقل جاوشیر از هر یک سه درم تخم کتان کوفته بیست درم به پیزند مالند
خانجه رشته و یکدرم نمک نفطی و دو دانگ بوره ارمنی و شحم حنظل ترو دو دانگ سقمونیا حنظل
ده درم الکامه بیست درم شکر سرخ اضافه نمایند و استعمال کنند با بالکل حنظل بیرون بیرون
معده و احشا و جگر را نافع باشد و ضعیف را قوت بدهد و از امراض سوداوی باشد حقنه لک که
ده رطل عسل سه رطل انجبل ده درم قاقله جوز بوا زعفران از هر یک یکمثقال عبر نفاب مسک از هر یک
یکدرم دارچینی فلفل از هر یک یکدرم ادویه را کوفته کنند بعد از آن مسک و زعفران در کیسه کنند و

وسوربت وعسل بجوشانند وکیسه ایچنده ویرسنلر مالند باشراب لعوام اندیشیکنه بردارند

ومسک وزعفران ریه دوران حل کنند اکابر اره حضاب موی سیاه کند صفت آن بار دیکر طلا

کنند اردی بوحنه سیاه لر یک مثقال بیحدرم نوشادر از زرماک جهاردرم ماک اسلا او دو درم باروا

درروغن زیت بجوشانند پس سوده بادویه دیکر بکوبند وبا آب کرم بیسرشند ویکدر انند با جهار ساعت

بکذرد بعد از آن بس برا بشویند وحسک کنند وحضاب بعد از آن بالند بعد از بس ساعت بالکرم

بشویند حضاب وسمه حنالدرم حنا بیحدرم کوتمه سحق بروغن کل حرب بار ابلسا بالکم بیسرسند دیک بمالند

وصباح بالکرم بشویند آب ابندال دوالو سنداي دواي الملوک نیکو بلکه العاج معده صل وبوالسهر

معز تخم حیاس بیحدرم معز تخم کدو بیحدرم معز تخم خیار بیحدرم تخم خرفه بیحدرم حب کاکنج بیحدرم تخم البقلة